



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصیب
المرء

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۲۵

تفسیر و شرح
صحیح بخاری

جلد دوم

استاد حسین انصاریان

۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۲
۱۹	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۵	ادامه دعای ۱: در توحید و ستایش حق تعالی
۲۵	اشاره
۲۶	ظلمات برزخ و تفسیر آن
۲۶	اشاره
۲۷	معنای ظلمت برزخ در کلام بزرگان
۲۷	اشاره
۲۸	روح در برزخ، در کلام علامه طباطبایی
۳۱	مواقف الأشهاد و تفسیر آن
۳۱	اشاره
۳۲	مواقف الأشهاد در کلام بزرگان
۳۴	حقیقت نفس و تفسیر آن
۳۴	اشاره
۳۶	معانی نفس و تفسیر آن
۴۰	تفسیر محاسن خَلق
۴۰	اشاره
۴۲	آفرینش آدم در کلام ملاهادی سبزواری
۴۲	محاسن بدنی مخلوقات
۴۴	تفسیر طیبات الرزق
۴۴	اشاره
۴۵	معانی رزق

۴۷	رزق همیشگی
۴۸	معانی طیبیات در کلام بزرگان
۴۹	رزق از دیدگاه اشاعره و معتزله
۵۰	غذای روحانی
۵۲	باب حاجت و غنا و فقر
۵۳	فقر و غنا در روایات
۵۵	فقر و فخر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله
۵۶	شکرگزاری نعمت
۵۶	حقیقت شکر
۵۶	اشاره
۵۷	مراحل شکر
۵۹	سزای ناسپاسان
۶۰	سخن علامه طباطبایی درباره شکر
۶۰	اشاره
۶۱	شکرگزاری از مخلوق
۶۴	حقیقت بسط و فیض
۶۴	ترکیب بدن و ابزار عمل آن
۶۶	تلاش انسان ها
۶۸	شکر نعمت
۷۱	حقیقت تکلیف
۷۱	اشاره
۷۲	فلسفه تکلیف
۷۴	هدف از تکلیف
۷۵	اتمام حجت بر بشر
۷۶	حجت در روایات
۷۸	معنای دیگر حجت

۷۹	حقیقت هلاکت و سعادت
۷۹	اشاره
۸۰	هلاکت و سعادت در قرآن
۸۱	هلاکت و سعادت در روایات
۸۳	امتحان، راه شناخت سعید از شقی
۸۶	حمد فرشتگان و موجودات
۸۶	حمد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
۸۶	اشاره
۸۸	حمد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کلام امام صادق علیه السلام (علیه السلام)
۸۹	فرمانبرداری و جلب رضایت حق از راه حمد
۹۱	ستایش غیر حق
۹۱	حمد خداوند قبل از درخواست
۹۲	اعتراف به احسان
۹۴	سعادت‌مندی انسان در سلک شهدا
۹۶	مقام رضا
۹۸	دعای ۲: در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان اوصاف آن حضرت
۹۸	اشاره
۱۰۳	محمد صلی الله علیه و آله یا عظیم ترین خبر آفرینش
۱۰۶	حقیقت محمدیه
۱۱۱	پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدگاه آیات و روایات
۱۱۴	پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام لاهیجی
۱۱۴	اشاره
۱۱۵	رهبری انبیا و اولیا
۱۱۸	حقیقت محمدی و تقدّم انسان کامل
۱۱۹	راز عجیب در آفرینش و نسب محمد صلی الله علیه و آله
۱۱۹	اشاره

- عبدالْمَطْلَب جد پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۵
- افتخارات عبدالْمَطْلَب ۱۲۶
- عبدالْمَطْلَب و حملهٔ ابرهه ۱۲۷
- بشارات حق بر وجود محمّد صلی الله علیه و آله ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- تقاضای ظهور محمد صلی الله علیه و آله ۱۲۹
- هدف از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- پیامبر در تورات و انجیل ۱۳۱
- گوهر یکدانۀ آفرینش ۱۳۲
- نور محمد صلی الله علیه و آله ۱۳۵
- سرگذشت پر آشوب ۱۳۷
- اشاره ۱۳۷
- محمد صلی الله علیه و آله در اناجیل اربعه ۱۳۸
- حکایاتی دیگر از فخر الاسلام ۱۴۵
- ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۷
- اشاره ۱۴۷
- ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام ابن هشام ۱۵۰
- ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام مجلسی ۱۵۰
- ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان مادر گرامیش ۱۵۱
- حوادث عجیب و غریب زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۵۳
- نام ها، کنیه ها و القاب شریف محمّد صلی الله علیه و آله ۱۵۵
- اشاره ۱۵۵
- کنیة ابوالقاسم ۱۵۷
- واسطهٔ فیض خدا ۱۵۹
- کنیة ابوالطاهر و ابوالطیب ۱۶۰

- ۱۶۱ کنیه ابوابراهیم
- ۱۶۴ کنیه ابوالسبطين
- ۱۶۵ کنیه ابوالارامل و أبو المساكين
- ۱۶۶ جَلَّ جَلَالُهُ و عَمَّ نَوَالُهُ
- ۱۶۶ نام محمد
- ۱۶۸ نام احمد
- ۱۶۹ لقب عاقب
- ۱۷۰ لقب خاتم و فاتح
- ۱۷۱ لقب حاشر
- ۱۷۱ لقب ماحی
- ۱۷۲ القاب دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۷۳ نبی توبه، نبی رحمت
- ۱۷۵ لقب عبدالله
- ۱۷۷ عهد شیرخوارگی و کودکی
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۸۰ قدوم شیرخواره و نزول برکات بر آل سعد
- ۱۸۳ سرپرستی ابو طالب از پیامبر
- ۱۸۴ سفر با برکت
- ۱۸۶ داستان اعجاب انگیز بحیرای راهب
- ۱۸۷ مهمانی بحیرای راهب
- ۱۹۴ دوران جوانی
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۵ ملاقات محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام برای تجارت
- ۱۹۷ پیامبر و جِلْف الفضول
- ۱۹۹ ازداوج پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۹۹ اشاره

- ۲۰۳ خواستگاری از حضرت خدیجه علیها السلام
- ۲۰۵ ارتحال حضرت خدیجه علیها السلام
- ۲۰۶ بازسازی کعبه
- ۲۰۸ بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۹ اشتباه برخی مؤرخان
- ۲۱۰ بعثت در کلام امام عسکری علیه السلام
- ۲۱۲ بعثت، پاسخ به نیازهای معنوی و مادی
- ۲۱۵ تبعیت از قول، فعل و تقریر پیشوا
- ۲۱۹ محمّد صلی الله علیه و آله در آئینه قرآن
- ۲۲۱ پیامبر حجّت خدا بر خلق
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۲ اخلاق پیامبر در قرآن
- ۲۲۴ اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات
- ۲۲۶ عفو و گذشت پیامبر از دختر حاتم
- ۲۲۷ رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام راویان
- ۲۳۳ فزاهایی دیگر در رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۵ بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و برنامه های ایشان
- ۲۳۷ رسالت های پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۷ آیات آفاق
- ۲۴۰ پدیده حیات و مقالات دانشمندان
- ۲۴۱ مقاله پرفسور رزرفورد
- ۲۴۱ آیاتی در خلقت زمین و آسمان
- ۲۴۲ اسرار زمین و هفت آسمان
- ۲۴۶ آیاتی دیگر در خلقت زمین و آسمان

۲۵۱	آیات انفس
۲۵۳	مقاله نورمان و نسان پل
۲۵۴	گفتار فلاسفه غربی در درک حقایق علمی
۲۵۵	شاهدان مرگ اشخاص
۲۵۷	آیاتی دیگر در انفس
۲۶۰	آیات تشریح
۲۶۱	برخورد کفار با آیات قرآن
۲۶۳	نامه اعمال در قرآن
۲۶۵	انذار مردم از طریق قرآن
۲۶۶	اسلام سلمان فارسی
۲۷۴	رسالت پیامبر برای بشریت
۲۷۴	اشاره
۲۷۵	درس های پیامبر در قرآن
۲۷۵	اجابت دعا
۲۷۶	کلمات خدا
۲۷۶	ایمان به خدا و فرشتگان و کتب الهی
۲۷۷	ایمان به غیب
۲۷۷	دین اسلام
۲۷۸	اسلام ابراهیم علیه السلام
۲۷۸	عبادت مؤمنان
۲۷۹	رستگاری مؤمنان
۲۸۰	اوصاف مؤمنان
۲۸۱	ایمان حقیقی
۲۸۱	درجات مؤمنان واقعی
۲۸۲	استغفار بعد از گناه
۲۸۳	ایمان و اسلام و احسان در قرآن

- ۲۸۶ - صورت برزخی اعمال از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۲۸۹ - درس های دیگر از پیامبر در قرآن
- ۲۸۹ - آثار سوء بازیچه گرفتن دین
- ۲۸۹ - نفخ صور
- ۲۹۰ - انذار با قرآن
- ۲۹۰ - خالق یکتا
- ۲۹۱ - تبعیت از وحی
- ۲۹۱ - قبح دشنام
- ۲۹۲ - داوری خدا
- ۲۹۲ - عمل صالح
- ۲۹۳ - سخن حق
- ۲۹۳ - زینت دنیا
- ۲۹۴ - زیانکارترین عمل
- ۲۹۵ - نماز و زکات
- ۲۹۵ - تعقل در قرآن
- ۲۹۵ - وحدانیت
- ۲۹۶ - مرگ
- ۲۹۷ - تزکیه و طهارت نفس
- ۲۹۷ - اشاره
- ۲۹۸ - جهاد با نفس در کلام بزرگان
- ۲۹۹ - اوصاف بهیمی
- ۳۰۰ - اوصاف شیطانی
- ۳۰۲ - حکایتی از علامه طباطبایی
- ۳۰۲ - درختان عالم ملکوت
- ۳۰۴ - درد گناه
- ۳۰۶ - نفس در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

- ۳۰۸ راه رسیدن به ولایت
- ۳۰۹ تزکیه نفس
- ۳۱۰ معراج آدمیت و انسانیّت
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۲ نفس در کلام میبدی
- ۳۱۳ وصف عارفان در روایات
- ۳۱۶ صفات خوب انسان
- ۳۱۷ مراحل نفس در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۱۸ داستانی عجیب از فضیل و هارون
- ۳۱۸ نکته ای بس عجیب در وضع امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۱۹ آثار حسنات و سیئات نفسانی
- ۳۲۱ حکایتی در مبارزه با نفس
- ۳۲۲ بندگی حقیقی
- ۳۲۳ محبوب ترین خلائق
- ۳۲۴ نصایح ابوذر
- ۳۲۵ زینت ها در کلام پیامبر
- ۳۲۷ جواهر در کلام انبیاء علیهم السلام
- ۳۲۸ شش نصیحت از موسی بن عمران
- ۳۲۹ آموزش هشت مسئله از امام صادق علیه السلام
- ۳۳۳ ریشه های سیئات اخلاقی
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۳ علاج سیئات اخلاقی
- ۳۳۵ مواظبت بر نفس
- ۳۳۶ تفسیر آیه فوق از کلام امام باقر علیه السلام
- ۳۳۸ حالات نفس در قرآن
- ۳۳۸ اشاره

- ۱ - نفس اماره ----- ۳۳۸
- ۲ - نفس حسرت زده ----- ۳۳۹
- ۳ - نفس رهینه ----- ۳۳۹
- ۴ - نفس هوایی ----- ۳۳۹
- ۵ - نفس دشایی ----- ۳۴۰
- ۶ - نفس سفهی ----- ۳۴۰
- ۷ - نفس تسویلی ----- ۳۴۰
- موعظة نفس ----- ۳۴۱
- حب نفس ----- ۳۴۲
- نفس در کلام ملا صدرا ----- ۳۴۳
- نفس شریفه ----- ۳۴۳
- نفس قویّه ----- ۳۴۴
- نفس جامعه ----- ۳۴۴
- اشاره ----- ۳۴۴
- نفس در کلام حاجی سبزواری ----- ۳۴۴
- نفس در کلام سهل بن عبدالله ----- ۳۴۵
- سخن آتش دوزخ ----- ۳۴۶
- مراقبت نفس و ترک گناه ----- ۳۴۷
- اخلاق صالحان در روایات ----- ۳۴۸
- نکته ای لطیف ----- ۳۵۰
- داستان فضیل عیاض و داود طایی ----- ۳۵۱
- هشت غم داود طایی ----- ۳۵۲
- غم هول مَطَّلِع ----- ۳۵۲
- غم منزل گور ----- ۳۵۲
- غم جواب دو ملک ----- ۳۵۴
- غم نفخه صور ----- ۳۵۴

- ۳۵۵ ----- غم محشر
- ۳۵۵ ----- غم موقف حساب
- ۳۵۶ ----- غم ترازوی اعمال
- ۳۵۷ ----- غم قهر خدا
- ۳۵۷ ----- هوا و هوس عامل سقوط انسان
- ۳۵۸ ----- سلمان فارسی و برادر دینی
- ۳۵۹ ----- نصیحت زناکار
- ۳۶۰ ----- ذکاوت امیر کبیر
- ۳۶۱ ----- هوای نفس و تزکیه آن
- ۳۶۳ ----- آمادگی برای مرگ
- ۳۶۳ ----- اشاره
- ۳۶۳ ----- فقیر در کلام پیامبر
- ۳۶۴ ----- مقام حکمت لقمان
- ۳۶۴ ----- گفتگوی عیسی علیه السلام با شیطان
- ۳۶۵ ----- شرایط تزکیه نفس
- ۳۶۵ ----- مؤمن واقعی
- ۳۶۶ ----- تعلیم کتاب و حکمت
- ۳۶۶ ----- اشاره
- ۳۶۷ ----- پیروی از پیامبر در قرآن
- ۳۶۹ ----- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه
- ۳۶۹ ----- اشاره
- ۳۶۹ ----- بعثت پیامبر
- ۳۷۰ ----- دین پیامبر
- ۳۷۱ ----- انذار پیامبر
- ۳۷۲ ----- بعثت پیامبر بر عرب جاهلی
- ۳۷۳ ----- دنیای زمان رسالت پیامبر

- ۳۷۳ شجره نبوت
- ۳۷۴ دعوت به حکمت و موعظه حسنه
- ۳۷۵ برکات پیامبر
- ۳۷۶ پیامبر، راه نجات بشر
- ۳۷۷ بشارت و انذار پیامبر
- ۳۷۷ پیامبر امین
- ۳۷۷ چشمه حکمت
- ۳۷۸ طبابت پیامبر
- ۳۷۸ بی ارزشی دنیا در نزد پیامبر
- ۳۷۹ دعوت کننده به حق و گواه بر خلق
- ۳۸۰ مبارزه با بت پرستی و اطاعت شیطان
- ۳۸۰ رسالت پیامبر با نور قرآن
- ۳۸۱ پیامبر در دنیا و آخرت
- ۳۸۱ ولادت و بعثت و هجرت پیامبر
- ۳۸۲ امین وحی و آخرین پیامبر
- ۳۸۲ وسیله کرامت امت
- ۳۸۳ غلبه بر گردنکشان
- ۳۸۵ نگین امت ها
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۶ منزلت صفوان بن یحیی
- ۳۸۷ مؤمن واقعی در قرآن
- ۳۸۷ اشاره
- ۳۸۹ شاهد و گواه بر امت ها
- ۳۹۰ مؤمن واقعی در روایات
- ۳۹۲ صفات برجسته گل سر سبد آفرینش
- ۳۹۲ اشاره

۳۹۳	امانتداری در وحی
۳۹۵	حقیقت وحی
۳۹۵	اشاره
۳۹۵	اصطفا و نجابت و امانتداری پیامبر گرامی اسلام در روایات
۳۹۷	رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
۳۹۸	رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۹۹	ابلاغ دین
۴۰۰	امام رحمت
۴۰۰	اشاره
۴۰۲	رحمت در قرآن مجید
۴۰۷	قائد الخیر یا راهبر نیکی
۴۰۷	اشاره
۴۰۸	خیر و نیکی در قرآن
۴۰۸	تقوا
۴۰۹	نماز و زکات
۴۰۹	روزه
۴۱۰	توجه به یتیمان و تهیدستان
۴۱۰	امر به معروف و نهی از منکر
۴۱۱	عمل خیر
۴۱۱	صبر
۴۱۱	اطاعت از خدا و پیامبر
۴۱۲	توبه
۴۱۲	جهاد
۴۱۳	ترازوی صحیح
۴۱۳	باقیات الصالحات
۴۱۴	سلام کردن

۴۱۴ متاع آخرت

۴۱۵ قرض الحسنه

۴۱۵ حکمت

۴۱۶ انفاق

۴۱۶ کلید برکت

۴۱۶ اشاره

۴۱۷ اسلام از دیدگاه دانشمندان غربی

۴۲۳ درباره مرکز

اشاره

ص: ۲

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۲

حسین انصاریان.

ص: ۴

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٦

«(۱۲) حَمِيداً يُضِيءُ لَنَا بِهٖ ظُلُمَاتِ الْبُرُخِ وَيُسِيءُ هَلْ عَلَيْنَا بِهٖ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ وَيُشْرِفُ بِهٖ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۱)، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ» (۲) «(۱۳) حَمِيداً يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَىٰ أَعْلَىٰ عَلِّيْنَ فِي كِتَابِ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (۱۴) حَمِيداً تَقَرَّبَ بِهٖ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ وَ تَجِيضُ بِهٖ وُجُوهُنَا إِذَا اسْتَوَدَّتِ الْأَبْشَارُ» (۱۵) حَمِيداً نَعْتَقُ بِهٖ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَىٰ كَرِيمِ جَوَارِ اللَّهِ»

سپاسی که به سبب آن، تاریکی های برزخ را بر ما روشن کند و به وسیله آن، راه رستخیز را بر ما آسان فرماید و به کمک آن، رتبه های ما را نزد گواهان روز قیامت بلند گرداند. روزی که هر وجودی، به خاطر آنچه مرتکب شده، پاداش داده شود و مورد ستم قرار نگیرد؛ روزی که هیچ دوستی، چیزی از عذاب را از دوستش دفع نکند و این گنهکاران حرفه ای از جانب کسی یاری نشوند؛ سپاسی که از جانب ما، در پرونده ای که کردار نیکان در آن رقم خورده و مقربان در گاهش گواهان آنند، به سوی اعلا-علیین بالا رود، سپاسی که چون دیده ها در قیامت خیره شود، سبب روشنی دیده ما شود و هنگامی که چهره ها سیاه گردد، به

ص: ۷

۱- (۱) - اشاره است به سوره جاثیه (۴۵) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - دخان (۴۴) : ۴۱. [۲]

نورائیت آن صورت های ما به سپیدی رسد. سپاسی که ما را از آتش دردناک خدا آزاد و در جوار کریمانه اش جای دهد.

ظلمات برزخ و تفسیر آن

اشاره

ظلمات چیست و برزخ کجاست؟

ظلمات جمع ظلمت است که بی نوری چیزی است که باید نورانی باشد.

برزخ در لغت فصل بین دو شی است ولی به تعبیر آیات و روایات، فاصله از وقت مرگ تا قیامت است.

به عبارت دیگر: هرگاه علاقه انسان از طبیعت قطع شود پس در اوّل منزل عجایب عالم الهی است. در این عالم دو فرشته سؤال کننده تمام خیر و شرّ انسان را در دنیا به صورت مناسب و غیر محدود می بینند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۱)

برزخ گور [همان جای انسان پس از مرگ] است و آن ثواب و عذاب بین دنیا و آخرت است.

جسم آدمی پس از مرگ رها گشته و پس از پراکندگی اجزای آن به طبیعت باز می گردد. نفس ناطقه انسانی که همان روح آدمی است پس از فرا رسیدن مرگ همچنان باقی است. روح پس از جدایی بدن به مرحله تازه ای از زندگی منتقل می گردد که زندگی برزخی نامیده می شود. او در عالم برزخ به سر می برد تا این که رستاخیز برپا گردد و به سرای آخرت انتقال یابد.

روح هر انسانی دارنده بسیاری از رویدادهای دوران عمر است و حوادث زندگی

ص: ۸

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۵۵۳/۳، حدیث ۱۲۲. [۱]

را به یاد دارد و ارواح دانشمندان علاوه بر خاطره های عادی، دارای علوم و فنونی هستند که در دوران زندگی فرا گرفته اند و با رویداد مرگ و جدا شدن روح آگاهی پیدا می کند و نیک و بد های دنیای خود را، به یاد می آورد.

آیات و روایات بسیاری گویاست که نیت ها و باورهای درست و رفتارهای شایسته انسان، تجسم می یابند و قلمرو زندگی صاحبان خود را در عالم برزخ روشن می کنند. و نیت های ناپاک و باورهای نادرست و رفتارهای ناشایسته با چهره های تاریک تجسم می یابد و عرصه زندگی صاحبان خود را در عالم برزخ تیره و تاریک می سازد.

معنای ظلمت برزخ در کلام بزرگان

اشاره

اما برخی گفته اند:

«مراد از ظلمت برزخ؛ ظلمت عمل و ظلمت بدن است که نور از نفس مجرد قطع شود و آماده رجوع به ماده اصلی شود.

برخی گفته اند:

ظلمات به اعتبار شدت ظلمت است.

برخی گفته اند:

ظلمات عبارت از شداید روح در عالم برزخ با کنایه از آتش ظلمات است مانند آتش قیامت یا مکانی که در عالم مثال است.»

(۱) از شیخ بهایی نقل شده است که:

«در روایات است که اشباحی که به نفوس تعلق دارد در عالم برزخ هستند و جسم نیستند، ولی می خورند و می آشامند و در جلسات حلقه حلقه می نشینند و سخن می گویند و بهره می برند و گاهی در فضای بین زمین و آسمانند و یکدیگر را

ص: ۹

می شناسند و ملاقات می کنند.

این اشباح واسطه ای بین دو عالم هستند نه جسم مادّیند و نه موجود مجرد و لطیفند. و این عالم عالمی است بسیار گسترده و ساکنان آن عالم با یکدیگر در لطافت و تیرگی و زیبایی و زشتی صورت، تفاوت فراوانی دارند. بدن های مثالی آنان حواس ظاهریّه و باطنیه را دارند. از لذایذ جسمی و روحی متنعّم و از دردهای بدنی ناراحت می شوند.» (۱) انسان در فاصله میان مرگ و رستاخیز عمومی، یک زندگانی محدود و موقّتی دارد که برزخ واسطه میان حیات دنیا و حیات آخرت است. انسان پس از مرگ از جهت اعتقاداتی که داشته و اعمال نیک و بدی که در این دنیا انجام داده مورد بازپرسی خصوصی قرار می گیرد و پس از محاسبه اجمالی، طبق نتیجه ای که گرفته شد به یک زندگی شیرین و گوارا یا تلخ و ناگوار محکوم گردیده با همان زندگی در انتظار روز رستاخیز عمومی به سر می برد.

حال انسان در زندگی برزخی بسیار شبیه به حال کسی است که برای رسیدگی اعمالی که از وی سر زده به یک سازمان قضایی احضار می شود و مورد بازجویی قرار گرفته، به تنظیم و تکمیل پرونده اش پردازند، آنگاه در انتظار محاکمه در بازداشت به سر برد. در عالم برزخ زمان مطرح نیست و کوتاهی یا طولانی بودن برخوردار از نعمت ها یا سختی ها معنا ندارد. اما فراز و فرود در شدّت یا ضعف نعمت ها و یا سختی ها در آن عالم می باشد.

روح در برزخ، در کلام علامه طباطبایی

علامه طباطبایی می نگارد:

«روح انسان در برزخ، به صورتی که در دنیا زندگی می کرد به سر می برد، اگر از

ص: ۱۰

نیکان است از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقربان درگاه خدا برخوردار می شود و اگر از بدان است در نعمت و عذاب و مصاحبت شیاطین و پیشوایان ضلال می گذراند.

خدای متعال در وصف حال گروهی از اهل سعادت می فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ « (۱)

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. * در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می شوند] شادی می کنند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

در وصف حال گروهی دیگر که در زندگی دنیا از مال و ثروت خود استفاده مشروع نمی کنند می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا حَيَاءُ أَحْيَاهُمْ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ « (۲)

[دشمنان حق از دشمنی خود باز نمی ایستند] تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا] بازگردان؛ * امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] وا گذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم. [به او

ص: ۱۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۶۹ - ۱۷۰. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۹۹ - ۱۰۰. [۲]

می گویند: [این چنین نیست] که می گویی [بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.] (۱) در کتاب «الهیات و معارف اسلامی» آمده است:

«بدن برزخی و عذاب و نعمت های آن جا را می توان به گونه ای به لذت و یا نعمت های موقع خواب تشبیه کرد. انسان در عالم رؤیا واقعاً یک رشته کارهایی را انجام می دهد، راه می رود، سخن می گوید، می اندیشد و... هرگاه این کارها را با زندگی عنصری و مادی بسنجیم فاقد حقیقت خواهد بود ولی اگر از نسبت گیری و مقایسه صرف نظر کنیم، باید گفت: این کارها در ظرف رؤیا برای خود حقیقتی دارند؛ زیرا خوشی ها، آرامش ها و آلام و دردهای رؤیایی، برای خود خالی از یک نوع واقعیت نیست.

چه بسا حالات انسان در خواب روی بدن عنصری نیز اثر می گذارد. حالا- اگر یک چنین زندگی رؤیایی واقعیت بیشتر و حقیقتی روشن تر پیدا کند، باید نام آن را زندگی برزخی نهاد. در آن جا ماده و عنصر یا مولکول و اتم وجود ندارد ولی صورت تمام موجودات جهان بی آن که ماده و وزنی در کار باشد موجود است.

به این خاطر دانشمندان می گویند:

در جهان برزخ، آثار ماده از گرمی و سردی، از شیرینی و تلخی، شادمانی و غمگینی هست، هر چند خود ماده وجود ندارد. در آن جا خوردن و آشامیدن، سماع و استماع و دیدن وجود دارد. اگر چه از ماده ای که این امور در زندگی ما بر آن توقف دارد، خبری نیست.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در جنگ بدر دستور داد که کشته های قریش را به چاهی

ص: ۱۲

بریزند سپس بر سر چاه ایستاد و به آنان خطاب کرد و فرمود:

آیا آنچه را که خدای شما وعده کرده حقیقت داشت؟

مسلمانان گفتند: آنان مردگانند و چگونه با آنان سخن می گوئید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، آنان می شنوند، ولی اجازه سخن گفتن ندارند.» (۱)

مواقف الأشهاد و تفسیر آن

اشاره

مواقف الأشهاد یا جایگاه گواهان در آخرت برگرفته از آیات سوره غافر است که می فرماید:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢﴾

بی تردید ما پیامبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که گواهان [برای گواهی دادن] به پا ایستند، یاری می کنیم. * همان روزی که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای سخت و بدی است.

به راستی، اگر در این روز سخت یعنی همان روزی که هر کس به کار خویش مشغول است و کسی را یارای دور ساختن عذاب از خود و دیگران نیست؛ پرده ستاریت حق تعالی آویخته نشود ما بندگان با رسوایی چه خواهیم کرد!

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی

(حافظ شیرازی)

ص: ۱۳

۱- (۱) - الهیات و معارف اسلامی: ۴۸۸.

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۵۱ - ۵۲. [۱]

مواقف جمع موقف و مکان و قوف است. و اشهاد جمع شاهد یا شهید یعنی گواه و ناظر در گواهی دادن و آگاه بر چیزی باشد. و مراد از اشهاد دانایانی است که نمایان برای شهادت بر مردم قیام کنند مانند ملائکه و انبیاء و مؤمنان و یا حاضران و شهیدان که ایشان اهل موقف هستند.

عجلی گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: مراد از کلام خدای تبارک و تعالی:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ [\(۱\)](#)

و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان، عمل، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد.

شهادت کیانند؟ حضرت فرمود:

«ما امت وسطیم و ما شاهدان خدا بر مردم و حجت او بر زمین هستیم.» [\(۲\)](#)

مواقف الاشهاد در کلام بزرگان

برخی گفته اند:

مراد از مواقف اشهاد اهل قیامت است چون افعال زشت پوشیده را در دنیا مشاهده می کنند.

برخی گفته اند:

آنان ملائکه ناظر افعال عبادند که در روز قیامت برانگیخته می شوند.

برخی گفته اند:

ص: ۱۴

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۴۳. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۹۱/۱، حدیث ۴. [۲]

آنان که از عذاب ایمن هستند.

برخی گفته اند:

مقصود ائمه اند که شاهد بر اعمال بندگان هستند. (۱) در تأیید مطلب گذشته، امام سجاد علیه السلام در فراز دیگر، در دعای بعد از نماز شب می فرماید:

«اللَّهُمَّ وَإِذْ سَيَّرْتَنِي بِعَفْوِكَ وَتَعَمَّدْتَنِي بِفَضْلِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرَةِ الْأَكْفَاءِ فَأَجْرَنِي مِنْ فَضِيحَاتِ دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالرُّسُلِ الْمُكْرَمِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (۲) خدایا! اکنون که مرا به پرده گذشت و عفو تو پوشاندی و در این جهان فانی، احسانت را در برابر مردم شامل حال من فرمودی، پس مرا از رسوایی های جهان ابدی، در برابر اهل محشر که عبارتند از فرشتگان مقرب و پیامبران بزرگوار و شهدا و شایستگان پناه ده.

آخرت هر انسانی بازتاب زندگی دنیای اوست و آنچه را که در جایگاه آخرت مشاهده می کند و هر پاداش یا کیفری را که می بیند انعکاس عقاید و باورها و اندیشه ها و اخلاق و گفتار او در دنیا است. گذر از صراط آخرت نیز برای هر انسان وابسته به این است که در این جهان، راه زندگی را چگونه پیموده و کدام راه و رسم را برگزیده است.

صراط مستقیم به این معنا است که به معرفت و شناخت خداوند و آیین و رسم سپاس گزاری از نعمت های انبوه پروردگار خویش نایل گردیده و به وظیفه بندگی اش

ص: ۱۵

۱- (۱) - لوامع الانوار العرشیه فی شرح الصحیفه السجادیه: ۴۹۶/۱ - ۵۰۰.

۲- (۲) - صحیفه سجادیه: دعای ۳۲. [۱]

پاییند بوده و منزلت انسانی خود را حرمت نهاده است؛ در جهان دیگر راه رستاخیز را به آسانی می پیماید و به رستگاری جاودانه دست می یابد.

حضرت علی علیه السلام در مناجات شعبانیه به محضر خداوند متعال عرضه می کند:

الهی قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَأَنَا اخْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرِي، الِهي قَدْ أَحْسَيْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، فَلَا تَفْضُخْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَي رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ. (۱)

خدای من! گناهانم را در دنیا پنهان کرده پوشی کردی که به پرده پوشی آن در آخرت محتاج ترم. خدای من! به من نیکی کردی؛ زیرا گناهانم را بر هیچ یک از بندگان شایسته ات آشکار نکردی پس در روز رستاخیز در حضور گواهان بر اعمال و فرشتگان و پیامبران و امامان و صالحان رسوایم مساز.

حقیقت نفس و تفسیر آن

اشاره

این فراز از دعا یَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ و هُمْ لَا يُظْلَمُونَ برگرفته از آیه ای در سوره جاثیه است که فرمود:

وَلْتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ « (۲)

و تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است، پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

سراسر عالم نشان می دهد که آفریننده جهان آن را بر محور حق قرار داده و در همه جا حق و عدالت حاکم است. آنها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می کنند باید از برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره مند شوند و آنها که بر

ص: ۱۶

۱- (۱) - إقبال الأعمال: ۲۹۶/۳ - ۲۹۷، [۱] مناجات شعبانیه.

۲- (۲) - جاثیه (۴۵): ۲۲. [۲]

ضد آن گام برمی دارند باید طعمه آتش سوزان و قهر و غضب خداوند شوند و عدالت این را ایجاب می کند.

خلقت عالم با حق بوده و خداوند برای خلقت آنها هدفی ثابت قرار داده و آفرینش هدفمند این بوده که هر نفسی در مقابل آنچه مرتکب شد جزا داده شود، اگر طاعت کرده ثواب ببیند و اگر معصیت کرده عقاب شود و این جزا مطابق عدل خواهد بود، جزای آنها همان عمل آنهاست، در نتیجه باید از سوء سابقه ترسید نه سوء عاقبت، آنچه بر ستمگران از عذاب آتش و سختی ها می رسد نتیجه اعمال آنها در دنیاست یعنی ظلمشان سابقه در دنیا دارد و آیات دلالت دارد که منشأ عذاب آخرت، جهل و دوری از یادگیری حکمت است.

ثواب و عقاب در آخرت به نفس و اعمال و اخلاق خوب و ناپسند است. پس لذت و درد و نعمت و بهشت و آتش در آخرت، نفس صورت های اعمال و آثار است.

عذاب های الهی برای مجرمان از باب انتقام نیست و درد و شدت از امور خارج از ذات و صفات مترتب بر آنها نیست، بلکه کارهای قبیح واقع در دنیا به خاطر ضمیر و نیت نادرست آنهاست که فطرت اصلی آنها را، منحرف کرده است.

چون حجاب برداشته شود، در قبر صور اشکال را با معانی مشاهده کند. و اولین چیزی که مطابق با عمل می بیند عقرب ها و مارهایی است که در پیرامون او هستند که صفات و تخیلات اویند، اکنون صورت آنها کشف شده است و او در فکر راه فرار از این صحنه هاست چگونه می تواند از نفسائیات خود و لازمه آنها بگریزد.

بنابراین کسی که ذره ای ایمان در او باشد از آتش نجات یابد و اعمال حسنه او به صورت لذت مانند: حوریه، غلمان و جنت و رضوان است و حقیقت این صور، مخفی در باطن است که در قیامت با رفع حجاب آشکار می شود.

آثار باقیمانده ایمان و عمل صالح و گناه، انسان را در حد و مرز جاذبه کلی حق و

شعاع آن نگاه داشته گرچه سنگینی و آلودگی به گناه او را رها نمی کند.

نیروهای معنوی برتر به شفاعت آن برمی خیزند و بیش از استحقاق او را به سوی خویش می کشانند و از آلودگی گناه و تاریکی آن پاک و روشنش می سازند و اگر با اصرار بر گناه و تکرار آن خطرات، آدمی از حرکت به سوی خیر و حق باز ایستد و از جاذبه آن دور نگه داشته شود از رحمت برخوردار نمی گردد.

معانی نفس و تفسیر آن

مراد از نفس، حقیقت انسان است که در دنیا، بدن مادی به عنوان ابزار فعل آن است و در هنگام مرگ تعلقش از آن قطع شده و به عالم دیگر سفر می کند.

و خداوند در وصف این حال می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿١﴾

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو.

این اصطلاح از نفس در دین، «روح» گفته می شود و در قرآن، روح به این معنا است.

روح موجودی آسمانی است که به دلیل شرافتش به خداوند نسبت داده شده است، این موجود آسمانی مانند فرشتگان دارای وجودی مستقل است. او پس از رشد و کمال جسم که تسویه نام گرفته، خلقتی دیگر در او ایجاد می شود و آفرینش دوّم، چیزی جز ایجاد حیات انسانی نیست که توسط روح صورت می گیرد. پس از

ص: ۱۸

تعلق روح به بدن، حقیقت انسان شکل می گیرد که این حقیقت، در زبان قرآن «نفس» است.

از دیدگاه اهل لغت «نفس» همان روحی است که هستی و حیات جسد به آن وابسته است، مراد از نفس همان روح است که حیات و هستی جسد و بدن وابسته به آن می باشد و هر انسانی به آن، نفس اطلاق می گردد و حتی حضرت آدم علیه السلام، زن باشد یا مرد در این مورد مساوی است و هر شیئی به ملاحظه ذاتش، نفس شیء گفته می شود و نیز گفته می شود کسی که دارای نفس است یعنی صفات پسندیده داشته، دارای ذکاوت و سخاوت است.

نفس می تواند معانی گوناگونی داشته باشد:

۱ - نفس به معنای شخص.

۲ - نفس به معنای روح. در مورد انسانی که مالک بر نفس خویش باشد، کلمه نفس بر او اطلاق می گردد.

از برخی عارفان چنین نقل شده است:

ادله قطعی وجود دارد که مراد از نفوس همان ارواحی باشد که هستی انسان ها به آنها قائم است و این ارواح اولین مخلوق خداست.

چنان که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که:

أَوَّلُ مَا أَبْدَعَ اللَّهُ سُُبْحَانَهُ وَتَعَالَى هِيَ النُّفُوسُ الْمُقَدَّسَةُ الْمُطَهَّرَةُ فَانطَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ سَائِرَ خَلْقِهِ]

وَأَنَّهَا خُلِقَتْ لِلْبَقَاءِ وَلَمْ تُخْلَقْ لِلْفَنَاءِ]

لِقَوْلِهِ مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَإِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ]

وَأَنَّهَا فِي الْأَرْضِ غَرِيبَةٌ وَفِي الْأَبْدَانِ مَسْجُونَةٌ] (۱) اولین موجودی را که خداوند ایجاد کرده است، همان نفوس قدسی پاک ارواح

ص: ۱۹

۱- (۱) - الاعتقادات، شیخ صدوق: ۴۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۴۹/۶، باب ۸، حدیث ۸۷؛ [۲] مجموعه ورام: ۲۴۳/۲.

می باشد پس خداوند بعد از آفرینش، آنان را به سخن درآورد و آنان اقرار به توحید خداوند کرده، سپس سایر مخلوقات را آفرید و به یقین، این ارواح برای بقا آفریده شده اند نه برای فنا، چنانکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به انسان ها می فرماید:

شما ای انسان ها برای فنا آفریده نشده اید، بلکه برای بقا به وجود آمده اید و تنها کاری که انجام می دهید، این است که از منزل دنیایی به منزل ابدی آخرت حرکت می کنید و این که ارواح شما در روی زمین غریب بوده و در قالب بدن ها، زندانی محسوب می شوند.

۳ - جسم صنوبری.

۴ - نفس حیوانی که عبارت از حقیقت روح بوده که جز خداوند از مخلوقات بر حقیقت او آگاهی ندارد.

۵ - جسم لطیف که داخل در ظرف بدن بوده مثل آب که داخل درخت است.

۶ - جوهر بخاری و لطیف که منشأ پیدایش حیات و هستی و گرما و حرکت ارادی در یک موجود است و آن جوهری است که در بدن اشراق دارد و به هنگام موت از بدن خارج می گردد.

لذا دانشمندان تصریح کرده اند که: رابطه و وابستگی نفس یعنی روح در انسان بر سه نوع است:

اول: روشنایی و رابطه آن در جمیع حالات بدن انسان در ظاهر و باطن برقرار است؛ و آن حالت بیداری است.

دوم: رابطه و روشنایی آن از ظاهر بدن قطع می شود نه باطن آن؛ و آن حالت خواب است.

سوم: به طور کلی رابطه و روشنایی آن از بدن انسان قطع می گردد؛ و آن حالت مرگ است.

ص: ۲۰

۷- نفس، جوهر روحانی است که نه جسم است و نه حالت و خاصیت جسمانیت را دارد، نه داخل در بدن است و نه خارج از آن، تنها یک نوع رابطه ای با اجساد دارند، مثل: رابطه عاشق با معشوق.

۸- نفس یعنی خون.

۹- نفس اماره: نفس در آیات قرآنی نیز به معنای نفس اماره هم آمده است: «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» (۱) یعنی نفسی که امر کننده به بدی است.

برخی گفته اند:

جزا دادن در برابر کسب، اشاره به این است که: دادن حسنه در برابر طاعت و عذاب در مقابل گناهان ظلم نیست، بلکه عین عدل است.

هر که هوای نفسش را در تجاوز به حدود الهی و انجام شهوات قرار دهد گناهان در قلب او تأثیر گذارد و موجب اعراض از خداوند می گردد. (۲)

ص: ۲۱

۱- (۱) - نازعات (۷۹) : ۴۰. [۱]

۲- (۲) - ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین: ۸۳/۴ - ۸۸.

[«۱۶» حَمِيداً نُزَاجِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ نُضَامٌ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُزَسَّلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ وَ مَحَلٌّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ
«۱۷» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَأَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ]

سپاسی که به وسیله آن، همدوش فرشتگان شویم و در پیشگاه رحمتش جای را بر آنان تنگ کنیم و به سبب آن، در سرای جاودانی که از بین نمی رود و محل کرامتش که دگرگونی نمی پذیرد با پیامبران مرسل همراه شویم. و سپاس مخصوص خداست که زیبایی های آفرینش را برای ما برگزید و روزی های پاکیزه را به سوی ما روان ساخت.

تفسیر محاسن خلق

اشاره

حقیقت وجود آدمی همان نفخه دمیده شده خداوند در جان اوست. در جلالت و منزلت آدمی همین بس که خداوند او را به صورت معنوی و ملکوتی اش آفریده و خلافت و معرفت و استعداد خویش را به او بخشیده است. وجود آدمی جامع تمام تضادها است، چرا که مظهر جمال و جلال الهی است. حقیقت انسانی برتر از هستی و دارای ظهورات گوناگون است. و به حسب جامعیت آینه حق است.

چنانکه حق جامع جمیع اسماست انسان نیز جامع و مظهر تام حق است.

آفرینش آدمی در نیکوترین غالب و زیباترین چهره مقزّر شده است. نیکویی و زیبایی آدم از آن جهت است که خداوند، آدم را با اعضای هماهنگ و دقیق مجهز

کرده که می تواند کارهای گوناگون و شگفت انگیزی انجام دهد که هیچ یک از جانداران دیگر، توان انجام دادن آنها را ندارد و این چهره برتر در زندگی روحی و مادی و ابعاد گوناگون، ممتاز است.

از این رو راویان و عارفان از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که:

ان الله عزوجل خلق آدم على صورته الرحمن. (۱)

خداوند آدمی را بر چهره رحمانی خویش آفریده است.

و همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

رأيت ربِّي ليلة المعراج في أحسن صورته. (۲)

در شب معراج پروردگارم را با چشم دل در زیباترین و نیکوترین صورت معنوی و ملکوتی دیدم.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

الصورة الإنسانية هي أكبر حجاج الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه بيده وهي الهيكل الذي بناه بحكمته وهي مجموع صور العالمين وهي المختصر من اللوح المحفوظ وهي الشاهدة على كل غائب وهي الحجة على كل جاحد وهي الطريق المستقيم إلى كل خير وهي الجسر الممدود بين الجنة والنار. (۳)

چهره انسان که بزرگ ترین حجت خداوند بر آفریدگان اوست همان کتابی است که با دست جلال و جلالش نگاشته است و پیکر تناوری است که بر اساس حکمتش بنا نهاده و چهره هر دو جهان است که دارای غیب و شهود و

ص: ۲۳

۱- (۱) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۱۱۰/۲، حدیث ۱۲؛ کنز العمال: ۲۲۷/۱، حدیث ۱۱۴۸.

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۵۲/۱، حدیث ۷۶. [۱]

۳- (۳) - شرح الأسماء الحسنى: ۱۲/۱.

ماده و معناست. چکیده ای از لوح محفوظ و گوهری که گواه هر نهران است. و دلیل ناروایی سخن هر ناشناخته و نپذیرنده است. و او راه راست به سوی هر نیکی و پل ارتباطی بین بهشت و دوزخ است.

آفرینش آدم در کلام ملاحادی سبزواری

حکیم و فیلسوف بزرگ حاج ملاحادی سبزواری درباره آفرینش رحمانی آدم، از عارفی نقل می کند:

«خداوند اراده نمود که ذاتش را در صورت جامع نمایان کند. پس خود را در صورت انسان قرار داد. و اراده نمود که اسما و صفات و افعالش را در صورت کامل ظاهر سازد آنها را در صورت عالم قرار داد، پس او در دو آینه نمایان می شود.»
(۱) محاسن جمع حسن به معنای جمال و نیکویی است. اگر مقصود از خلق، مخلوق خداوند باشد یعنی خداوند بهترین زیبایی آفرینش را در یک وجودی به نام آدم اختیار کرد که قامتش ایستاده و چهره ای نیکو و سر او به سوی آسمان و اعضایی رها شده دارد. و یا در وجود پاک معصومان علیهم السلام که آنان مثال و آینه و نمایندۀ حق در ظاهر و باطن هستند. پس خداوند زیبایی های ظاهری و باطنی را به انسان عطا کرده است.

گاهی مراد هیئت ادراکی و حواس است چون انسان اشرف مخلوقات است.

پس خداوند در کامل ترین صورت خلق نموده است.

محاسن بدنی مخلوقات

محاسن بدنی سه گونه است:

الف) صورت نیکو که در آیه:

ص: ۲۴

وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَتِكُمْ « (۱)

و شما را صورتگری کرد و صورت هایتان را نیکو گردانید.

به آن اشاره شده است.

ب) قامت نیکو و مناسب که در آیات:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ « (۲)

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ « (۳)

سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

آمده است.

ج) حالت های گوناگون مانند: نشستن و ایستادن و خوابیدن و فعالیت و...

و اگر مراد از حسن خلق، همان صفات نیک باطنی اخلاقی باشد، پس حق تعالی انسان را با ترکیب های مختلف روحی و جسمی و عقل و احساس آفریده که مانند عالمی کوچک است، چون می خورد و می آشامد و حرکت و احساس می کند؛ مانند گیاهان است و چون حقیقت اشیا را درک می کند؛ مانند حیوان است و چون جامع معانی فوق است همانند فرشته است.

خداوند برای او بهترین اخلاق را خواسته است و خلق در این جا هیئت راسخ در نفس است که افعال بدون فکر و روش به راحتی صادر می شود.

خَلَقَ وَ خُلِقَ دو کلمه اند که با هم استعمال می شوند، وقتی گفته می شود: فلانی

ص: ۲۵

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۶۴. [۱]

۲- (۲) - تین (۹۵) : ۴. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۱۴. [۳]

حسن خلق دارد یعنی ظاهر و باطنش نیکوست. پس از خلق اراده ظاهر و از خلق اراده باطن می شود. (۱) از امام حسن علیه السلام به سندی که راویان آن حسن هستند نقل شده که فرمود:

أَنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ. (۲)

همانا نیکوترین نیکی ها اخلاق نیک است.

این موضوع به قدری اهمیت دارد که امام علی علیه السلام فرمود:

عُنْوَانُ صَاحِبِهِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلُقِهِ. (۳)

سرلوحه نامه مؤمن خوش خویی است.

تفسیر طیبات الرزق

اشاره

این فراز دعا برگرفته از آیات سوره غافر است که می فرماید:

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ « (۴)

خداست که زمین را برای شما جایگاه امن و آسایش آفرید و آسمان را بنایی [محکم و استوار] ساخت و شما را صورتگری کرد و صورت هایتان را نیکو گردانید و از چیزهای پاکیزه [ای که با طبیعت شما هماهنگ است] به شما روزی داد. این است خدا پروردگار شما، پربرکت است خدا پروردگار جهانیان.

ص: ۲۶

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۹۵/۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۳۰؛ الخصال: ۲۹/۱، باب ۱، حدیث ۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۹۲/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۵۹؛ [۱] جامع الأخبار: ۱۰۷؛ [۲] كشف الغمه: ۳۴۷/۲. [۳]

۴- (۴) - غافر (۴۰): ۶۴. [۴]

خدا پس از آن که ما را آفرید و از روح خود در ما دمید به برآوردن نیازهای ما پرداخت، تا آرزوهایمان را که هر یک فکر و روح ما را به خود مشغول می دارد و خاطرمان را پریشان می سازد، برآورد.

از این رو؛ روزی های پاک و پاکیزه را به سوی ما روان ساخت.

خداوند متعال می فرماید:

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾

و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا شریکان و همتایانی قرار ندهید در حالی که می دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].

معانی رزق

معنای رزق را هر موجودی به درک فطری خود با آن آشناست.

یکی از معانی رزق بخشش است؛ مانند آن که می گویند پادشاه به لشکریانش رزق می دهد مقصود مواد غذایی و خوراک است. دامنه معنای رزق با گذشت زمان گسترده شده و هر گونه مواد غذایی را که به آدمی می دهند، خواه دهنده آن شناخته شده باشد یا نه، شامل می شود.

رزق، بخششی است که به میزان تلاش آدمی می رسد هر چند دهنده آن ناشناخته باشد، سپس معنای آن گسترده تر شده و به معنای هر سودی است که به آدمی می رسد. اگر چه خوراک آدمی نباشد برای همین همه سرمایه های زندگی

ص: ۲۷

مانند: مال و مقام و خویشاوندان و یاران و فرزندان و زیبایی و دانش و آگاهی و نظیر اینها، رزق هستند.

رزق به آن مقدار روزی گفته می شود که مورد استفاده روزی خوران قرار می گیرد خواه خوراکی باشد یا معنوی، مانند آفریدن، مشیت و تدبیر و مانند اینها که مخصوص خداست.

آنچه را انسان از راه حلال به دست می آورد رزق خداوند است. بنابراین ابزارهای نامشروع و گناه ساز، رزق خداوند نیست چرا که خداوند هیچ گاه گناه بندگانش را به خود نسبت نمی دهد.

آیه شریفه:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند، پافشاری نمی کنند.

اشاره به همین نکته است.

رزق طیب همان رزق حلال است و طبیعت سالم آدمی، پاکیزه آن را می پسندد و ملاک حلال بودن شرعی نیز همین است که در سوره اعراف فرمود:

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ ﴿٢﴾

و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند.

حلال شرعی تابع حلال فطری است؛ زیرا دین خداوند بر طبیعت فطرت های

ص: ۲۸

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۳۵. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۵۷. [۲]

آدمیان است. خداوند آدمی را به ابزارهای تغذیه کارآمد و ظریف مجهز کرده است و موجوداتی از زمینیان مانند حیوانات و گیاهان را با ماندگاری زندگی سازگار کرده است.

طبیعت سالم آدمی نیز بدون نفرتی به سوی آنها کشش دارد و به همین دلیل هر چیزی که طیب است از نظر شرع حلال است. همان طور که جسم آدمی برای بقای خود نیاز به خوراک و غذا دارد، روح او نیز برای رشد حیات طیبه معنوی خود حتی بعد از دنیا به روزی معنوی نیاز دارد از این رو حق تعالی درباره شهیدان فرمود:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱﴾

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

پس رزق، محدود به روزی مادی نیست بلکه کمالات معنوی نیز خوراک انسان و ضروری او برای استمرار زندگی معنوی در دنیا و آخرت است. و چون انسان مشتمل بر ماده و روح است، هنگامی که انسان از خداوند متعال درخواست گشایش در روزی می کند باید گشایش در روزی مادی و معنوی را به طور جمعی مورد توجه قرار دهد.

رزق همیشگی

امیرمؤمنان علیه السلام در بیان ملکوتی خود تداوم در توجه به حق را رزق همیشگی جان ها برشمرده است:

ص: ۲۹

مُدَاوَمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَزْوَاجِ وَمِفْتَاحُ الصَّلَاحِ. (۱)

مداومت بر ذکر، خوراک روح و کلید صلاح و پاکی است.

انسان در خواهش روزی معنوی هیچ محدودیت ندارد؛ زیرا ظرف وجود انسان از جهت روح و باطن مجزّد است و می تواند سیر معنوی بی پایان داشته باشد. پس روزی معنوی او نیز می تواند نامحدود باشد.

خداوند حکیم رزق مادی بندگانش را بر پایه حکمت تنظیم نموده است و به هر کس به فراخور حالش روزی می دهد و در روزی معنوی نیز این چنین تقدیر نموده که بنده مؤمن در راه قرب و وصالش به اندازه توان، موانع را کنار زده و ظرف وجود خود را گسترش دهد و قابلیت خود را برای پذیرش حق و روزی معنوی بیشتر نماید.

واقعیت روزی گسترده این است که در دعا بخواند:

خدایا! به من گشایش بده تا نیازمند نباشم نه آن که افزون تر از نیازم باشد.

ولی گستردگی در روزی معنوی بی پایان است، چرا که خداوند متعال حقیقت بی پایان است و روزی بی پایان نمی تواند چیزی جز رسیدن به آن حقیقت باشد.

انسان در سیر معنوی خود به جایی می رسد که حق، خوراکش می شود و چیزی جز حق نمی تواند او را سیر کند.

معانی طیبات در کلام بزرگان

مراد از طیبات، آنچه را پاک باشد گویند، مگر در کتاب و حدیث دلیلی بر حرمت باشد.

برخی گفته اند:

ص: ۳۰

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۸۹، حدیث ۳۶۶۱؛ [۱] عیون الحکم والمواعظ: ۴۸۷.

هر چه که لذیذ و خوش طبع و مناسب اهل جوانمردان و اخلاق پسندیده باشد.

برخی گفته اند:

آنچه را که طبع سالم خبیث نداند و متنفر از آن نباشد.

و آیه شریفه می فرماید:

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ « (۱)

و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند.

رزق از دیدگاه اشاعره و معتزله

رزق در لغت، عطا و سهمی است که بخشیده شود.

اشاعره گویند: آنچه را زنده نفع ببرد چه تغذیه باشد یا غیره، مباح باشد یا حرام.

و برخی گفته اند:

مواد پرورشی حیوانات از غذا و مشروبات است.

معتزله معتقدند:

آنچه را که حیوان انتفاع ببرد و کسی را منع از آن نیست. پس حرام رزق نیست که از آیه:

مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ « (۲)

از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

استفاده کرده اند که: استناد رزق به نفس اشاره به حلال و طیب و دائم است و حرام مدحی ندارد.

به اتفاق نظر معتزله و اشاعره، رزق اعم از غذاست و سود بردن کنونی هم در آن

ص: ۳۱

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۵۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۳. [۲]

شرط نشده است.

رزق در دعا اعم از جسمانی و روحانی است. انسان از بدن و روح است. همان طور که بدن محتاج به کمال و نیرومند شدن است؛ روح هم نیازمند به نیرویی مناسب است که به کمال برسد و آن علم و معرفت می باشد که با تابش نور بر وجود هر کسی بر اساس شناخت آیات و نشانه های عقل او را نصیبی می رسد.

غذای روحانی

اطلاق طعام بر غذای روحانی هم معنایی شایع است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

أَيُّتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي. (۱)

من نزد پروردگارم با غذا و نوشیدنی شب را می گذرانم.

بدون شک این شراب معرفت و محبت و نورانیت از انوار عالم غیب است.

اولین رزقی که خداوند روزی بنده می کند، نفس های معین است و حق این نعمت این است که در بالاترین امور صرف کند و در بهترین راه انفاق کند که تقرب به خداست.

تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام نقل کرده: امام در تفسیر آیه رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فرمود:

و الرِّزْقُ الطَّيِّبُ الْعِلْمُ. (۲)

روزی پاکیزه، علم است.

احمد بن ابی نصر می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

ص: ۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۸/۶، باب ۸؛ [۱] عوالی اللالی: ۲۳۳/۲، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - تفسیر قمی: ۲۲/۲؛ [۳] ذیل آیه ۷۰ سوره اسراء. [۴]

جُعِلْتُ فِدَاكَ اذْعُوَاللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اَنْ يَزُقِنِي الْحَلَالَ، فَقَالَ: اَتَدْرِي مَا الْحَلَالُ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، اَمَّا الَّذِي عِنْدَنَا فَالْكَسْبُ الطَّيِّبُ، فَقَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: الْحَلَالُ قُوَّةُ الْمُصْطَفِيِّينَ وَلَكِنْ قُلْ: اسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ. (۱)

فدايت شوم، من دعا مي كنم خدای عزوجل روزی حلال به من دهد. حضرت فرمود: می دانی روزی حلال چیست؟ عرض کردم، فدايت شوم تا جایی که می دانیم کاسبی پاک است. حضرت فرمود: امام سجاد علیه السلام همیشه می فرمود:

روزی حلال رزق برگزیدگان (خداوند) است. اما تو در دعای خود بگو:

خدایا! من از روزی گسترده ات درخواست می کنم.

ص: ۳۳

«(۱۸) وَجَعَلْ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكَلَّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةً لَنَا بِقُدْرَتِهِ صَائِرَةً إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ «(۱۹) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ؟ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا مَتَى؟!»

و ما را با تسلط بر همه موجودات برتری داد. در نتیجه، همه موجوداتش بر اساس قدرت حضرتش فرمانبردار ما هستند و در سایه عزتتش، در گردونه اطاعت از ما قرار دارند. و سپاس مخصوص خداست که در احتیاج و نیاز ما را از غیر خود بست؛ پس چگونه قدرت، سپاس گزاری او را داریم؟ یا چه زمانی می توانیم به ادای شکرش اقدام کنیم؟ هیچ گاه!

باب حاجت و غنا و فقر

این فراز، به آیه شریفه سوره فاطر اشاره دارد که خداوند می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ «(۱)»

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

ذات حق مطلق است و احاطه قیومی بر همه موجودات دارد و همه مخلوقات در حقیقت ذات خود وابسته او هستند. اگر کسی در راه معرفت حق، قدمی راسخ

ص: ۳۴

بردارد، می داند؛ که حرکت و سکون وجود، فقط به قدرت اوست و چون آغاز و انجام امور در مالکیت خداوند است و کسی نمی تواند نیازی را از کسی برطرف کند پس برآوردن نیازهای آفرینش به وسیله غیر خداوند، صورت فعل حق است.

در حقیقت مؤثر وجود خداست و بقیه واسطه ای برای انجام امور هستند.

غنی یعنی نیازمند نبودن به چیزی در برابر فقر مطلق که درهای نیازمندی به سوی بی نیاز حقیقی باز باشد و حاجت بنده در خانه او درخواست شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

انَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ إِحْسَاحَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَأَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَيَطْلُبَ مَا عِنْدَهُ. (۱)

خداوند خواهش بعضی مردم از بعضی دیگر را دوست ندارد. و این را برای خود دوست می دارد. و خداوند خواستن و خواهش از آنچه در نزد اوست را دوست می دارد.

در دعای امام سجاد علیه السلام، بسته دانستن درهای نیازخواهی به روی آدمیان در امور مربوط به نیازهای روزمره زندگی نیست؛ چرا که نیاز انسان ها به یکدیگر بخش مهمی از معارف اسلامی است. ولی به خاطر تفاوت در توانایی ها و استعدادها، در حقیقت همین نیاز انسان ها به یکدیگر است که سرچشمه زندگی اجتماعی است.

فقر و غنا در روایات

وَقَالَ بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ: اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ هَكَذَا: إِنَّمَا النَّاسُ بِالنَّاسِ وَلَكِنْ قُلْ: اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ شَرِّ رِجَالِ خَلْقِكَ. (۲)

ص: ۳۵

۱- (۱) - الکافی: ۴۷۵/۲، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۸/۷، باب ۲۰، حدیث ۸۷۱۵؛ [۲] تحف العقول: ۲۹۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۵، باب ۲۱، ذیل حدیث ۳؛ [۳] تحف العقول: ۲۷۸.

مردی در حضور امام سجاد علیه السلام گفت: خدایا مرا از آفریدگانت بی نیاز کن.

امام علیه السلام فرمود: چنین نیست؛ زیرا مردم به یکدیگر وابسته اند ولی بگو پروردگارا! مرا از آفریده شرورت بی نیاز دار.

البته روشن است که در درجه های توسیل به دیگران یا خواهش از مردم در صورتی که رنگ خدایی داشته باشد؛ اشکالی نیست. ولی اگر در هر موردی، دگر بینی در نظر باشد این نوعی شرک است. ولی نیکوتر این که انسان به نتیجه کار بیاندیشد که چه باید بکند.

حضرت جواد علیه السلام فرمود:

الْحَوَائِجُ تَطْلُبُ بِالرَّجَاءِ وَهِيَ تَنْزِلُ بِالْقَضَاءِ وَالْعَافِيَةُ احْسَنُ عَطَاءٍ. (۱)

نیازها به خواهش خواسته می شود و با قسمت الهی فرو فرستاده شود ولی عافیت بهترین هدیه است.

مولا علی علیه السلام خطاب به کمیل می فرماید:

يَا كَمِيلُ! لَا تَرِ النَّاسَ افْتَارَكَ وَاصْبِرْ عَلَيْهِ احْتِسَابًا بَعِزٌّ وَتَسْتُرٌ. (۲)

ای کمیل! نیازمندی ات را به مردم نشان مده و با سرافرازی و پنهان نمودن آن بر آن شکبیا باش.

و در سفارشی به فرزندش محمد حنفیه می فرماید:

يَا بُنَيَّ! إِنِّي اخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ ؛ مَدَهَشَةٌ لِلْعَقْلِ ؛ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ. (۳)

ص: ۳۶

۱- (۱) بحار الأنوار: ۳۶۵/۷۵، باب ۲۷؛ [۱] أعلام الدين: ۳۰۹. [۲]

۲- (۲) تحف العقول: ۱۷۳

۳- (۳) نهج البلاغه حکمت ۳۱۹ [۳]

به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: پسرم! از تهیدستی بر تو می ترسم، از آن به خداوند پناه ببر، چرا که تهیدستی دین را ناقص و عقل را سرگردان می کند و پدید آورنده دشمنی است.

نیازهای مادی، افراد جامعه را ترسو و چاپلوس بار می آورد و بزه کاری و فساد اخلاقی را در اجتماع رواج می دهد. اخلاق را سست و درهای سیه روزی را به روی انسان باز می کند و این جامعه دچار عذاب و بلا می شود. و هرگاه تهیدستی در جامعه عادی شود؛ مرگ بدتر اتفاق می افتد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. (۱)

تهیدستی، مرگ بزرگتر است.

فقر و فخر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله

و اما معنای دیگر فقر این است که فقر، فقر اجتماعی و مادی نیست، بلکه فنا شدن در مبدأ هستی و بستگی مطلق و دریافت فیض نور از غنی مطلق است.

و این فقری بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن می بالید و می فرمود:

الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أُفْتِحِرُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ. (۲)

فقر افتخار من است و من به آن بر همه پیامبران می بالم.

و این همان فقری است که خداوند در قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ « (۳)

ص: ۳۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۳۱۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۱۶۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۳/۶۹، باب ۹۴؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۷۳/۱۱، باب ۴، حدیث ۱۲۶۷؛ عوالی اللآلی: ۳۹/۱، فصل ۴،

حدیث ۳۸.

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

هر چند معنای ظاهری فقر عبارت از نداری است. ولی در این جا به جهت رابطهٔ آدمیان و خداوند که در ریشهٔ اصلی آن مانند یکدیگرند و هر چیزی که تصوّر شود از این دو حالت خارج نیست، پس آدمی فقر محض و خداوند غنی مطلق است.

شکرگزاری نعمت

شکر حالتی نفسانی است که همراه با تکریم مشکور است و آن تعظیم، نتیجهٔ علم به نعمت است. و اگر نعمت را از خدای متعال نداند مرتبه ای از کفران نعمت را دارد. از آن جا که نعمت های خداوندی بر پایهٔ رحمت و محبت به ماست و بر اساس قاعدهٔ عقلی شکر منعم واجب است پس باید از خدای متعال تشکر کند.

هر چند شکر و کفر انسان نسبت به نعمتی که خداوند به او عطا نموده است هیچ نفع و ضرری برای خدا ندارد. چرا که او کمال مطلق است. و خداوند نیاز به شکر آفریده های خود ندارد. ولی شکر نعمت دهنده تنها با شناخت او صورت می گیرد.

و چون شکر خداوند بر عبد واجب است، امانت یا تعهدی است که باید به هر حال انجام بشود.

سرشت آدمی بر این است که در برابر نیکی سپاس گزار باشد.

اگر بر خلاف طبیعت فطری خود رفتار کند مورد سرزنش خردمندان قرار می گیرد.

حقیقت شکر

اشاره

حقیقت شکر اظهار نعمت و ابراز آن است. همان گونه که کفر نعمت، پنهان کردن

آن است.

مقصود از ابراز نعمت؛ به کارگیری صحیح و مناسب آن در هدفی است که نعمت دهنده در نظر گرفته است. و نیز یاد نعمت دهنده در زبان که همان ستایش و تمجید اوست.

راغب اصفهانی در تعریف شکر می نویسد:

الشُّكْرُ تَصَوُّرُ النِّعْمَةِ وَإِظْهَارُهَا وَيُضَادُّهُ الْكُفْرُ وَهُوَ نِسْيَانُ النِّعْمَةِ وَسَتْرُهَا. (۱)

شکر عبارت از یاد نعمت و ابراز آن است و مقابل آن کفر فراموشی نعمت و پوشاندن آن است.

مراحل شکر

شکر سه مرحله دارد:

شکر قلبی که تصویر و یاد نعمت در ذهن و دل است.

شکر زبانی که ستایش زبانی نعمت دهنده است.

شکر اعضا و جوارح که انسان در برابر حدود نعمت و بهره برداری مناسب و شایسته از آنها واکنش نیک انجام دهد.

امام صادق علیه السلام به راوی فرمود:

احْسِنُوا جَوَارِ النِّعْمِ، قُلْتُ: وَمَا حُسْنُ الْجَوَارِ؟ قَالَ: الشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ بِهَا وَأَدَاءُ حُقُوقِهَا. (۲)

هم جواری نیکو با نعمت ها داشته باشید؛ راوی پرسید: مقصودتان چیست؟ حضرت فرمود: شکر گزار نعمت دهنده باشید و حقوق نعمت ها را به جای آورید.

ص: ۳۹

۱- (۱) - مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی: ۲۶۵. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۳۸/۴، حدیث ۲؛ [۲] تهذیب الاحکام: ۱۰۹/۴، باب ۲۹، حدیث ۴۹.

پس معرفت نسبت به نعمت؛ به کارگیری درست نعمت است.

و توجه به اراده نعمت دهنده؛ مهم ترین عامل شکرگزاری خواهد بود. همان گونه که نداشتن آگاهی نسبت به نعمت و دهنده آن زمینه بهره گیری ناصحیح از نعمت ها و دوری از بندگی حقیقی را فراهم می آورد.

اعضای جسمی انسان مانند چشم و گوش و زبان؛ همه استعدادها را جا داده شده در وجود آدمی، از نعمت های هدف دار بوده است. و این نعمت ها در حقیقت ورودی های دل و جان هستند که باید مراقب بود که هر بانگ و رنگی به عرصه دل راه نیابد. چنین مراقبتی سپاس گزاری این نعمت هاست.

با این همه لطف و مهر خداوندی چگونه می توانیم او را شکرگزاری کنیم و حق شکر نعمت هایش را بجا آوریم.

شاعر شیرین سخن شیراز می سراید:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد

(سعدی شیرازی)

آیا نباید اعتراف کنیم که هرگز نمی توانیم نعمت هایش را پاس بداریم؟

حضرت سجاد علیه السلام در مناجات شاکرین عرضه می کند:

فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَيَّ شُكْرًا. (۱)

سپاس گزاری تو چگونه برای من امکان پذیر است در حالی که سپاسم نسبت به تو، خود نیازمند سپاسی دیگر است.

ص: ۴۰

حضرت صادق علیه السلام درباره کمترین درجه سپاس گزاری فرمود:

فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ، بَلْ أَلْفٌ وَأَكْثَرُ، وَأَذْنَى الشُّكْرِ رُؤْيُهُ النَّعْمَةَ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ، وَالرِّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَأَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ، وَتُخَالِفُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ. (۱)

در هر نفسی از نفس هایت شکری لازم است بلکه هزار و بیشتر. و کمترین سپاس گزاری این است که انسان نعمت را مخصوص خدا ببیند بدون علتی که دل از غیر خدا بداند و نیز به آنچه خداوند عطایش کرده راضی باشد.

و با نعمت او مرتکب گناه نشود و نعمت او را در راه مخالفت با هیچ یک از امرها و نهی های خدا به کار نگیرد.

سزای ناسپاسان

خداوند در قرآن حکایت امتی را بازگو می کند که سزای ناسپاسی شان را دیدند می فرماید:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ آمِنَهُ مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ * وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ * فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ « (۲)

و خدا [برای پندآموزی به ناسپاسان] مثلی زده است: شهری را که امنیت و آسایش داشت و رزق و روزی [مردمش] به فراوانی از همه جا برایش

ص: ۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۷۷؛ [۱] مصباح الشریعه: ۲۴. [۲]

۲- (۲) - نحل (۱۶): ۱۱۲ - ۱۱۴. [۳]

می آمد، پس نعمت خدا را ناسپاسی کردند، در نتیجه خدا به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند، بلای گرسنگی و ترس فراگیر را به آنان چشاند. * و همانا پیامبری از خود آنان برای [هدایت] شان آمد، ولی او را تکذیب کردند، پس عذاب [خدا] آنان را در حالی که ستمکار بودند، فراگرفت. * از نعمت هایی که خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را سپاس گزارید، اگر تنها خدا را می پرستید.

سخن علامه طباطبایی درباره شکر

اشاره

اما رسول الله صلی الله علیه و آله شکر الهی را از دریچه تشکر از بندگان می بیند؛ چنانچه در دعا و مناجات خویش با پروردگار می خواند:

یا خَیْرَ شاکِرٍ وَمَشْکُورٍ. (۱)

ای بهترین شکر گزار و شکر شده.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

«شاکر و علیم دو نام از نام های نیکوی خداست. شکر این است که کسی در برابر نیکی دیگری با زبان و عمل آن را جبران کند. مانند آن که کسی به دیگری کمک مالی کند او در پاداش آن کمک، از او به نیکی ستایش کند. یا آن مال را در جایی که مورد پسند کمک کننده و بیانگر خوبی اوست به مصرف برساند.

خداوند سبحان اگر چه احسانش همیشگی است و همه نیکی ها از اوست اما اعمال نیک ما هم در حقیقت احسان خداوند به بندگان است.

و خداوند در برابر سپاس گذاری بندگان به آنان پاداش نیک می دهد و می فرماید:

آیا پاداش خوبی جز خوبی است و این پاداش شماست که از کوشش تان

ص: ۴۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹۶/۹۱، باب ۵۲، دعای جوشن کبیر؛ المصباح، کفعمی: ۲۵۹.

سپاس گزاری شده است. بنابراین گفتن شاکر و سپاس گزار بر خداوند، حقیقی است نه مجازی.» (۱)

شکرگزاری از مخلوق

از آن جا که شکرگزاری درجات دارد، پایین تر آن برای کسی است که سپاس گزاری از مردم کند.

و آن کسی که سپاس حق را بدون سپاس مردم کند نادان است؛ زیرا سپاس خلق را سپاس حق نمی بیند و آن که سپاس حق می گوید و سپاس خلق را نیز سپاس گزاری از حق می بیند مؤمن کامل است.

راوی می گوید: از امام علی بن حسین علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: اشْكُرْتَ فَلَنَا؟ فَيَقُولُ:

بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ، ثُمَّ قَالَ: اشْكُرْكُمْ لِلَّهِ اشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ. (۲)

خداوند هر دل غمگین و بنده سپاس گزار را دوست دارد. روز قیامت خدای تبارک و تعالی به یکی از بندگانش می فرماید: از فلانی سپاس گزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا! من تو را سپاس گفتم.

خدای تعالی می فرماید: چون از او سپاس گزاری نمودی مرا هم سپاس نگفته ای؟ سپس امام فرمود: سپاس گزارترین شما از خدا کسی است که از مردم بیشتر سپاس گزاری کند.

ص: ۴۳

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۳۸۶/۱، ذیل آیه ۱۵۸ سوره بقره.

۲- (۲) - الکافی: ۹۹/۲، حدیث ۳۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۱۰/۱۶، باب ۸، حدیث ۲۱۶۲۶. [۲]

مه من! به جلوه گاهی که تو را شنودم آن جا جگرم ز غصه خون شد که چرا نبودم آن جا
که سجده خاک راهت به سرشک می کنم گل غرض آن که دیر ماند اثر سجودم آن جا
من و خاک آستانت که همیشه سرخ رویم به همین قدر که روزی رخ زرد سودم آن جا
به طواف کویت آیم همه شب به یاد روزی که نیازمندی خود به تو می نمودم آن جا
پس از این جفای خوبان ز کسی وفا نجویم که دگر کسی نمانده که نیازمودم آن جا
به سر رهش هلالی ز هلاک من کرا غم چو تفاوتی ندارد عدم و وجودم آن جا

(هلالی جغتایی)

ص: ۴۴

[«۲۰» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ وَمَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ وَ أَثْبَتَ فِيْنَا جَوَارِحِ الْأَعْمَالِ وَ غَدَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ أَعَانَنَا بِفَضْلِهِ وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ «۲۱» ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا وَ نَهَانَا لِيَتَّبِلَى شُكْرَنَا فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ وَ رَكِبْنَا مُتُونِ زَجْرِهِ فَلَمْ يَتَّذِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا وَ انْتَظَرُ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا]

و سپاس مخصوص خداست که در پیکر ما ابزار گشودن اندام را سوار کرد و آلات بستن آنها را قرار داد و ما را با روان های زنده، از زندگی بهره مند ساخت و اعضای انجام دادن کار را در وجود ما استوار کرد و با روزی های پاکیزه خوراک داد و با احسانش ما را بی نیاز کرد و با عطایش به ما سرمایه بخشید، آنگاه دستورهایش را متوجه ما فرمود تا فرمان بردن ما را بسنجد و از محرمات بر حذرمان داشت تا شکر کردنمان را بیازماید، پس از این همه عنایت، از مسیر دستورش روی گرداندیم و بر مرکب سخت و سنگین محرماتش سوار شدیم. با این همه، به کیفرش نسبت به ما شتاب نوزید و بر انتقام گرفتن از ما عجله نکرد؛ بلکه به رحمت و کرمش از سر خشنودی و رضایت با ما معامله کرد و به مهربانی و بردباریش، بازگشت ما را از مسیر گناه انتظار کشید.

حقیقت بسط و فیض

بسط به معنای گسترش و شادمانی است و قبض به معنای فشردگی و گرفتگی در عمل است. مراد از بسط و قبض وجود و ماهیت است که هر زوج ترکیبی، ذات وجودیش از خدا و به منزله صورت اوست. اما کلمه بسط را بر قبض مقدم نمود چون اعضای بدن به حساب اصل خلقت گسترده و فعال است.

در این بخش ستایش امام درباره ساختمان حرکتی و سکونی وجود انسان است.

که اشاره پرمعنایی به ابزارهای سازنده حیات آدمی دارد که آفریدگار در پیکر او نهاده است.

ترکیب بدن و ابزار عمل آن

این ابزار مهم عبارت است از: عضلات و استخوان و غضروف و گوشت و پوست و دستگاه عصبی و هر آنچه که در حرکت و تلاش آدمی و انسجام کارهایش برای رسیدن به هدف زندگی مؤثر است.

حضرت علی علیه السلام در وصف آفرینش حضرت آدم علیه السلام فرمود:

ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلْتَ انساناً ذَا أذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَفَكَرٍ يَتَصَيَّرُ بِهَا، وَجَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا وَأَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا. وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. (۱)

سپس از دم خود بر آن ماده شکل گرفته دمید، تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش به کار برد و اعضای که به خدمت گیرد و ابزاری که به وسیله آنها زندگی را بچرخاند و معرفتش داد تا بین حق و باطل تمیز دهد.

ص: ۴۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۱]

خداوند دو نیروی حرکت و احساس را در انسان قرار داد. اما حرکت بدنی او ناشی از نیروی خوراک و جریان خون اوست. و کارهای احساسی او ناشی از انگیزه های قلبی و باطنی اوست که با کمک روح، وجود انسان زندگی و هدایت پیدا می کند.

امام صادق علیه السلام به مفضل می آموزد:

فَكَرَّ يَا مُفَضَّلُ! فِي أَعْضَاءِ الْبَدَنِ أَجْمَعِ وَتَدْبِيرِ كُلِّ مِنْهَا لِلإِرْبِ فَالْيَدَانِ لِلْعَلَاكِ، وَالرِّجْلَانِ لِلسَّعْيِ وَالْعَيْنَانِ لِلإِهْتِدَاءِ وَالْفَمُّ لِلإِغْتِنَاءِ وَالْمَعِدَةُ لِلهَضْمِ وَالْكَبِدُ لِلتَّخْلِيصِ وَالْمَنَافِدُ لِتَنْفِيذِ الْفُضُولِ وَالْأَوْعِيَةُ لِحَمْلِهَا وَالْفَرْجُ لِإِقَامَةِ النَّسِيلِ وَكَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَعْضَاءِ إِذَا تَأَمَّلْتَهَا وَأَعَمَلْتَ فِكْرَكَ فِيهَا وَنَظَرَكَ وَجَدْتَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهَا قَدْ قُدِّرَ لَشَيْءٍ عَلَى صَوَابٍ وَحِكْمَةٍ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ! إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا مِنْ فِعْلِ الطَّبِيعَةِ، فَقَالَ: سَيَلِمُهُمْ عَنْ هَذِهِ الطَّبِيعَةِ أَهْيَ شَيْءٌ لَهُ عِلْمٌ وَقُدْرَةٌ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ أَمْ لَيْسَتْ كَذَلِكَ؟ فَإِنْ أُوجِبُوا لَهَا الْعِلْمَ وَالْقُدْرَةَ فَمَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ اثْبَاتِ الْخَالِقِ؟ فَإِنَّ هَذِهِ صَيَّرَتْهُ وَإِنْ زَعَمُوا أَنَّهَا تَفْعَلُ هَذَا الْأَفْعَالَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا عَمِيدٍ وَكَانَ فِي أفعالِهَا مَا قَدْ تَرَاهُ مِنَ الصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ عِلْمٌ أَنَّ هَذَا الْفِعْلَ الْحَكِيمَ وَأَنَّ الَّذِي سَمَّوهُ طَبِيعَةً هُوَ سُنَّةٌ فِي خَلْقِهِ الْجَارِيَةِ عَلَى مَا أُجْرَاهَا عَلَيْهِ. (۱)

ای مفضل! در تمام اعضای بدن آدمی و تدابیر نهفته در آن، اندیشه کن.

دست ها برای کار کردن، پاها برای تلاش کردن، دیدگان برای راه یافتن و دهان برای خوردن و معده برای تحلیل غذا و کبد برای تصفیه نمودن و روزنه های خروجی بدن برای دفع زباله های جسم و ظرف هایی برای حمل

ص: ۴۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۳، باب ۴، [۱] خبر مشهور به توحید مفضل. [۲]

آنهاست و آلت تناسلی را برای حفظ نسل آفریده است. اگر در کار تمام عضوهای بدن نیک بنگری می یابی که هر چیزی از سر حکمت و استواری پدید آمده است.

مفضل می گوید: گفتم مولایم، برخی می پندارند که این همه کار طبیعت است.

فرمود: از آنان بپرس که آیا طبیعت نسبت به این افعال علم و قدرت دارد یا ندارد؟

اگر علم و قدرت را برای طبیعت ثابت کردند. پس چرا اثبات خالق را با این همه صنعت و تدبیرش انکار می کنند.

و اگر می گویند که: بدون علم و قدرت این اعمال حکیمانه و با تدبیر را انجام داده است. معلوم می شود که کار آفریننده ای حکیم است. و آنچه او را طبیعت می شمارند همان سنت الهی در آفرینش اشیاست که برابر فرمان و حکمت او جریان دارد.

تلاش انسان ها

در مکتب اهل بیت:، انسان دارای سرشت خاکی و ملکوتی است و دارای تمایلات و استعدادها و کشش هاست. اما ماهیت خاص خود را باید در سایه کوشش و اراده شخصی بسازد.

خداوند فرمود:

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿١﴾

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست، * و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

ص: ۴۸

همه تمایلات و استعدادها زمینه هستند و گرنه خود اوست که باید از استعداد خویش بهره گیرد و ماهیت خویش را بسازد.

اما تعبیر حقیقی امام، کنایه از آزادی انسان در میدان عمل است و توانایی او بر انجام دادن هر کاری است. و این نظر رد دیدگاه جبر و تفویض اشاعره و معتزله است که در برابر دیدگاه اهل بیت است.

امام صادق علیه السلام به «امر بین الامرین» تعبیر فرمود:

لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ. (۱)

انسان در عمل، نه مجبور است و نه مختار محض بلکه عمل انسان بین اختیار و جبر است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در شرح آیه:

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ (۲)

و اوست که شما را توانگر کرد و سرمایه قابل ذخیره بخشید.

می فرماید:

اغْنَىٰ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَعِيشِهِ وَأَرْضَاهُ بِكَسْبِ يَدِهِ. (۳)

خداوند هر انسانی را با دادن ابزارهای زندگی و مایه های زیست از دیگران بی نیاز کرد و به آنچه دستاوردش بود خشنود ساخت.

امام علی علیه السلام از قول رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

روح قدسی برای مقربان از اولیاست که با آن همه چیزها را می دانند. روح

ص: ۴۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷/۵، باب ۱، حدیث ۲۷؛ الکافی: ۱۶۰/۱، حدیث ۱۳؛ [۱] عده الدّاعی: ۳۲۵. [۲]

۲- (۲) - نجم (۵۳): ۴۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۲۰؛ [۴] معانی الأخبار: ۲۱۵، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۴۰/۱۷، باب ۹، حدیث

۲۱۹۲۹. [۵]

ایمان روحی است که محصول آن عبادت و بندگی است. روح قوه برای جهاد و کارزار با دشمن و امر معاش و زندگی است. روح شهوت برای طعام و نوشیدنی و ازدواج و لذت و تمتع؛ و روح بدن برای حرکت و فعل است. پنج روح برای انبیا و ائمه، چهار روح برای اصحاب یمین و سه روح برای اصحاب شمال که کفار و منافقانند. (۱) سپاس خدایی که اندام کردارها را در ما برجا و استوار گردانید، یعنی در بدن ما چشم، گوش، زبان، دست، شکم، شهوت و پا قرار داد، تا با این وسایل زندگی کرده، نیازمندی های خود را برطرف کنیم و بر حل مشکلات فائق آییم.

حمد خدایی که ما را با انواع روزی های پاک و حلال پرورش داد و به بخشش و عطای خود توانگرمان ساخت و از نعمت خویش به ما سرمایه مادی و معنوی عنایت فرمود!

پس از آن ما را به وسیله انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن و عقل و فطرت و وجدان امر به عبادت و اطاعت فرمود تا طاعت و بندگی و پیروی ما را از دستور بیازماید و ما را نهی کرد تا مقدار توجه ما را در امر تقوا و شکر، آزمایش نماید و این آزمایش و آزمودن نه به خاطر این است که مجهولی بر وی معلوم شود، بلکه برای این است که راه رشد و کمال به روی ما باز گردد.

شکر نعمت

امام صادق علیه السلام در باب شکر می فرماید:

شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ. (۲)

ص: ۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۹/۶۶، باب ۳۳، حدیث ۳؛ الکافی: ۲/۲۸۲، حدیث ۱۶.

۲- (۲) - الکافی: ۲/۹۵، باب الشکر، حدیث ۱۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۰/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۲۹. [۲]

شکر نعمتِ دوری گزیدن از محرمات الهیه است.

پس هر کس از محرمات خداوند دوری کند در آزمایش و ابتلایش به شکر سرافراز شده است.

ص: ۵۱

[«۲۲» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نَفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ فَلَوْ لَمْ نَعْتِدْ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا وَجَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَجَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا «۲۳» فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سِيَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَلَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا وَلَمْ يُجَسِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا وَلَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً وَلَا عُذْرًا «۲۴» فَالْهَالِكُ مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْهِ وَالسَّعِيدُ مِمَّنْ رَغِبَ إِلَيْهِ]

و سپاس مخصوص خداست که ما را به بازگشت و توبه از گناه، راهنمایی کرد؛ توبه ای که آن را جز از طریق احسانش به دست نیاوردیم و اگر از فضل و احسان بی شمارش، غیر این عنایت را که عبارت از بخشیدن نعمت توبه و بازگشت است، به حساب نیاوریم، محققاً آزمایشش درباره ما نیکو و احسانش در حق ما بزرگ و بخشش او بر ما عظیم است.

روش وجود مقدسش در برنامه توبه درباره کسانی که پیش از ما بودند، چنین نبود؛ آنچه را در عرصه گاه توبه، در طاقت و توان ما نبوده، از دوش جان ما برداشته و جز به اندازه قدرت و وسعمان به ما تکلیف نفرموده، در میان آن همه تکالیف سخت، ما را جز به تکالیف آسان و انداشته و در این زمینه، برای هیچ یک از ما دلیل و بهانه ای باقی نگذاشته است؛ بنابراین هلاک شونده از ما، کسی است که در میدان مخالفت با او هلاک گردد و سعادت‌مند از ما کسی است

که به سوی او میل و رغبت نماید.

حقیقت تکلیف

اشاره

در دعای سی و یکم «صحیفه سجادیه» که درباره دعا به وقت توبه است، شرح توبه خواهد آمد.

اما بحث دیگری که در این فراز از دعا می باشد، حقیقت تکلیف است که خداوند متعال در این باره می فرماید:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴿١﴾

خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.

همه موجودات خدا بازتابی از حکمت خداوند هستند ولی انسان به عنوان اشرف مخلوقات کامل ترین آینه صفات الهی است.

تنها موجودی است که در کانون نگاه این جهان قرار دارد. از این رو او به تمام معنا خلیفه خداوند است. و مسؤولیت نیز دارد که از همه مراقبت نماید.

مسؤولیت او از همه مخلوقات بیشتر است؛ زیرا به او آگاهی و فهمی داده شده است تا بتواند خداوند را دریابد. و در عین حال آزادی و توانایی زیاد به او داده شده که بتواند از دستوره‌های خداوند اطاعت کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وَكَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ وَلَهُ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، وَلَا أَقُولُ: إِنَّهُمْ مَا شَأُؤُوا صَنَعُوا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَيُضِلُّ، وَقَالَ: مَا أَمَرُوا إِلَّا بِدُونِ سِعَتِهِمْ، وَكُلَّ شَيْءٍ أَمَرَ النَّاسَ بِهِ فَهُمْ يَسْعَوْنَ لَهُ،

ص: ۵۳

وَكُلَّ شَيْءٍ لَا يَسْعَوْنَ لَهُ فَمَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَلَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ. (۱)

این چنین است که هرگاه در همه اشیا بنگری می یابی که از سوی خدا برای آنها دلیلی و هدایتی است. نمی گویم هر کاری بخواهند انجام دهند بلکه خداوند هدایت و گمراه می سازد. بلکه هیچ اوامری بدون گستردگی نیست.

هر امری به مردم می شود با گشایش و توانایی است. و هر چه گشایش در آن نباشد برداشته شده است. ولی خیری در آنها نیست.

فلسفه تکلیف

خداوند انسان را موجود مکلف دانسته است و با همین تکلیف مداری، از ردیف دیگر جانداران فراتر رفته است. اگر چه برای هر نوع از موجودات در هر مرتبه قانونی است اما در مورد انسان این قانون به قانون دینی یا شریعت به معنای مجموعه امر و نهی تبدیل شده است. تنها تفاوت این است که موجودات دیگر از موهبت اختیار بهره ای نیافته اند. بنابراین نمی توانند علیه قوانینی که خداوند برای آنها منظور کرده است از فطرت خویش سرپیچی کنند. و حال آن که انسان از اختیار الهی برخوردار است و می تواند از اراده خدا سرپیچی کند.

تکالیف الهی دستورهایی است که پیامبران و پیشوایان دین از طرف خداوند متعال برای سعادت و خوشبختی بشر به ارمغان آورده اند و آنان که خداوند را علیم و حکیم می دانند، اعتقاد دارند که اوامر خدا برای بندگان مصلحت و نواهی او برای آنان مفسده دارد. احکام الهی را از روی تعبد می پذیرند و عمل می کنند هر چند حکمت و فلسفه آنها را ندانند.

تعبد یعنی هر حکم و قانونی که از ناحیه دین و شارع مقدس اسلام صادر شده است باید به آن عمل شود اگر چه حکمت و مصلحت آن برای انسان روشن و

ص: ۵۴

آشکار نباشد.

کسی که ایمان به دین دارد و می داند برای او در دین وظایفی معین شده است، به حکم عقل و فطرت خود ملزم است. البته تقلید او هم باید بر مبنای علم و عقل و فطرت باشد.

عبد الأعلی گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

هَيْلٌ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاءَهُ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَهَلْ كَلَّفُوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، إِنَّ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا وُسْعَهَا وَلَا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا. (۱)

آیا در مردم ابزاری نهاده شده است تا بدان وسیله به معرفت دست یابند.

فرمود: نه، عرض کردم: آیا به کسب معرفت مکلف شده اند، فرمود: نه، بر خداست که بیان کند و خداوند بندگان را به اندازه توانشان تکلیف کند. و هر کسی را به آنچه داده است مکلف سازد.

سنت الهی درباره این موجود شگفت انگیز این است که برای رسیدن به بارگاه ربوبی که فلسفه عالی آفرینش اوست بر سر دو راهی امر و نهی تکلیف قرار گیرد و با گزینش مختارانه خود، در عرصه حیات آزمایش شود.

برای همین است که از بهشت برین به دنیای فانی سرای گرفتاری و آزمون فرود آمد تا در پرتو ابزارها و قدرت هایی مانند نیروی عقل و احساس و اراده که در اختیار او نهاده شده است آزادی انتخاب داشته باشد.

او به عنوان یک موجود خداگونه استعدادی را داراست که می تواند از محدوده انسانی فراتر رفته و از راه محبت، آزمایش، خوف و رجا به حق برسد.

ص: ۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۲/۵، باب ۱۴، حدیث ۱۰؛ [۱] الکافی: ۱۶۳/۱، حدیث ۵؛ [۲] المحاسن: ۲۷۶/۱، باب ۳۹، حدیث ۳۹۲.

[۳]

تکلیف یعنی: الزامی که در آن سختی و مشقت باشد و وسعت در عمل یعنی:

گسترده‌گی و آسودگی باشد.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله بر دینی آسان رسالت یافت که به ابوذر فرمود:

يا أبا ذر! إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالرُّهْبَانِيَّةِ، وَبَعَثَ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ. (۱)

ای ابوذر! خداوند عیسی فرزند مریم علیه السلام را بر دین زهد و عبادت فرستاد و من بر آیینی آسان بدون سختی فرستاده شده‌ام.

هدف از تکلیف

منظور از تکلیف به قدر وسع این است که: آنچه در حدّ طاقت و تحمل انسان باشد و مشقت نداشته باشد. نه این که تحمل آن غیر ممکن باشد؛ زیرا بر خداوند این تکلیف محال است.

البته باید خواست باری تعالی تکالیف را بر ما افزون نکند. همان طور بر اقوام گذشته تکالیف سختی وضع نموده بود به ویژه در احکام عبادات و معاملات که وظایف سنگینی بر امت پیشین بوده است که بر امت پیامبر تخفیف داده شده است.

همان طور که برده هم باید به قدر طاقت به او تکلیف شود که پیامبر فرمود:

لِلْمَمْلُوكِ طَعَامُهُ وَكِسْوَتُهُ وَ لَا يُكَلَّفُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا يُطِيقُ. (۲)

برای بنده مملوک غذا و پوشاک باشد و تکلیف به کار باید برابر طاقتش باشد.

ص: ۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۳/۷۹، باب ۲۰، حدیث ۵۸؛ [۱] الأمالی، شیخ طوسی: ۵۲۸، حدیث ۱۱۶۲؛ [۲] مجموعه ورام: ۵۴/۲.

[۳]

۲- (۲) - صحیح مسلم: ۹۴/۵؛ مسند احمد: ۲۴۷/۲؛ [۴] السنن الکبری، بیهقی: ۶/۸.

بنده خدا به خاطر ترک واجب یا عمل محرمی مستحق عذاب می شود چون که ابزار تکلیف به او داده شده است و احکام را شناخته است. و چون در انسان فضیلت طلبی و کمال خواهی قرار دارد سپس انسان در تحصیل هدف، کوتاهی می کند، پس عذاب بر معصیت به قدر توانایی و آمادگی در برابر اوست.

امام سجاد علیه السلام در دعای خود، آسانی راه تکلیف را از حق می طلبد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مَمَّنْ سَهَّلْتَ لَهُ طَرِيقَ الطَّاعَةِ بِالتَّوْفِيقِ فِي مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ، فَحُبُّوا وَقَرَّبُوا وَأَكْرَمُوا وَزَيَّنُوا بِخِدْمَتِكَ. (۱)

بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که با توفیق خود راه طاعت و رسیدن به منازل و مقامات نیکان را بر ایشان هموار کردی پس با خدمت به تو حیات یافتند و مقرب شدند و گرامی و آراسته گردیدند.

اتمام حجت بر بشر

این بخش از دعای امام زین العابدین علیه السلام «وَلَمْ يَدْعِ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً وَلَا عُذْرًا» اشاره به این آیه دارد:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ « (۲)

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل رد، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص خداست و اگر خدا می خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می کرد.

حجت، در لغت به برهان و دلیل محکم گفته می شود که بر ادعایی آورده و اثبات گردیده باشد.

ص: ۵۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۹. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۱۴۹. [۲]

عذر، فرار از گناه به دلیل موجه باشد. ولی خداوند هیچ بهانه ای برای فرار از اطاعت اوامر و نواهی خود قرار نداده، بلکه دلیل هایی مانند کتاب و پیامبر و عقل را برای راهنمایی بشر فرستاده است.

بنابراین خداوند متعال برای بهره گیری از امکانات و استعدادها بشر، دو دلیل در مسیر راه او قرار داده است که امام کاظم علیه السلام به هشام می فرماید:

يا هشام! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرِهِ وَحُجَّةَ بَاطِنِهِ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْإِمَمَةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ. (۱)

ای هشام! همانا برای خدا بر مردم دو حجت است: دلیل بیرونی و دلیل درونی، اما دلیل بیرونی پیامبران و امامان علیهم السلام هستند. و دلیل درونی عقل هایند.

آن دو دلیل، راه زندگی را روشن می سازد و خطوط کلی فکر انسان را تا اندازه زیادی مشخص می نماید.

از آن جا که خداوند عقل را برای تمیز دادن و اراده را برای انتخاب و قدرت را برای انجام دادن به ما بخشید از ما تکلیف به آسانی خواست و ما می دانیم که خداوند امر به خیر می کند و نهی از بدی ها را دوست می دارد و هلاکت و نجات را با دلیل جاری می سازد.

هلاک شده آن مجرمی است که در حساب قیامت، اعمالش رد شده باشد.

حجت در روایات

از امام صادق علیه السلام درباره آیه:

ص: ۵۸

۱- (۱) - الکافی: ۱۶/۱، کتاب العقل والجهل، حدیث ۱۲؛ [۱] تحف العقول: ۳۸۶؛ مجموعه ورام: ۳۵/۲. [۲]

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ « (۱)

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل ردّ، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص خداست، و اگر خدا می خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می کرد.

پرسیده شد، ایشان فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا، قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟ فَيُخَصَّمُ فَتِلْكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. (۲)

خدای متعال در روز قیامت به بنده می فرماید: بنده من، آیا می دانستی؟ اگر پاسخ دهد: آری، خداوند به او می فرماید: آیا به آنچه می دانستی عمل کردی و اگر پاسخ دهد نمی دانستم، به او می فرماید: چرا نیاموختی تا بدانی و عمل کنی؟ پس او محکوم شود؛ این آن حجت رساست.

حضرت علی علیه السلام انگیزه فرستادن پیامبران را در چند نکته می داند:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنُوا لَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ. (۳)

پس خداوند رسولانش را برانگیخت و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی

ص: ۵۹

۱- (۱) - أنعام (۶): ۱۴۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹/۲، باب ۹، حدیث ۱۰؛ [۲] الأمالی، شیخ طوسی: ۹، حدیث ۱۰؛ [۳] الأمالی، شیخ مفید: ۲۲۷، حدیث ۶. [۴]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۵]

آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند و نعمت های فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجّت کنند و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند.

کتاب خدا و پیامبر از بهترین حاکمان در روز قیامت هستند که اعمال ما را بررسی می کنند.

بنابر متن روشن حدیث ثقلین که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن یاد فرمود و هر دو را حجّت خدا در میان امت توصیف کرده است. پس گفتار اهل بیت علیهم السلام جداگانه حجّت و امانتی بر مردم است که در قیامت وسیله نجات و رهایی از دوزخ هستند.

زراره از امام باقر علیه السلام درباره حجّت خدا بر مردم پرسید:

ما حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ. (۱)

حجّت و حقّ خدا بر بندگان چیست؟ حضرت فرمود: این که آنچه می دانند بگویند و از اظهار نظر پیرامون آنچه نمی دانند خودداری کنند.

معنای دیگر حجّت

یکی دیگر از معانی حجّت: آنچه مایه آرامش و سلامت زمین و امانی از عذاب خداوند در بین مردم است، می باشد. و اگر حجت نباشد، زمین اهل خود را فرو خواهد برد.

نمونه بارز حجّت خدا ائمه اطهار علیهم السلام هستند که انسان های کامل می باشند.

ص: ۶۰

۱- (۱) - الکافی: ۴۳/۱، حدیث ۷؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲۰، حدیث ۱۴. [۲]

آفرینش جهان بی هدف نیست و هدف آن تربیت انسان در راه کمال است. اگر انسان‌ها از فیض حیات بهره‌مند می‌شوند به خاطر وجود این انسان‌های کامل است و اگر حجّت و مایه آرامش، روزی در میان جامعه بشری نباشد بقای انسان بر روی زمین بی هدف خواهد بود و کار خدا حکیمانه نیست که زمین را بدون آرامش قرار دهد.

امام مهدی علیه السلام در این زمینه در نامه‌ای به همه سفارش فرمود:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ. (۱)

در زمینه حوادث و مسائلی که اتفاق می‌افتد به روایان سخن ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا هستم.

حقیقت هلاکت و سعادت

اشاره

گاهی برای انسان سختی‌هایی آماده می‌گردد که زمینه بدبختی اکتسابی او می‌شود و چنانچه زمینه نگون بختی ذاتی هم باشد، در سقوط اوج می‌گیرد. گاهی نیز مشکلاتی برای انسان پیش می‌آید که زمینه خوشبختی اکتسابی او می‌شود. و اگر زمینه خوشبختی هم ذاتی داشته باشد در خوشبختی اوج می‌گیرد.

گاهی نیز عکس این دو صورت اتفاق می‌افتد، به این معنا که اگر کسی زمینه بدبختی ذاتی داشته باشد ولی محیط آرامی برایش فراهم باشد از بدبختی او کاسته شود، همچنین برای فردی که زمینه سعادت، ذاتی او شده باشد و فضای آرامی برای او فراهم شود از خوشبختی او کاسته شود. پس باید شرایط را در نظر گرفت تا انسان، حقیقت را دریابد.

ص: ۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۰/۲، باب ۱۴، حدیث ۱۳؛ [۱] الاحتجاج: ۲۸۳/۲. [۲]

خداوند متعال در قرآن مجید به دوگانه بودن مردم اشاره می کند و می فرماید:

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَيَنُودُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ ﴿١﴾

روزی که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ پس برخی تیره بخت و برخی نیک بخت اند. * اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند، برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است. * در آن تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آنچه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند، انجام می دهد. * اما نیک بختان [که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطای قطع ناشدنی و بی پایان است.

سعادت مند کسی است که: فرمان خدا را اطاعت کند و دل را به سوی حق بگرداند. و بدبخت کسی است که بر خلاف رضا و خشودی خدا، خویش را تباه کند و زمینه خسارت دنیایی و عذاب آخرتی را فراهم سازد.

این تفاوت در قیامت بیشتر نمایان می شود. در آن روز که صف ها جدا شوند و

ص: ۶۲

سپیدرویان در یک سو و سیاه رویان در سوی دیگر قرار گیرند، در حالی که عریان هستند و ذلتِ بار گناهان سنگین شان را به دوش می کشند. هر کسی به هر سو که می نگرد، مردم را در کارهایشان درگیر می بیند. در آن روز که چهره های خندان و چهره های سرگردان و نگران، از یکدیگر گریزانند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصِاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجَرَةُ « (۱)

روزی که آدمی فرار می کند، از برادرش * و از مادر و پدرش * و از همسر و فرزندانش * در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند [تا جایی که نمی گذارد به چیز دیگری پردازد.] * در آن روز چهره هایی درخشان و نورانی است * خندان و خوشحال * و در آن روز چهره هایی است که بر آنان غبار نشسته * [و] سیاهی و تاریکی آنان را فرا گرفته است؛ * آنان همان کافران بد کارند.

و سرانجام آنان در بهشت و دوزخ، حاصل عمل خود را مشاهده می کنند.

هلاکت و سعادت در روایات

امام صادق علیه السلام در زمینه هلاکت و سعادت انسان می فرماید:

السَّعَادَةُ سَبَبٌ خَيْرٌ تَمَسَّكَ بِهِ السَّعِيدُ فَيَجْرُهُ إِلَى النَّجَاهِ وَالشَّقَاوَةُ سَبَبٌ خِذْلَانٍ تَمَسَّكَ بِهِ الشَّقِيُّ فَجَرَّهُ إِلَى الْهَلَكَةِ وَكُلُّ بَعْلِمِ اللَّهِ تَعَالَى. (۲)

ص: ۶۳

۱- (۱) - عبس (۸۰) : ۳۴ - ۴۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۴/۱۰، باب ۱۳، حدیث ۲. [۲]

خوشبختی، رشته خیری است که خوشبخت به آن چنگ زده است پس او را به سوی نجات می کشاند و بدبختی رشته خواری است که بدبخت به آن می آویزد و او را به هلاکت می کشاند و همه اینها به علم خداوند تعالی است.

امام علی علیه السلام هم راه سعادت را به ما نشان می دهد و می فرماید:

أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ عَرَفَ فَضْلَنَا وَتَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ بِنَا وَأَخْلَصَ حُبَّنَا وَعَمِلَ بِمَا إِلَيْهِ نَدَبْنَا وَأَنْتَهَى عَمَّا عَنْهُ نَهَيْتَنَا فَذَاكَ مِنَّا وَهُوَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ مَعَنَا. (۱)

خوشبخت ترین مردم کسی است که برتری و مقام ما را بشناسد و به وسیله ما به خدا نزدیک شود. و در دوستی ما یک دل باشد، به آنچه ما بدان فرا خواندیم عمل کند. و از آنچه نهی کردیم دست بردارد. چنین کسی از ماست و در سرای ماندگار بهشت در کنار ما خواهد بود.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه مسیر خاندان رسالت را، راه نجات و حقیقت دانسته و می فرماید:

انظروا اهل بیت نبيكم فالزموا سمتهم واتبعوا اثرهم فلن يخرجوكم من هدى ولن يعيدوكم في ردى فان لبدوا فالبدوا وإن نهضوا فانهضوا ولا تسبقوهم فتضلوا ولا تتأخروا عنهم فتهلكوا. (۲)

به اهل بیت پیامبران نظر کنید و ملتزم جهت الهی آنان باشید، راه و روش آنها را پیروی نمایید که آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی برند و به گمراهی باز نمی گردانند. اگر از چیزی باز ایستادند شما هم باز ایستید و اگر به جهتی حرکت کردند شما هم حرکت نمایید، از آنان پیشی مجوید که گمراه می گردید و عقب نمانید که به هلاکت می رسید.

ص: ۶۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۱۵، حدیث ۱۹۹۵؛ [۱] عیون الحکم و المواعظ: ۱۲۴.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۹۶. [۲]

از نظر ادیان الهی همه کمالات اخلاقی در کلمه سعادت خلاصه می شود و تمام مفسد اخلاقی در نام شقاوت دیده می شود.

سعادت انسان در عشق به خدا است و شقاوت او در شیفتگی به خود است.

قلب انسان مانند ظرف آب است که اگر از عشق خدا پر شود مفید خواهد بود. اما اگر از هوای نفس پر گردد، رنگ شیطانی می گیرد و بیراهه می رود.

در واقع خوشبختی حقیقی آن است که کار انسان به خیر بیانجامد و بدبختی حقیقی آن است که ختم به شر شود.

امتحان، راه شناخت سعید از شقی

یکی از ملاک های شناخت سعادت مند از شقاوت پیشه، امتحان و آزمایش افراد در انتخاب راه حق و باطل است.

حضرت زینب علیها السلام در دربار کوفه و شام پس از قرائت آیه:

مَآ كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ « (۱)

خدا بر آن نیست که مؤمنان را بر این [وضعی] که شما بر آن قرار دارید [که منافق از مؤمن و خوب از بد مشخص و معلوم نیست] واگذارد، [بر آن است] تا پلید را از پاک [به سبب آزمایش های مختلف] جدا سازد. و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند. ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد [برای آگاه کردن به غیب] برمی گزیند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید. و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ

ص: ۶۵

خواهد بود.

حضرت فرمود: وقت صلح و آرامش، افراد ناپاک و پاک در کنار هم به سر می برند ولی در زمان جنگ، درون ها هویدا می شود و از هم جدا می شوند.

همان طور که امام حسین علیه السلام فرمود:

من قیام کردم تا پاکان از ناپاکان جدا شوند؛ زیرا تا آزمون نباشد وارسته و غیر آن در کنار همند، ولی امتحان است که پاک را از ناپاک و حق را از باطل جدا می کند. [\(۱\)](#) بنابراین راه انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام است که مایه رحمت پروردگار است و انسان را به سوی حق راهنمایی می کند.

ص: ۶۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۹/۴۴، باب ۳۷.

[«۲۵» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَذْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمُ خَلْقَتِهِ عَلَيْهِ وَأَرْضَى حَامِدِيهِ لَمَدِيهِ «۲۶» حَمِيداً يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبِّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ «۲۷» ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَمَكَانَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أضعافاً مُضَاعَفَةً أَبَداً سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «۲۸» حَمِداً لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ وَلَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ]

و خدا را سپاس، به همه آن سپاسی که نزدیک ترین فرشتگان به او و بزرگوارترین مخلوقاتش نزد او و پسندیده ترین ستایش گران آستان او، حضرتش را ستوده اند؛ سپاسی که از دیگر سپاس ها، برتری جوید، مانند برتری پروردگار به همه مخلوقات. سپس او را سپاس، به جای تمام نعمت هایی که او بر ما و به تمام بندگان گذشته اش و همه آنانی که هستند و می آیند دارد، سپاسی به عدد تمام اشیایی که دانشش بر آنها احاطه دارد و سپاسی به جای هر یک از اشیا به چندین برابر؛ سپاسی ابدی و همیشگی تا روز قیامت، سپاسی که مرزش را پایانی و شماره آن را حسابی و پایانش را نهایی و مدتش را سرآمدی نباشد.

حمد فرشتگان و موجودات

این جهان سرای تسبیح و ستایش است و آدمیان و فرشتگان با تسبیح و ستایش هماهنگ با کاروان هستی، رو به سوی تعالی دارند همچنان که در این تسبیح کمالی و ستایش خداوند، همه آفریدگان می کوشند تا به کمال شایسته خود دست یابند.

این فراز از دعای حضرت اشاره به آیه تسبیح پروردگار دارد که فرمود:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا «
(۱)

آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می گویند، و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است.

کل هستی به ستایش خدا و قدردانی از نعمت های او برای رسیدن به جوار قرب خداوند پیش می روند. ستایش خداوند و سپاس گذاری از نعمت های حق تنها آموزه های زبانی نیستند؛ بلکه برنامه سلوک رفتاری و درس اخلاق ستاینندگان است که باید موافق با آن زندگی کنند و خلق و خوی و رفتارشان تجلی ستایش ها و سپاس هایشان باشد.

روشن است که آگاهی از وصف های ستودنی خداوند؛ دامنه معرفت آدمی را گسترش می دهد و زمینه نیکبختی را فراهم می آورد و او را موجودی متعالی و آینه اخلاق الهی می سازد.

حمد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

ص: ۶۸

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَسَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَدَلِيلاً عَلَى آلائِهِ وَعَظَمَتِهِ. (۱)

ستایش خدا را که ستایش را کلید یادش و سبب فزونی فضلش و دلیل بر نعمت ها و بزرگیش قرار داد.

ستایش دارای مراتبی است که مرتبه نخست آن زبانی است. گرچه ستایش و سپاس زبانی، پل ارتباطی میان درون و برون و ریسمانی بر درگاه جانان است و نقش عمده ای در شکل گیری شخصیت آدمی دارد؛ ولی ستایش قلبی در سلوک الی الله مؤثرتر است.

حضرت علی علیه السلام در خطبه روز جمعه این مراتب را بیان می کند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحَقُّ مِنْ خِيَتِي وَحِمْدِي، وَأَفْضَلُ مِنْ اتَّقِي وَعِبِدَ وَأُولَى مِنْ عَظُمَ وَمُجِدَّ. نَحْمِدُهُ لِعَظِيمِ عَنَائِهِ، وَجَزِيلِ عَطَائِهِ، وَتَظَاهِرِ نِعْمَائِهِ، وَحُسْنِ بَلَائِهِ. (۲)

ستایش مخصوص خدایی است که به بیم از او و ستایش سزاوارترین است. و برترین کسی است که از او پروا شود و بندگی او کنند. شایسته ترین کس به تعظیم است. او را بر کمال بی نیازیش و بخشش فراوانش و نعمت های آشکارش و آزمایش بلای نیکویش می ستاییم.

آن گاه که انسان خدا را چنانکه باید، می ستاید و خود را غرق در نعمت های بی پایان او می بیند و غیر او را به هیچ می گیرد و محبت بیگانه را از دل بیرون می راند و تنها او را می ستاید و در برابر هیچ آفریده ای به کرنش نمی نشیند. همین گاه که همه رذایل از وجودش دور می شوند تنها به خود می اندیشد؛ بلکه به خدمت خلق

ص: ۶۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۵/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۳۱؛ [۲] الکافی: ۱۷۵/۸، حدیث ۱۹۴. [۳]

برمی خیزد و با قدرت در برابر دشمنان حق می ایستد و به شوق دیدار او به جهاد برمی خیزد. و مرز زندگی خود را معین می کند.

این ستایش ها در هر حال، آدمی را رشید و جانش را بالنده و دل او را پاکیزه می سازد.

حمد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کلام امام صادق علیه السلام (علیه السلام)

حضرت صادق علیه السلام از حال پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسُرُّهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ.

وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتُمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، هر گاه از چیزی خوشحال می شد می فرمود: خدا را بر این نعمت سپاس و هر گاه از کاری ناراحت می گردید می فرمود: در هر حال خدای را سپاس.

بنابراین؛ از نیازهای درونی هر موجود و وظایف حتمی مخلوقات هستی، حمد و سپاس الهی است. و انسان ها و موجودات به صورت ذاتی تمایل به ستایش موجودی قدرتمند و برتر دارند.

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و با هُشیم با شما نامحرمان ما خامُشیم

از جمادی سوی جان جان شوید غلغل اجزای عالم بشنوید

(مثنوی مولوی)

ص: ۷۰

۱- (۱) - الکافی: ۹۷/۲، حدیث ۱۹؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۴۷/۳، باب ۷۳، حدیث ۳۵۳۵؛ [۲] مشکاه الأنوار: ۳۱. [۳]

[«۲۸» حَمِيداً لَا مُنْتَهَى لِحَيْدِهِ وَلَا حِسَابَ لِعِدْدِهِ وَلَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ «۲۹» حَمِيداً يَكُونُ وُضِيئَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَعَفْوَهُ وَسَبِيحاً إِلَى رِضْوَانِهِ وَذَرِيَعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ وَطَرِيقاً إِلَى جَنَّتِهِ وَخَفِيرًا مِنْ نَقَمَتِهِ وَأَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ وَظَهيراً عَلَى طَاعَتِهِ وَحَاجِزاً عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَعَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَوِظَائِفِهِ]

سپاسی که رشته اتصال به طاعت و بخشش و عامل رضایت و خشنودیش و وسیله آمرزشش و راهی به سوی بهشتش و حفاظت کننده از کيفرش و امان از خشمش و مددکاری بر طاعتش و مانع و سدّی از نافرمانیش و کمکی بر ادای حق و عهد و پیماناش باشد.

فرمانبرداری و جلب رضایت حق از راه حمد

حمد، اظهار کمال محمود است.

حمد زبانی، همان اظهار کمال محمود در لباس الفاظ، حروف و کلمات است.

حمد عملی، اظهار کمال محمود در صورت عمل و کردار به عبادت و اطاعت بدنی است.

حمد حالی، اظهار کمال محمود در رتبه قلب و روح است. بنده خدا هنگامی می تواند حق را مورد حمد حقیقی قرار دهد که آینه وار ظرف وجود و اوصاف و افعال حق گردد؛ پس اطاعت واقعی تخلّق به اخلاق الهی است. تا عمل خالص

دعای حضرت سجاد علیه السلام اشاره به عمل صالح دارد که به درگاه الهی پذیرفته می شود.

آن جا که خداوند می فرماید:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١﴾

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد. و کسانی که حيله های زشت به کار می گیرند، برای آنان عذابی سخت خواهد بود و بی تردید حيله آنان نابود می شود.

حمد، تنها به حق اختصاص دارد و واژه حمد به ویژه اگر هم با الف و لام بیاید، از یک نوع عمومیت برخوردار است که شامل هر سپاس هم می شود که باز هم نوعی فرمانبری از خداست.

روایتی از امام علی علیه السلام به ما رسیده است که:

مَنْ تَوَاضَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ لَمْ يَشَأْمْ بَدَنُهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ. (٢)

هر که دلش در برابر خدا تواضع داشته باشد، جسمش از طاعت خدا به ستوه نمی آید.

حمّاد بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد، مرکب ایشان گم شده بود، فرمودند:

اگر خدا آن را به من بازگرداند، حق شکرش را می گزارم، چیزی نگذشت که آن را آوردند. امام فرمود: «الحمد لله» شخصی عرض کرد: قربانت گردم،

ص: ٧٢

١- (١) - فاطر (٣٥) : ١٠. [١]

٢- (٢) - بحار الأنوار: ٩٠/٧٥، باب ١٦، حدیث ٩٥؛ [٢] اعلام الدین: ١٨٦؛ [٣] کنز الفوائد: ٢٧٨/١. [٤]

مگر نفرمودی حق شکر خدا را می گذارم؟ فرمودند: مگر نشیدی؟ گفتم:

«الحمد لله». (۱)

ستایش غیر حق

اغراق در مدح و ستایش غیر حق، عملی ناشایسته است؛ زیرا جز حق هر چه باشد محدود است و محدود نمی تواند وصف نامحدود داشته باشد ولی اغراق در ثنای نسبت به حق، چون از یک حقیقت نامحدود و واقعی برخوردار است، عملی شایسته است و موجب وصول و قرب به کمالات الهی می گردد. پس قبل از درخواست از خداوند، او را به نیکی ستایش کن.

حمد خداوند قبل از درخواست

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

أَنَّ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْمَدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ، فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَمَجِّدْهُ. (۲)

در کتاب امیر مؤمنان است که حمد و ستایش پیش از درخواست است. پس هرگاه خدای عزوجل را خواندی و به درگاهش دعا کردی او را تمجید کن.

شکر نعمت دهنده، ریشه در فطرت آدمی دارد. پایه دینی نیز بر این حقیقت روشن استوار است. از این رو کفر و نافرمانی از عبادت و بندگی حق تعالی ریشه در ناسپاسی نعمت ها دارد. چنان که حق تعالی می فرماید:

ص: ۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۱۳؛ الکافی: ۹۷/۲، حدیث ۱۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۹۰، باب ۱۷، ذیل حدیث ۲۰؛ [۲] الکافی: ۴۸۴/۲، حدیث ۲؛ [۳] وسائل الشیعه: ۸۰/۷، باب ۳۱،

حدیث ۸۷۸۴. [۴]

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿١﴾

و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است.

نکته قابل توجه این است که حق تعالی در آیه فوق وعده عذاب را به صورت جمله تأکید آورده است که بر حتمیت عذاب به طور طبیعی که لازمه و نتیجه قهری نفس عمل است، دلالت دارد.

اعتراف به احسان

از لوازم بندگی و عبودیت، اعتراف به احسان و شمارش نعمت های الهی است که خود نوعی حمد الهی است. همان گونه که حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالنِّعْمَةِ لَهُ حَمْدًا، سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالْعُجْزِ عَنِ الشُّكْرِ شُكْرًا. ﴿٢﴾

منزه است خدایی که اقرار بندگان به نعمت های خود را، ستایش قرار داده و اقرار به ناتوانی از سپاس گزاری را سپاس قرار داده است.

و حضرت علی علیه السلام می فرماید:

لَمْ تَخُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا لَكَ، أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ، أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ، فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطَعْتَهُ؟! ﴿٣﴾

ص: ۷۴

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۳۷؛ [۲] تحف العقول: ۲۸۳.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۴. [۳]

فضلش را از تو باز نداشته و پرده حرمت را ندیده است، بلکه در نعمتی که برای تو ایجاد می کند و گناهی که بر تو می پوشاند و بلایی که از تو دور می نماید چشم به هم زدنی از لطفش محروم نیستی، پس به او چه گمان میبری اگر او را بندگی کنی؟!

این فرمانبری تا چه حد ارزشمند است که حضرت علی علیه السلام در نامه اش به حارث همدانی می نویسد:

وَأَطِعَ اللَّهَ فِي جُمَلِ أُمُورِكَ ؛ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَيَّ مَا سِوَاهَا. (۱)

در تمام کارهایت از خدا اطاعت کن که اطاعت از خدا از همه چیز برتر است.

ص: ۷۵

[« ۳۰ » حَمْدًا نَسَعْدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَنَصِيرٌ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٌ]

سپاسی که به وسیله آن ، در گروه سعادت‌مندان از دوستانش ، به خوشبختی و سعادت برسیم ، و به سبب آن با شمشیر دشمنانش در سلک شهیدان قرار بگیریم . همانا او یار بندگان ، و خدای ستوده خصال است .

سعادت‌مندی انسان در سلک شهدا

این فراز از دعای امام زین العابدین علیه السلام اشاره به مقام شهادت دارد که عهدی بین مؤمن و خداوند است.

حضرت حق در این باره می فرماید:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا « (۱) »

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند.

ص: ۷۶

«شهادت» به معنای کشته شدن در راه خدا، پیمان بستن و وفای به عهدی است که مؤمنان با خدای خود بسته اند تا این جانِ امانتی را در راه خدا و اعتلای کلمهٔ توحید و معنویت و فضیلت، فدا کنند.

«شهید» شاهد حاضری است که به دنبال تعالی و اوج است. او زندگی دنیایی خود را در نهایت هوشیاری و آزادی، به دفاع از ارزش های عالی و حیات انسانی آدمیان رها کرده است و برای وفای به عهد به میدان شهادت شتافته است و در راه مبارزه با ابزار دشمن، جانش را به خدای خویش سپرده است.

امام سجاد علیه السلام با ستایش و سپاس گزاری از نعمت های خداوند، توفیق دستیابی به نعمت شهادت و انجام دادن پیمانی که با خدای خویش داشت به ویژه پس از حادثهٔ عاشورا، در زمرهٔ شهیدان بودن را از خداوند طلب کرد تا در پرتو ستایش ها و سپاس گزاری ها و در راه عزت و سربلندی در گروه شهیدان سربلند به حضور خداوند راه یابد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَا مِنْ نَفْسٍ تَمُوتُ لَهَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ يَسِيرٌهَا أَنْ تَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَنَّ لَهَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا إِلَّا الشَّهِيدُ فَإِنَّهُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيَقْتُلُ مَرَّةً أُخْرَى، لِمَا يَرَى مِنْ فَضْلِ الشَّهَادَةِ. (۱)

هیچ کس نمیرد مگر نزد خداوند از خیری برخوردار باشد که خشنود است به این که دوست دارد به دنیا برگردد. گرچه دنیا و هر چه در اوست؛ از آن او باشد مگر شهید که بر اثر مشاهدهٔ فضیلت شهادت، آرزو می کند به دنیا برگردد تا یک بار دیگر شهید شود.

امام حسین علیه السلام در این زمینه می فرماید:

ص: ۷۷

۱- (۱) - کنز العمال: ۲۹۰/۴، حدیث ۱۰۵۴۲؛ تفسیر الثعلبی: ۲۰۱/۳؛ [۱] تفسیر ابن کثیر: ۴۳۵/۱. [۲]

مَا مِنْ شَيْعَةٍ إِلَّا صِدِّيقٌ شَهِيدٌ، قُلْتُ: أُنَى يَكُونُ ذَلِكَ وَهُمْ يَمُوتُونَ عَلَى فَرْشِهِمْ؟ فَقَالَ: أَمَّا تَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ « (۱). (۲)

کسی از شیعیان ما نیست مگر این که صدیق و شهید است. راوی حدیث گوید: پرسیدم: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که آنان در بسترهای خود می‌میرند؟ حضرت فرمود: مگر کتاب خدا را نخوانده‌ای: و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، همانا که صدیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان هستند.

مقام رضا

مقام رضا، بالاترین مقام ابتهاج است. کسی که توحید در همهٔ جانش نفوذ کرده است. با همه انحرافات که دارد آخرین لحظه توبه می‌کند و کلمهٔ توحید را بر زبان دل جاری می‌سازد. پس هویت انسان ابدی است و هر چه در آخرت هم وجود دارد ابدی است و با توحید می‌تواند در ابدیت را به روی خویش بگشاید.

دعای شریف با دو نام مبارک؛ ولی و حمید خاتمه می‌یابد؛ که با آنها یادی از اولیای خدا و شهدا شده است.

اولیا جمع ولی است که با ولی از اسمای خداوند مناسبت دارد. و اما حمید به معنای بسیار پسندیده است و آن که در همه حال سزاوار حمد و سپاس است. جان دادن در راه خدا و فوز شهادت پسندیده ترین اعمال است که در پایان دعا، خواستهٔ امام است.

آن جا که شهید می‌بیند خورش در راه خدای حمید ریخته می‌شود برای او نیک

ص: ۷۸

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۱۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۳/۷۹، باب ۲۰؛ [۲] الدعوات، راوندی: ۲۴۲، حدیث ۶۸۱.

و گوارا است.

همان طور که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ، بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ. (۱)

آخرین مرتبه نیکوکاری آن است که مرد در راه خدا کشته شود. پس هرگاه کشته شود؛ بالاتر از آن نیکی نیست.

امام علی علیه السلام در پایان نامه اش به مالک اشتر می نویسد:

وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (۲)

و پایان زندگی من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد و همه ما به سوی او بازمی گردیم.

ص: ۷۹

۱- (۱) - الکافی: ۳۴۸/۲، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۰۱/۲۱، باب ۱۰۴، حدیث ۲۷۶۹۵. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۵۳. [۳]

دعای ۲: در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان اوصاف آن حضرت

اشاره

ص: ۸۰

«١» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطَفَ «٢» فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ دَرَأَ وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَكَثَرْنَا بِمَنِّهِ عَلَى مَنْ قَلَّ «٣» اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ وَنَجِيَّتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصِيَّتِكَ مِنْ عِبَادِكَ إِمَامَ الرَّحْمَةِ وَقَائِدَ الْخَيْرِ وَمِفْتَاحَ الْبَرَكَةِ «٤» كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ «٥» وَعَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ يَدَنَهُ «٦» وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ «٧» وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ «٨» وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحْمَهُ «٩» وَأَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ «١٠» وَقَرَّبَ الْأَقْصَى بَيْنَ عَلِيٍّ اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ «١١» وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ «١٢» وَعَيَّادِي فِيكَ الْأَقْرَبِينَ «١٣» وَأَذَابَ نَفْسِي فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ «١٤» وَأَتَعَبَّهَا بِالدُّعَاءِ إِلَيَّ مَلَّتْكَ «١٥» وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ «١٦» وَهَيَّاجَ إِلَى بِلَادِ الْغَرْبِ وَمَحَلِّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رِجْلِهِ وَمَوْضِعِ رِجْلِهِ وَمَسِ قَطْرَ رَأْسِهِ وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ إِرَادَةَ مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ وَاسْتِنْصَارًا عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ «١٧» حَتَّى اسْتَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ «١٨» وَاسْتَبَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ «١٩» فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحًا بِعَوْنِكَ وَمُتَقَوِّيًا عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ «٢٠» فَغَزَاهُمْ فِي عَقْرِ دِيَارِهِمْ «٢١» وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُجُبُوحِهِ قَرَارِهِمْ «٢٢» حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ «٢٣» اللَّهُمَّ فَارْزُقْهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ «٢٤» حَتَّى لَا- يُسَيِّأُوا فِي مَنْزِلِهِ وَلَا يُكَافَأَ فِي مَرْتَبِهِ وَلَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ «٢٥» وَعَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَأُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَ مَا وَعَدْتَهُ «٢٦» يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ يَا وَافِيَ الْقَوْلِ يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

[«۱) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ]

سپاس مخصوص خداست، که نه بر امت های گذشته و زمان های سپری شده؛ بلکه بر ما به وجود محمد صلی الله علیه و آله منت نهاد؛ با قدرتش که از هیچ چیز هر چند بزرگ باشد، ناتوان نمی شود و هیچ چیز هر چند کوچک و ریز باشد، از دایره اختیار و عرصه ارادتش، بیرون نمی رود.

محمد صلی الله علیه و آله یا عظیم ترین خبر آفرینش

زبان از بیان اوصاف و شخصیت انسانی که در گردونه خلقت نمونه ندارد و بالاتر و والاتر و افضل از او وجود ندارد عاجز است، قلم به روی صفحه کاغذ برای نشان دادن چهره او نمی چرخد، فکر از دریافت تمام حقیقت او ناتوان است.

من برای وصف او چاره ای جز مراجعه به آیات قرآن که بیان خداست و روایات و اخبار، که بیان معجز آسای اولیای حق است ندارم. در این زمینه از آیات و روایات نمونه هایی را نقل می کنم تا بتوانید دور نمایی از واقعیت او را ببینید.

عقل اول، مخلوق و اقرب به حق و اعظم و اتم موجود است، چون از تمام حجاب های مملکی و نفسی و فلکی به دور است. در روایات بسیار مهم در موثق ترین کتب روایی آمده:

۱ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ. (۱)

اولین مخلوق خدا عقل است.

۲ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. (۲)

اولین مخلوق خدا نور من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

۳ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي. (۳)

اولین مخلوق خدا روح من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

۴ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ. (۴)

اولین مخلوق خدا قلم است.

۵ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ. (۵)

اولین مخلوق خدا فرشتگان مقرب می باشند.

این پنج مرحله، اوصاف یک حقیقت و یک نور است، اسمایی است متعدد برای مسمای واحد، مسمای واحدی که بالاترین نشأه وجود است که نسبت به او و حق واسطه نمی خورد، احتیاج و نیازی در او به وجودی جز حق نیست. و نظری به ما سوا ندارد و التفاتی جز به محبوب برای او نیست.

تعبیر به قلم یعنی واسطه حق در تصویر حقایق و علوم به الواح نفسانیه. این بی واسطگی و عدم قیودات و مرزها، وسعت جلال و جبروت و عظمت رسول الهی صلی الله علیه و آله است.

موجود هر چه از قید و بند دور باشد و به حضرت محبوب نزدیکتر، خیر و

ص: ۸۶

۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۸. [۲]

۲- (۲) - عوالی اللآلی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۰؛ [۳] بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۰۹/۵۴؛ [۴] شرح الأسماء الحسنی: ۲۰۳/۱، ینابیع الموده: ۴۵/۱، حدیث ۴. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۳/۵۷، باب ۳۱، حدیث ۲۵؛ [۶] تفسیر القمی: ۱۹۸/۲، [۷] ذیل آیه ۳ سوره سبأ.

۵- (۵) - الولایه التکوینیه لآل محمد علیهم السلام: ۹۳.

برکتش بیشتر است. او وجود نازنینی بود که به بدن هم مقید نشد بلکه بدن و جسم، روی او بود به سوی خلق!

أَقْبَلَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ. (۱)

[پیغمبر صلی الله علیه و آله] روی به دنیا کرد و به زمین فرود آمد به خاطر رحمت برای جهانیان.

و این همه بدان معناست که نور وجود مقدّسش در باطن تمام اشیا و عوالم موجودات هست که او احبّ اشیا و صاف ترین و خالص ترین موجودات است.

انسان در ارتباط به او اهل کمال و نجات و شایسته بهشت است و در صورت روی گردانی از وی اهل، شقاوت و هیزم جهنّم است و این حقایق در روایت زیر که بیشتر کتب حدیث نقل کرده اند، منعکس است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَادْبَرَ ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ. أَمَا أَنِّي إِيَّاكَ أَمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهِيَ وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أَثِيبُ.

(۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: زمانی که خداوند عقل را آفرید از او بازپرسی کرد و سپس به او فرمود: رو کن، پس او رو کرد، سپس به او فرمود: برگرد، پس برگشت. سپس فرمود: به عزّت و جلال خودم قسم! خلقی محبوب تر از تو به سوی من نیست، و تکمیل نکردم تو را مگر در حق کسی که او را دوست می دارم. آگاه باش! من فقط تو را امر می کنم و تو را نهی می کنم و به تو عقاب می کنم و به تو پاداش می دهم.

ص: ۸۷

۱- (۱) - شرح اصول الکافی، مازندرانی: ۷۲/۱.

۲- (۲) - الکافی: ۱۰/۱، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۰۴/۱۵، باب ۸، حدیث ۲۰۲۸۶. [۲]

ماه فرو ماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد
وعدۀ دیدار هر کسی به قیامت ليله الإسرا شب وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمد
عرصۀ گیتی مجال همت او نیست روز قیامت نگر مجال محمد
شمس و قمر در زمین حشر نتابند نور نتابد مگر جمال محمد
و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس بو که قبولش کند بلال محمد
همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد تا بدهد بوسه بر نعال محمد
شاید اگر آفتاب و ماه نتابند پیش دو ابروی چون هلال محمد
چشم مرا تا به خواب دید جمالش خواب نمی گیرد از خیال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد
(سعدی شیرازی)

حقیقت محمدیه

در رسائل قیصری آمده است:

« حقیقت محمدیه در مقام قوس نزولی و معراج تحلیلی بعد از تجلی و ظهور در صور عقول و نفوس و حقایق برزخی و مثالی و ظهور در عالم شهادت و تنزل از مقام غیب و استقرار در رحم مادی؛ از آن جهت که صعود بر طبق نزول است و رجوع به بدایات که همان حقیقت نهایات باشد، جهت پیوند به اصل خود که غایت خلقت و کمال استجلا بر آن مترتب می شود از نواحی تکامل جوهری و عروج و صعود ترکیبی جهت استیفای آنچه راکه در مقام نزول در مراتب و درجات و تنزلات به ودیعه نهاده بود، بعد از طی درجات معدنی و نباتی و حیاتی و کسب وجود عقلانی و عبور از منازل بوادی، به کسب وجود حقانی نایل آید و بعد از نیل به مقام اعلای

از تمکین و خلاصی از اقسام تلوین و عبور از مرتبه و مقام واحدیت و فنا در احدیت و تحقق به مقام مظهریت اسم الله ذاتی و مشاهده خواص و آثار کلیه اسمای الهیه و اعیان ثابته در مقام مظهریت تجلی ذاتی و احاطه به عوالم وجودی، رجوع به کثرت می نماید.

این حقیقت کلیه در مقام «أودنی» و مرتبه مظهریت تجلی ذاتی و مقام ظهور سرّ تامّ و تمام:

فَأُخْبِتُ أَنْ أَعْرِفَ. (۱)

پس دوست دارم شناخته شوم.

به حکم:

أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي، يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي. (۲)

بیتوته کردم من نزد پروردگارم که اطعام داد مرا و سیرابم کرد.

و:

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. (۳)

برای من با خدا زمانی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی قدرت رسیدن به آن را ندارند.

از نحوه ظهور مفاتیح غیب و احکام اسما -

مُسَيِّئَاتُهَا الَّتِي لَا يَعْرِفُهَا إِلَّا هُوَ - و کیفیت ظهور و تجلی اسمای کلیه و امهات اسما در مرتبه واحدیت، مطلع و به اسرار وجود واقف و به نحوه سریان آن مفاتیح به صور استعدادات، عالم و آگاه می شود.

ص: ۸۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۹/۸۴، باب ۱۲، ذیل حدیث ۶؛ [۱] شرح الاسماء الحسنی: ۳۷/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۴/۱. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶۰/۱۸، باب ۳؛ [۳] شرح اصول کافی: ۸۲/۳؛ سنن النبی صلی الله علیه و آله: ۴۱۲، حدیث ۷۵.

و در مقام واحدیت به اعتبار تحقق به اسم اعظم و اسم الله آثار و احکام و مفاتیح اسمای مستأثره را به تفصیل در اعیان شهود نموده و حافظ عهد:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِي عَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ « (۱)

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟
إلی قوله:

وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ « (۲)

و این که مرا پرستید که این راهی است مستقیم.

و به یاد آورنده میثاق:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ « (۳)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند.

و چون به سرّ اعیان و استعدادات لوازم اعیان واقف می شود، در مقام هدایت تشریح احکام هر ذی حقی را به حق خود و هر ممکنی را به کمالات لایقه خود می رساند و چون صدور حوادث و وقوع وقایع را مستند به اسمای الهیه و استعدادات و قابلیت ذاتیه لازمه این استعدادات را ناشی از حکمت بالغه الهیه می داند.

ص: ۹۰

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۶۰. [۱]

۲- (۲) - یس (۳۶) : ۶۱. [۲]

۳- (۳) - احزاب (۳۳) : ۲۳. [۳]

فَلَا يَهُمُّ بِالنَّوْزِلِ، وَلَا يَغْتَمُّ بِالْحَوَادِثِ أَصْلًا وَلَا تُؤَثِّرُ فِيهِ، فَلَا يُرَى فِي عَيْنِ الْبَلَايَا إِلَّا هَشًّا بَشًّا بَسَامًا مَزَاحًا كَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱)

پس به پیشامدها و حوادث اصلاً اهمیت نمی دهد و در حرکت او تأثیری ندارد؛ در عین بلا جز رضایت و خرسندی و شادی و خنده رویی چیزی برای او نیست مانند امام علی علیه السلام.

از آن جا که متجلی در حقیقت کلیه محمّدیّه، مفاتیح مختصّ به حضرت احدیت جمع و صاحب مقام اکملیت می باشند و قلب مبارک او به مقام برزخیت کبری و تجلی احدی جمعی و مظهریت اسم الله ذاتی نایل آمده و تجلیات الهیه از ناحیه ذات و حقیقت او به عالم اسما و صفات و عوالم عقول و مراتب عالم مثال و عالم ماده و طبیعت واصل می شود و آن حقیقت کلیه به حکم جامعیت تامّه مشتمل بر کافّه حضرات است و جمیع حقایق ابعاض و اجزای وجود اویند، مفاتیح غیبی در هر درجه از درجات وجود او، اثری از مقام غیب ذات به او می رسانند.

در مقام غیب وجود، ملهم از ذات حقّ است بدون وساطت امری:

كَالْعِلْمِ بِالْأَسْمَاءِ الْمُسْتَأْتَرَةِ الْغَيْبِيَّةِ.

مانند علم به اسمای برگزیده غیبی و پنهانی.

چه آن که فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَيِّمٌ بِهِ نَفْسِكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْتَرْتَ بِهِ فِي مَكُونِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ. (۲)

بار پروردگارا! از تو می خواهم به حق هر اسمی که به آن، خود را نامیدی یا

ص: ۹۱

۱- (۱) - رسایل قیصری: ۱۲۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۴/۸۳، باب ۴۵، ذیل حدیث ۶۹، [۱] در مصدر «فی علم الغیب» آمده است؛ المصباح، کفعمی:

۲۱۴؛ [۲] مصباح المتهدّج: ۵۰۹. [۳]

در قرآنت نازل کردی یا به یکی از بندگان یاد دادی و یا هر اسمی که در علم غیب و پنهان خود برگزیدی.

این اسما متضمن علوم و اسراری هستند که اینبای از غیب ذات و علم تفصیلی به آثار و مقتضیات اسمای کلیه و جزئی و استعدادات و قابلیت‌های لازمه اعیان و حقایق خلقیه بر آنها توقف دارد و این اسما در عالم جبروت و حضرت عملیه علت و منشأ سیر آن حقیقه الحقایق در اسمایی که رقایق اسمای مستأثره و صور ابهامات غیبیه مخصوص به مقام احدیت جمع الجمع هستند می باشند.

تقلب و سیر در اسمای ظاهره و باطنه و تحقق به مقام جمعیت این اسما و افاقت و خلاصی از شکر فنای در فنا و نیل به مقام تمکین تام، ناشی از استمداد از اسمای مستأثره و تجلیات واصله از غیب ذات است.

[پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید]:

إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ بَيْنَهُ بَيْنَ كِتْفَيْ فَوْجَدْتُ بَرْدَ أَنَامِلِهِ بَيْنَ تَدْيِي فَعَلِمْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. (۱)

خداوند با قدرت لایزالی خود بر دو شانه ام زد که سردی آن را بین دو سینه ام حس کردم و علم اولین و آخرین را دانستم.

اثر این مفاتیح در عالم ملکوت و ارواح، مکاشفات معنویه و واردات و تنزلات روحانیه و مجردده است که علوم شریعت و طریقت و حقیقت و رموز و اسرار آنها ثمره آن می باشد.

و مکاشفات صوری و شهود مقامات و درجات انبیا و اعمال خلاق در عوالم برزخی، رقائق و صور مکاشفات معنویه اند و عبد سیار قبل از نیل به مکاشفات معنویه از باب عدم جواز طفره در صعود و نزول وجود، به مکاشفات صوریه نیل

ص: ۹۲

۱- (۱) - عوالی اللالی: ۵۲/۱، [۱] با کمی اختلاف در عبارت؛ الفتوحات المکیه: ۲۱۴/۱. [۲]

و این مکاشفات به صورت دحیه کلبی و مشاهده مقامات انبیا در سماوات برزخی جهت آن حضرت، منافات با کشف حقایق معنوی در عالم ارواح و شهود مقدرات و حقایق خواصّ اسما در واحدیت و قبول تجلیات ذاتیه در احدیت ندارد، چه آن که آن حقیقت کلیه جامع جمیع این حضرات است.

از آن جا که حضرت ختمی مرتبت، خاتم انبیا و شریعت او مکمل کلیه شرایع الهیه است و به مظهریت تجلی ذات حق و اسم الله ذاتی نایل آمده است و حقیقت او مشتمل است بر جمیع مراتب وجودی، ناچار کتاب نازل بر قلب او نیز مشتمل است بر جمیع درجات و مراتب وجود که مرتبه نازله آن، الفاظ قرآنی و نقوش و ارقام و سور و آیات و کلمات مابین الدفین است و خطابات قرآنی از این جهت السنه احوال مخاطبین و استعدادات آنان و معرف احوالات و مقامات و نشئات مکلفین در مقام صعود وجود، بلکه السنه احوال و مقامات و درجات کلیه نفوس و جمیع حقایق در قوس نزولی است.

لذا مرتبه عالی قرآن کتاب الهی که از آن به مطلع کتاب و مرتبه تعیین حق به اسم «متکلم» تعبیر نموده است مقام احدیت جمع است و مراتب و درجات آن بعینها متحد است با درجات و مراتب وجودی آن، که این کتاب بر او نازل شده است!!» (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدگاه آیات و روایات

آری، او خاصه بنی آدم و خلاصه هر دو عالم، سراج سراچه کاینات و گل گلزار موجودات، نور حدیقه آفرینش و نور حدیقه بینش است. صدر نشین صفة لولاک و تکیه گزین مسند و ما أرسلناک، طوطی شکریشان شکرستان سبحان الذی

اسرى « (۱) عندليب خوش الحان گلستان وما يُنطقُ عن الهوى « (۲).

مفتاح خزائن غيب و مصباح انجمن لاریب، تا جدار ايوان

« كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ » (۳) و شهسوار ميدان و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ « (۴).

مصدر انوار عدم و وجود و مظهر اسرار غيب و شهود، حقايق گوی راز

« مَنْ رَأَى » (۵)، مبرهن ساز وحی آسمانی، نکته سرای معنی

« نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ » (۶) و پرده گشای صورت

« اهْدِ قَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » (۷)، بيدار دل

« لَا يَنَامُ قَلْبِي » (۸)، صاحب منزل

« أَيْتُ عِنْدَ رَبِّي » (۹)، محفل

« لِي مَعَ اللَّهِ » (۱۰) را شمع و پروانه؛ مقام محمود جمع الجمع رسولی، شافع روز جزا و مقتدای اهل صفا، ابوالقاسم مصطفی، احمد و محمود و محمد صلی الله علیه و آله است.

گفتا به صورت ار چه ز اولاد آدمم از روی مرتبت به همه حال برترم

چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش گردد همه جهان به حقیقت مصورم

خورشید آسمان ظهورم عجب مدار ذرات کاینات اگر گشت مظهرم

ارواح قدس چیست نمودار معینم اشباح انس چیست نگهدار پیکرم

بحر محیط رشحه ای از فیض فایضم نور بسیط لمعه ای از نور ازهرم

ص: ۹۴

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۱. [۱]

۲- (۲) - نجم (۵۳) : ۳. [۲]

۳- (۳) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۴/۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱.

۴- (۴) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷. [۴]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۲۳۴/۵۸، باب ۴۵، ذیل حدیث ۱؛ من لایحضره الفقیه: ۵۸۵/۲، حدیث ۳۱۹۱.

- ٦-٦ (٦) - المناقب، ابن شهر آشوب : ٢١٩/٣ ؛ كشف الغمه : ١١/١ . [٥]
- ٧-٧ (٧) - الخرائج والجرائح : ١٦٤/١ ؛ اعلام الوری : ٨٣ ، باب ٤ . [٦]
- ٨-٨ (٨) - الخرائج والجرائح : ١٠٣/١ ؛ الصراط المستقیم : ٢٠٤/١ ، فصل ١٥ . [٧]
- ٩-٩ (٩) - عوالی اللآلی : ٢٣٢/٢ ، باب الصوم ، حدیث ١ ؛ المناقب ابن شهر آشوب : ٢١٤/١ . [٨]
- ١٠-١٠ (١٠) - بحار الأنوار : ٣٦٠/١٨ ، باب ٣ ، ذیل حدیث ٦٦ ؛ الکافی : ٢٠٨/٨ ، حدیث ٢٥١ . [٩]

از عرش تا به فرش همه ذره ای بود در پیش آفتاب ضمیر منورم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان گر پرده صفات خود از هم فرو درم

آبی که زنده گشت ازو خضر جاودان آن آب چیست قطره ای از حوض کوثرم

آن دم کرو مسیح همی مرده زنده کرد یک نفخه بود از نفس روح پرورم

فی الجملة مظهر همه اشیاست ذات من بل اسم اعظمم به حقیقت چو بنگرم

(فخرالدین عراقی)

پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام لاهیجی

اشاره

لاهیجی در «شرح گلشن راز» در تفسیر و توضیح:

یکی خط است ز اول تا به آخر برو خلق جهان گشته مسافر

(شیخ محمود شبستری)

و اشعار بعد از آن می گوید:

« از اول مراتب موجودات که عقل اول است تا آخر تنزلات که مرتبه انسانی است و از مرتبه انسانی تا مرتبه الهیت که نقطه آخرین دایره به اول متصل می شود، یک خط مستدیر موهوم است که از تجدد تعینات نقطه وحدت نموده می شود.

« برو خلق جهان گشته مسافر » و بر این خط مذکور خلق عالم مسافرنند که از بطون به ظهور می آیند و از ظهور به بطون می روند:

کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿۱﴾

همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] باز می گردید.

و مبدأ و معاد و تقدّم و تأخر و جان و جسم و عقول و نفوس به حسب قلت و کثرت مناسب با نقطه وحدت نموده می شود.

ص: ۹۵

سوی هستی از عدم در هر زمان هست دائم کاروان در کاروان
باز از هستی روان سوی عدم می روند این کاروانها دم بدم
جزوها را رویها سوی کُل است بلبلان را عشق بازی با گل است
آنچه از دریا به دریا می رود از همان جا کآمد آن جا می رود
(مولوی)

رهبری انبیا و اولیا

و حکمت بالغه حضرت الهیه مقتضی آن است که رفتن و آمدن خلایق در این راه خطّ موهوم که مذکور شد بی رهبری که متّصف به کمال اعتدال جمعی الهی باشد میسر نگردد. و آن جماعت که متّصف بدین کمالند اولاً و بالذات انبیا هستند که مظاهر حقیقت نبوت روح اعظم اند و ثانیاً به سبب متابعت انبیا اولیایند، قدس الله أسرارهم، فلهدا فرمود که:

در این ره انبیا چون ساریانند دلیل و رهنمای کاروانند

(شیخ محمود شبستری)

یعنی در این راه مبدأ و معاد و نزول و عروج، انبیا که به حسب کمال ذاتی اطلاع بر حقایق امور و منازل و مراحل و حمدات و موانع راه حقیقت یافته اند چون ساریانند، یعنی چنانچه، ساریان در کاروان ضبط و نگاهبانی اشتران می نمایند کاروان را با احمال و اثقال به وسیله اشتران باربردار به منزل می رسانند، انبیا نیز ضبط و نگاهبانی نفوس خلایق از افراط و تفریط اخلاق و اوصاف و اعمال می نمایند به صراط مستقیم عدالت هدایت فرموده به منزلگاه کمال که وصول به مبدأ است می رسانند.

و در تشبیه انبیا به ساریان اشارتی است دقیق که نفس انسانی را گاهی که مستعدّ

ریاضت و مخالفت وی بوده باشد در اصطلاحات عارفان «بقره» می نامند و بعد از اشتغال به سلوک «بدنه» می خوانند و بدنه شتری است که روز عید اضحی در مکه ذبح می نمایند.

خلاصه سخن این است که چون انبیا علیهم السلام جهت هدایت خلقند و هدایت حقیقی که رجوع به مبدأ است آن جماعتی را میسر گشته که بدنه نفس را به تیغ مخالفت نفس و هوا و موت اختیاری ذبح نموده باشد؛ کأنه که بعثت انبیا علیهم السلام به جهت ایصال نفوس این جماعت است و به منزل وصول هر چند که حکم نبوت شامل همه است که:

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «(۱)»

[مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است] دعوت می کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می نماید.

این طایفه اند اهل معنی باقی همه خویشان پرستند

فانی زخود و به دوست باقی این طرفه که نیستند و هستند

(محمد اسیری لاهیجی)

دلیل کاروان راه شریعتند که عامه خلایقند و راهنمای کاروان راه طریقتند که خواصند، چو هر طایفه به قدر استعداد فطری که دارند قبول فیض هدایت هادی می توانند نمود.

سیر هر کس تا کمال وی بود قرب هر کس حسب حال او بود

لاجرم چون مختلف افتاد سیر هم روش هرگز نیفتد هیچ طیر

هست با هر ذره درگاهی دگر پس ز هر ذره بدو راهی دگر

(عطار نیشابوری)

ص: ۹۷

اگر چه انسان مظهر جامع اسم کلی «الله» است و فی الحقیقه از جمیع اسما و صفات الهی من حیث الجامعیه محظوظ است اما انسان کامل که انبیا و اولیا از باقی افراد انسانی از آن جهت به کمال ممتاز گشته اند که به طریق تصفیه، رجوع به مبدأ حاصل کرده اند و در پرتو تجلی احدیت او، هستی موهوم خویش فانی کرده باقی بالله شده اند و صفات جزئی ایشان عین صفات کلی حق گشته است و در این مرتبه بقاء بالله تفاوت مراتب کمال به حسب تحقق و اتصال به صفات الهی بسیار است، بعضی متحقق به اکثر صفات الهی شده اند و بعضی به اقل و باز در این اقل و اکثر تفاوت بسیار است.

و آن فرد کامل که مستعد آن باشد که به حسب حقیقت و معنی مظهر ذات و مجموع اسما و صفات الله باشد و خواص و احکام اسم کلی الله به جزئیات و کلیات در او ظاهر می شود و آن متحقق به همه صفات الهی می گردد حضرت خاتم محمدی است و باقی انبیا و تمامت اولیای الهی اگر چه مظهر این اسم کلی الله اند، اما هر یک مظهر این اسم به بعضی صفاتند و مظهر تام الله، که مجموع صفات در او بالفعل به ظهور پیوسته باشد حضرت سید کونین است، پس نشأه ختمی محمدی من حیث الحقیقه و المعنی سابق بر جمیع انبیا باشد که:

كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ. (۱)

من نبی بودم در حالی که حضرت آدم در بین آب و گل بود.

ومن حیث الصوره، متأخر؛ چه علت غایی «اول الفکر آخر العمل» است

«و نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ». (۲)

و از جهت این تقدم ذاتی که بیانش بر سبیل اجمال گفته شد، فرمود:

ص: ۹۸

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۴/۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۶۹/۳؛ [۳] كشف الغمه: ۱۱/۱. [۴]

و زایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار

(شیخ محمود شبستری)

«و زایشان» یعنی از انبیا «سید ما» که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله است «گشته سالار» یعنی مقدم و بزرگ و مقتدای خلائق از انبیا و غیرهم.

و در این محل، سالار به مناسبت کاروان فرمود.

«هم او اول هم او آخر در این کار» یعنی در این کار نبوت.

حقیقت محمدی و تقدم انسان کامل

بدان که: «نبوت» به معنی انبیا است؛ یعنی اخبار و «نبی» آن است که از ذات و صفات و اسمای الهی خبر دهد از سر تحقیق و اخبار حقیقی. پس اهل تحقیق اولاً و بالذات، از آن عقل کل است که مبعوث است به جهت انبیا بی واسطه به جانب نفس کل و به واسطه به سوی نفوس جزئیة. و هر نبی از انبیا، از زمان آدم تا زمان خاتم، مظهری است از مظاهر نبوت و روح اعظم که عقل اول است؛ پس نبوت عقل اول دائمی ذاتی باشد و نبوت مظاهر زایل عرضی و حقیقت محمدی عقل اول است که روح اعظم می باشد که:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ. (۱)

اولین مخلوق خدا عقل است.

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. (۲)

اولین مخلوق خدا نور من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي. (۳)

ص: ۹۹

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۸/۱۸۵، [۱] ذیل حکمت ۵۲؛ عوالی اللالی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۱. [۲]

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۰؛ [۳] بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۷. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۰۹/۵۴؛ [۵] شرح الاسماء الحسنی: ۲۰۳/۱.

اولین مخلوق خدا روح من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

و صورت محمدی صلی الله علیه و آله صورتی است که: روح اعظم به تمامت اسما و صفات چنانچه گذشت در او ظاهر شده و نبوت ذاتی که اخبار از ذات و صفات حضرت الهی است، اولاً و بالذات، روح اعظم است که حقیقت آن حضرت است، در آخر نیز ختم نبوت، عرضی بر صورت و معنی آن حضرت گشته؛ پس اول به حقیقت و آخر به صورت، درین کار نبوت که اخبار و اعلام است، آن حضرت بوده و باقی انبیا هر یکی مظهر بعضی از کمالات حقیقت آن حضرت اند.» (۱)

آن خدایی که فرستاد انبیا نه به حاجت بل به فضل کبریا

آن خداوندی که از خاک ذلیل آفرید او شهسواران جلیل

پاکشان کرد از مزاج خاکیان بگذرانید از تک افلاکیان

برگرفت از نار و نور صاف ساخت وانگه او بر جمله انوار تاخت

آن سنابرقی که بر ارواح تافت تا که آدم معرفت زان نور یافت

نوح از آن گوهر چو برخوردار شد در هوای بحر جان دُربار شد

جان ابراهیم از آن انوار زفت (۲) بی حذر در شعله های نار رفت

چونکه اسماعیل در جویش فتاد پیش دشنه آبدارش سر نهاد

چون عصا از دست موسی آب خورد ملکت فرعون را یک لقمه کرد

نردبانش عیسی مریم چو یافت بر فراز گنبد چارم شتافت

چون محمد یافت آن ملک و نعیم قرص مه را کرد او در دم دو نیم

چون ز رویش مرتضی شد دُرفشان گشت او شیر خدا در مرج جان

(مولوی)

رازی عجیب در آفرینش و نسب محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

ابن بابویه ملقب به شیخ صدوق که از نظر شخصیت و معنویت و موثق بودن در میان بزرگان شیعه کم نظیر است، به سند خود از امام صادق علیه السلام، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند:

حَقَّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى نُوْرٌ مَقْدَسٌ بِبِأَمْرِ اِسْلَامٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا خَلَقَ فَرَمُوْدَ بِبِشْ اَزْ اَنْ كِهْ اَسْمَانِهَا وَزَمِيْنِ وَعَرْشِ وَ كُرْسِيِّ وَ لَوْحِ وَ قَلَمِ وَ بَهْشْتِ وَ دُوْزَخِ رَا بِبِاَفْرِيْنِدِ وَ قَبْلَ اَزْ اِيْنِ كِهْ اَحْدَى اَزْ اَنْبِيَا رَا اِرَادَةَ اَفْرِيْنِشْ كَنْدَ بِهْ چِهَارْ صَدِّ وَ بِيْسْتِ وَ چِهَارْ هَزَارْ سَالِ وَ بِهْ اَنْ نُوْرِ، دُوَاَزْدَهْ حِجَابِ خَلْقِ نَمُوْدَ:

۱ - حِجَابِ قَدْرَتِ ۲ - حِجَابِ عِظْمَتِ ۳ - حِجَابِ مَنَّتِ ۴ - حِجَابِ رَحْمَتِ ۵ - حِجَابِ سَعَادَتِ ۶ - حِجَابِ كِرَامَتِ ۷ - حِجَابِ مَنزَلَتِ ۸ - حِجَابِ هِدَايَتِ ۹ - حِجَابِ نَبُوْتِ ۱۰ - حِجَابِ رَفْعَتِ ۱۱ - حِجَابِ هَيْبَتِ ۱۲ - حِجَابِ شَفَاعَتِ.

پس آن نور مقدّس را در حجاب قدرت، دوازده هزار سال جای داد و او می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّيَ اَلْاَعْلَى.

منزه است خداوند بلند مرتبه ام.

و در حجاب عظمت، یازده هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ.

منزه است خداوند که دانای غیب و پنهان است.

و در حجاب منت ده، هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو.

منزه است خداوندی که تمام مخلوقات قائم به وجود اوست و فراموشی ندارد.

ص: ۱۰۰

۱- (۱) - مفاتيح الاعجاز في شرح گلشن راز: ۱۸ - ۲۰.

۲- (۲) - زفت: زیاد، هنگفت.

و در حجاب رحمت، نه هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى.

منزه است خداوند عالی مرتبه و بلند مرتبه.

و در حجاب سعادت، هشت هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْتَهْوِ.

منزه است خداوند بی پایان که سهو نمی کند.

و در حجاب کرامت، هفت هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ.

منزه است خداوند غنی که محتاج نمی گردد.

و در حجاب منزلت، شش هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الْكَرِيمِ.

منزه است خداوند دانا و بخشنده.

و در حجاب هدایت، پنج هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

منزه است صاحب عرش عظیم.

و در حجاب نبوت، چهار هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.

منزه است پروردگار عزیز از اینکه وصف شود.

و در حجاب رفعت، سه هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ.

منزه است صاحب ملک و ملکوت.

و در حجاب هیبت، دو هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ.

منزه است خداوند و به کمک او حمد می کنم او را.

و در حجاب شفاعت، هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ.

منزه است خداوند بزرگ و به کمک او حمد می کنم او را.

پس نام مقدّس آن حضرت را بر لوح ظاهر گردانید و آن نام مبارک چهار هزار سال بر لوح می درخشید، پس اسم اطهر آن جناب را بر عرش ظاهر گردانید و هفت هزار سال در آن جا نور می بخشید، همچنین در احوال رفعت و جلال می گردید تا آن که حق تعالی آن نور را در صلب آدم جای داد. (۱) از آدم در شیث و از شیث در انوش و از انوش در قینان و از قینان در مهلائیل و از او در الیارد و از وی در اخنوخ و از او در متوشلح و از وی در ملک و از او در نوح نبی و از وی در سام و از سام در ارفخشذ و از او در شالح و از وی در عابر و از او در فالغ و از وی در ارغو و از ارغو در شروغ و از شروغ در ناخور و از او در تارخ و از وی در ابراهیم خلیل الله و از ابراهیم در اسماعیل و از اسماعیل در قیدار و از وی در حمل و از او در نبت و از وی در سلمان و از او در همیسع و از او در الیسع و از وی در ادد و از او در ادّ و از وی در عدنان و از عدنان در معد و از معد در نزار و از او در مُضَر و از وی در الیاس و از او در مدرکه و از مدرکه در خزیمه و از خزیمه در کنانه و از وی در نصر و از او در مالک و از او در فهر و از وی در غالب، و از غالب در لُؤی و از لُؤی در

ص: ۱۰۳

۱- (۱) - الخصال، شیخ صدوق: ۴۸۱/۲، حدیث ۵۵؛ [۱] معانی الأخبار: ۳۰۶ - ۳۰۷؛ [۲] حیات القلوب: ۳/۲.

مُرّه و از وی در کلاب و از او در قَصَصِ و از وی در عبد مناف و از عبد مناف در هاشم و از هاشم سید قریش در عبدالمطلب و از عبدالمطلب در عبدالله؛ که به فرموده خودش تمام پدران و مادرانی که در حسب و نسبش قرار داشتند موحد و خدا پرست و مؤمن و متقی و بعضی چون ابراهیم و اسماعیل و نوح از انبیای الهی بودند.

أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ. (۱)

گواهی می دهم که تو در صلب های بلند مرتبه و رحم های پاک، نوری بودی.

که صلب شامخ و رحم مطهره با بی دینی و بت پرستی و انکار حق و حقیقت به هیچ عنوان نمی سازد و آنان که بعضی از پدران رسول الهی را به دور از دین و دینداری می دانند یا جاهل به حقایقند یا مغرض حقوق بگیر!!

عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله

عمر و العلا که مردی بذول و بزرگ و متشخص بود، پس از عبد مناف به سیادت خاندان قریش رسید و چون مهمان بسیار می پذیرفت و شتر بسیار به خاطر پذیرایی از مهمان نحر می کرد و با این ترتیب قهراً بر سفره مهمانی اش استخوان بسیار شکسته می شد به «هاشم» لقب یافت. و چون از این جهان به جهان دیگر رخت بر بست مقام سیادت قریش و حفظ خانه کعبه و سقایت حاج به رشیدترین فرزنداناش که به عبدالمطلب معروف شده بود رسید.

عبدالمطلب در میان قریش شخصیت و عنوان بسیار درخشانی به دست آورد تا آن جا که با هیچ یک از گذشتگان خود طرف مقایسه و نسبت نبود.

ص: ۱۰۴

« از افتخارات عبدالمطلب موارد زیر را می توان یاد کرد:

۱ - وصی و جانشین پدری همچون هاشم بود و می توانست مفاخر و مکارم او را در میان عرب حفظ کند، توانست مهمانخانه عمومی وی را نگاه بدارد و از مهمانان پدرش که به شمار نمی آمدند پذیرایی کند و حتی بر سنت سنیّه پدرش به مرغان هوا و جانوران بیابان از سفره عام خویش بهره ها برساند.

عادت هاشم این بود که همه روزه شتری نحر می کرد و بر روی کوههای مکه می گذاشت تا وحش و طیور از این نعمت بهره مند شوند. عبدالمطلب هم این روش را تا زنده بود از دست نداد.

۲ - عبدالمطلب در نتیجه کند و کاوی که خود و پسر بزرگش حارث در مکه به عمل آورد، چاه زمزم را از نو باز یافت و آب سرشارش را پس از سال ها پنهانی آشکار ساخت تا مردم مکه و طوایفی که به خاطر زیارت کعبه از دور و نزدیک به مکه می آیند تشنه نمانند و طلاهایی را که در این کند و کاو به دست آورده بود همه را یکجا، به خانه کعبه هدیه کرد.

۳ - عبدالمطلب علاوه بر این همه مفاخر و مآثر، به خدمت پر افتخاری نایل آمد که نه تنها افتخارات درخشان خویش، شاید هر چه در جهان مباهات و فخریه است همه را تحت الشّماع قرار داد و آن مقام خدمت گزاری نسبت به سید البشر و الشّفیع المشّفع فی المحشر محمد بن عبدالله رسول الله صلی الله علیه و آله است.

فرزندش تازه عروسی کرده بود که به قصد تجارت از مکه روی به یثرب نهاد و در شهر یثرب در جوانی زندگانی را بدرود گفت.

در این هنگام همسر جوانش آمنه بنت وهب حامله بود و این حمل همان امانت مقدّس بود و همان نور الهی که مقدر بود ظلمتکده جهان را روشن سازد.

آمنه آن عروس دور از شوهر و دور از مزار همسر، فرزندش را به دنیا آورد و مقام

پدري و خدمت گزاري رسول اکرم صلی الله عليه و آله به عهده عبدالمطلب که جد گرانمایه اش بود افتاد، عبدالمطلب تا زنده بود نواده نازینش را همچون جان شیرین به آغوش داشت و به هنگام وفات هم جز نام محمد نامی به زبان نمی آورد و جز سفارش و وصیت در حق محمد صلی الله عليه و آله وصیتی به فرزندان نکرده!!

۴ - مردم مکه خواه قریش و خواه ثقیف و هوازن و خواه بطون دیگر از اعراب، بیشتر بت پرست بودند، احیاناً در میانشان مسیحی و یهودی هم دیده می شد، تنها خاندان هاشم به ویژه عبدالمطلب بود که به دین ابراهیم خلیل می زیست، عقیده اش توحید و عبادتش اطاعت در راه پروردگار یکتا و یگانه بود و این خود افتخار عظیمی است؛ زیرا خدا پرستیدن در میان خداپرستان چیزی و خداپرستیدن در میان بت پرستان چیزی دیگر است.» (۱)

عبدالمطلب و حمله ابرهه

آری، از مناقب و مفاخر عبدالمطلب ایمان کامل او به پروردگار بزرگ بود تا آن جا که وی را در عداد اوصیا بر شمرده اند. داستان حمله ابرهه پادشاه حبشه با فیل به مکه، جهت ویران ساختن کعبه و بر خورد مؤمنانه عبدالمطلب با وی، شاهد صدق گفتار ماست.

عبدالمطلب بدون آن که از این حادثه کمترین هراسی به خود راه دهد و بی آن که در برابر عظمت و شوکت ظاهری ابرهه خود را بیازد و از او تقاضای بازگشت کند، تنها از او می خواهد که شتران به غارت رفته او را به وی بازگرداند و حفظ خانه خدا را به قدرت لایزال الهی احاله می کند. سرانجام مسأله همان طور که عبدالمطلب پیش بینی کرده بود از کار در آمده و ابرهه با سپاهیانش به وسیله دسته ای از پرندگان که لشکر الهی را تشکیل می دادند به عذاب دنیا گرفتار آمده و همگی به هلاکت

ص: ۱۰۶

ظالم از دنیا نمی رود تا انتقام خود را پس دهد. از پس این سرا، سرای دیگری است که نیکوکار و بدکار جزای عمل خود را دریافت می دارند. اگر ظالم در این دنیا به عقوبت نرسد، در آخرت برای او مهیاست.

عرفای بزرگ در باب روح و عالم ارواح و مراتب آن می گویند:

«بدان که روح جوهری بسیط است، مکمل و محرک جسم است در مرتبه نبات بالطبع و در مرتبه حیوان بالاختیار و در مرتبه انسان بالعقل. به عبارتی دیگر روح، جوهری لطیف است و قابل تجزّی و تقسیم نیست و از عالم امر است، بلکه خود عالم امر است، جسم جوهر کثیف است و قابل تجزّی و تقسیم است و از عالم خلق است، بلکه خود عالم خلق است.

چون معنی روح را دانستی اکنون مراتب عالم ارواح را بدان:

چون خدای تعالی و تقدّس خواست که عالم ارواح را بیافریند به آن زبده نورانی نظر کرد، آن زبده بگداخت و به جوش آمد، از زبده و خلاصه آن زبده روح خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح اولوالعزم بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح رسل بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح انبیاء بیافرید و از خلاصه آن باقی ارواح اولیا بیافرید و از خلاصه آن باقی ارواح عارفان و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح زهاد و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح عباد بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح مؤمنان بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح بد دینان بیافرید و از آن پس ارواح کافران و از آن پس ارواح حیوانات و از آن پس ارواح نباتات بیافرید.» (۱)

محمد آن که گفتش ایزد پاک نبودی خلقت افلاک ، کُلُؤَلاک
هنوز آدم درون آب و گل بود که او مبعوث حق از جان و دل بود
اگر چه چون بشر جلوه گر آمد ملائک را سراسر رهبر آمد
به صورت چون بشر معنی ملک بود نه بلکه عَلْتِ بودِ فلک بود
کسی کورا بشر دانست یا گفت خطا کرد و خطا دید و خطا گفت

بشارات حق بر وجود محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

خداوند مهربان به وسیله کتب آسمانی و انبیای بزرگوارش، ظهور حضرت ختمی مرتبت را به تمام اُمت ها بشارت داد.
نقل تمام آن بشارات بدون شک چند مجلد می شود، بنای این کتاب بر این است که برای نشان دادن هر حقیقتی راه اختصار
بپیماید، از این جهت در این زمینه به آیاتی از قرآن و پاره ای از معارف اشاره می شود.

تقاضای ظهور محمد صلی الله علیه و آله

ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پس از بنای کعبه که معنوی ترین بنا در آفرینش است درخواست هایی از حضرت ربّ
الأرباب داشتند، از جمله آنها، ظهور جمال و جلال محمد صلی الله علیه و آله در حیات انسانی بود:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ « (۱)

پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و [از
آلودگی های ظاهری و

ص: ۱۰۸

باطنی [پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

این درخواست آن قهرمان توحید و فرزندش در حقّ پیامبر بود؛ لذا از آن حضرت روایت می کنند که فرمود:

أَنَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ. (۱)

من دعای ابراهیمم.

هدف از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

«در آیه فوق پس از آن که ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را می کنند سه هدف برای بعثت او بیان می دارند:

نخست تلاوت آیات خدا بر مردم؛ این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه ها در پرتو آیات گیرا و جذّاب و کوبنده ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شود و او به وسیله آن، ارواح خفته را بیدار می کند.

«یتلو» از ماده تلاوت، در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت می کند؛ بنابراین این تلاوت منظم و پی در پی مقدمه ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی برای تعلیم و تربیت.

سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می شمرد، چرا که تا آگاهی حاصل نشود تربیت که مرحله سوم است صورت نمی گیرد.

تفاوت کتاب و حکمت ممکن است در این جهت باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است و اما حکمت علوم و دانش ها و اسرار و علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر تعلیم می شود.

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۲/۳۸، باب ۵۹؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۳۲/۱؛ [۲] تفسیر المیزان: ۳۹۶/۱.

سپس آخرین هدف را که مسأله تزکیه است بیان می دارد. تزکیه در لغت هم به معنی نمو دادن و هم به معنی پاکسازی آمده است و به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه های علمی و عملی به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر معرفی شده است.

این نکته قابل توجه است که علوم بشر محدود است و آمیخته با هزاران نقطه ابهام و خطاهای فراوان و از این گذشته نسبت به آنچه می داند گاهی نمی تواند دقیقاً امیدوار باشد چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است!

اینجاست که باید پیامبران با علوم راستین و خالی از هر گونه خطا که از مبدأ وحی گرفته اند به میان مردم بیایند، خطاهایشان را برطرف سازند، آنچه را که نمی دانند به آنها بیاموزند و آنچه را که می دانند به آنها اطمینان خاطر دهند.

موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یاد آوری است این است که نیمی از شخصیت ما را عقل و خرد تشکیل می دهد و نیمی را غرایز و امیال؛ به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به تعلیم داریم نیاز به تربیت هم داریم. هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرایز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند. لذا پیامبران هم معلمند، هم مربی، هم آموزش دهنده اند و هم پرورش دهنده. (۱)

پیامبر در تورات و انجیل

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ » (۲)

همان کسانی که از این رسول و پیامبر « ناخوانده درس » که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند، پیروی

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۴۵۶/۱، [۱] ذیل آیه ۱۲۹ سوره بقره.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۵۷. [۲]

می کنند.

از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسم نبرده و با سه وصف رسول و نبی و امی یاد کرده و از این که دنباله اش فرموده:

الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ

به خوبی به دست می آید که آن جناب در تورات و انجیل هم به همین سه وصف معرّفی شده بود.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١﴾

و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می کنم و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش « احمد » است، مژده می دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!

بینید درباره آن انسان بی نظیری که خداوند به توسط کتب آسمانی و انبیای بزرگوارش، ظهورش را برای تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم بشارت می دهد، محرومان از فیوضات ربّانیه و مهجوران از عقل و خرد، چه قضاوت احمقانه و نظر نابخردانه دارند!

گوهر یکدانه آفرینش

معلم والایی که گوهر یکدانه دریای آفرینش است، آموزگاری که دانشش از

ص: ۱۱۱

ملائکه و جنّ و انس فزون تر است، پیامبری که مقام بزرگ نبوت به او ختم شده، به نظر آنان ساحر و معجزات و بینات و آیاتش جادو و جادوگری است؛ وای که در برابر این گونه حیوانات انسان نما چه باید گفت؟! لعن خدا بر مردم ناآگاه و جاهل و قبیله ای که به عداوت و عمد بر حقّ و حقیقت می تازند.

آخر محمّد صلی الله علیه و آله محمّد بود، گزین مخلوقِ واحد احد و برترین پیک پیام آور خلاق صمد، دُرّ یگانه دریای خلقت و لؤلؤ شاهوار جاودانه بحر عظمت؛ آن که خدا بود و جز او نبود که «لا إله إلا الله» چون خواست انیسی طلبد، خلوت مقدّس خویش را که حبیب او باشد به دو معنی فعیل: هم او را محبوب باشد و هم «هو» را محبّ، محمّد صلی الله علیه و آله را ایجاد فرمود و بدین هستی بخشی در مشهد قدس ربوبی با نظاره کمال محمّد در مرتبه محبّی و در مقام محبوبی، صنع خویش را به آفرینش این آدم اعلی، آفرین نمود و به تمجید:

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١﴾

پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

از آن یاد فرمود؛ آن که او مقصود خالق بود و دیگر هر چه هست به طفیل خلقت او موجود.

خداوند متعال به آفرینش او، خلق اوّل را به ساحت آخر در آورد و رسول نخستین اعظم را به جلوه نبی آخرین خاتم پیرورد و پای پی خجسته آن حضرت اشرف اعلی را بر تخت ارشاد و هدایت والا نهاد که در خور او بود نه غیر او؛ و از او زینده بود نه از جز او.

خدایش بی اندازه شرح صدر داد، بدین وجه که سینه بی کینه اش را برای دریافت نهایت معرفت که غیر را تاب تحمل آن نباشد و غایت طاعت نسبت به ذات اقدس

ص: ۱۱۲

الهی - جلّ و علا- از آن حاصل آید گشایشی به سزا داد و انشراح فؤاد و توسع قلبش به عطای بهره نهاد تا بتواند با بهره مندی از این پشتوانه نامحدود و بی کرانه، بار گران بار ختم رسالت را بر دوش جان گیرد؛ چون مبعوث گردد و دعوت را بنیاد نهاد بر آزار جاهلان و استهزای کافران صبر کند و به هر حال و در هر کار جز خداوند را منظور ندارد و این جمله را با صبر و بردباری و گذشت و پایداری تحمل فرماید تا راه خدا کلاً و جزءاً برای خلق روشن شود و اقدام آماده در آن صراط مستقیم، بی لغزش و با صفای فطرت، صاف و ساده روبه راه گردد.

از این شرح صدر و سعه قلب که حاصل احاطه لطف آمیز الهی است به حضرت رسول اللّهی در هر گاه و به همه وقت، سوره انشراح که جزء سوره اوآخر قرآن کریم واقع گشته نشان ها دارد و بیان ها؛ و ما را عقیدت در باب شرح صدر جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله همین است که خدای تعالی رسول رهنمای ما محمّد را که خاتم النبیین است و سید المرسلین صلی الله علیه و آله، از مایه معرفت در حدّ اعلا- و از سرمایه طاعت به قدر اوفی مایه دار کرد و حضرتش را به خلوص و تقوا مخصوص گردانید و در مرکز دایره حفظ تمام و صیانت تام، معصوم آفرید و بدین گونه مبری از سوء قصد تسویلات شیطان رجیم برگزید.

بدین صورت که چون از شیر باز گرفته شد برترین ملک و بزرگترین فرشته خود را شبانه روز با آن آفتاب دل افروز و موحد مشرک سوز، قرین ساخت و بر وی موکل، تا حضرتش را با آن که بعون الله تعالی در باطن امر و در عالم عقل اصلاً اساس مکرمت است و رأس فضیلت، در این سرای ظاهر به طریق مکارم و محاسن اخلاق و محامد صفات روانه سازد و در این راه روشن همراهی نماید!

و این کلام نه سخنی است که از خود می گوئیم و این طریقه نه راهی است که به خود می پوییم، نصّ افادات وصیّ بی فاصله محمّد مصطفی علی مرتضی - علیهما و آلهما صلوات الله الملك العلام - این نکته شریف را باز گو می کند و این مطلب

دقیق را گوشزد می نماید، آن جا که در خطبه قاصعه در این باره به صراحت می فرماید:

وَلَقَدْ قَرَأَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْئَلُكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَةً وَنَهَارَةً.

از وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را مأمور وی نمود تا شبانه روز او را در مسیر کرامت و محاسن اخلاق جهان سوق دهد.

نور محمد صلی الله علیه و آله

جهل را تاریکی ای است که جز روشنایی علم آن را نمی زداید و رذیلت را سیاهی است که جز رونق و روشنی فضیلت آن را محو نمی کند و شک و بدگمانی را ابرها و ظلمت هایی است که جز اشعه حقیقت و انوار یقین آنها را از میان بر نمی دارد و ستمگری و تجاوز را حُجُب و پرده هایی است که جز تشعشعات عدل آنها را نمی سوزاند و فراموش کردن خدا و در نتیجه آن فراموش کردن خود و نفع و ضرر و صلاح و فساد خود را شب تیره و تار و درازی است که جز سپیده دم، ایمان آن را نمی شکافد و پرده های سیاهش را جز روز روشن و شعاع دامنه دار و گسترده آن پاره پاره نمی کند.

محمد صلی الله علیه و آله نیز آن چنان نوری بود که شعاعش بر اقطار جهان بشریت، چون خورشید در وسط آسمان تابیدن گرفت و اخگرهایی از این نور با دل ها عجین شد و به سرعت به عقول راه یافت و در اندیشه ها نفوذ کرد، تا افراد با ایمان را از تاریکی های حیرت و گمراهی و حماقت و سبک مغزی و تحبُط رهایی بخشید.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد. و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان گراند که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند.

از این جهت افراد با ایمانی که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیروی می کنند با این امتیاز مشخص شده اند که آنان، مردمان روشن و با نورانیته می باشند که عالمند آن جا که دیگران جاهلند، کاملند آن جا که دیگران ناقصند، اهل اطمینان و یقینند آن جا که دیگران در اضطراب و شک و تردید به سر می برند، دادگرند آن جا که دیگران ستمگرند، حق خدا و حق خود را احیا می کنند آن جا که دیگران پروردگارشان را فراموش می کنند که در نتیجه خدا هم خود آنان را از یاد خودشان می برد.

و اینها بدان جهت است که آنان از روزی که اسلام آوردند از ظلمات جهل و رذیلت و شک و بد گمانی و تجاوز و ستمگری و گمراهی بیرون آمدند و در زیر انوار یک زندگی صحیح گام برداشتند. « (۲) أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا « (۳)

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی ها [ی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟!

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۵۷. [۱]

۲- (۲) - پیام نور: ۶.

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۲۲. [۲]

تیتربالا عنوانی است از صاحب کتاب پر قیمت و علمی «أنیس الأعلام» تألیف مرحوم حجه الإسلام محمد صادق فخر الإسلام که سال ها از مهم ترین قسّیسین (۱) مسیحی بوده و در یک برخورد نورانی به شرف مکتب سعادتبخش اسلام مشرف شد و در صراط مستقیم الهی قرار گرفت و در این راه صدمات فراوانی را تحمّل نمود.

آن مرد بزرگ پس از آن عنوان و تیتربالا می نویسد:

« مؤلف این کتاب أبا عن جدّ از عظمای قسّیسین نصاری بود و ولادتش در کلیسای ارومیه واقع گردیده است و در نزد عظمای قسّیسین و علما و معلّمان نصاری در ایام جاهلیت تحصیل نموده از آن جمله:

رآبی یوحنا کبیر و قسّیس یوحنا جان و رآبی عاژ و غیر ایشان از معلّمان و معلّمت فرقه پروتستنت و از معلّمین فرقه کاتلک رآبی تالو و قسّیس کورکز و غیر ایشان از معلّمین و معلّمت و تارکات الدنیا که در سنّ دوازده سالگی از تحصیل علم تورات و انجیل و سایر علوم نصرانیت فارغ التحصیل و علماً به مرتبه قسّیسیّت رسیده و در اواخر ایام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستم عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصاری را تحصیل نموده باشم، بعد از تجسّس بسیار و زحمات فوق العاده و ضرب در بلدان، خدمت یکی از قسّیسین عظام بلکه مطران و الامقام از فرقه کاتلک رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بودند و اشتهار تمام در مراتب علم و زهد و تقوا در میان اهل ملت خود داشت و فرقه کاتلک از دور و نزدیک از ملوک و سلاطین و اعیان و اشراف و رعیت، سؤالات دینیّه خود را از قسّیس مزبور می نمودند و به مصاحبت سؤالات هدایای نفیسه بسیار ارزنده از نقد

ص: ۱۱۶

و جنس از برای قَسَّیس مذکور ارسال می داشتند، میل ورغبت می نمودند در تبرک از او و قبول او هدایای ایشان را و از این جهت تشرف می نمودند و من اصول و عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصرانیت و احکام فروع ایشان را از محضر او استفاده می نمودم، و غیر از حقیر تلامذه کثیره دیگر نیز داشت.

هر روز در مجلس درس او قریب به چهارصد و یا پانصد نفر حضور بهم می رسانیدند و از دختران کلیسا که تارکات الدنیا بودند و نذر عدم تزویج نموده بودند و در کلیسا معتکف بودند، جمعیت کثیری در مجلس درس ازدحام می نمودند و اینها را به اصطلاح نصاری «ربانتا» می گویند.

ولکن از میان جمیع تلامذه، با این حقیر الفت و محبت مخصوصی داشتند و مفاتیح مسکن و خزاین مآکل و مشرب خود را به حقیر سپرده بودند و استثنا نکرده بود مگر یک مفتاح خانه کوچکی را که به منزله صندوق خانه بود و حقیر خیال می نمودم که آن جا خزانه اموال قَسَّیس است و از این جهت با خود می گفتم قَسَّیس از اهل دنیاست و پیش خود می گفتم:

تَرَكَ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا.

دنیا را ترک کرد به خاطر دنیا.

محمد صلی الله علیه و آله در اناجیل اربعه

و اظهار زهدش به جهت تحصیل زخاریف دنیاست. پس مدتی در ملازمت قَسَّیس به نحو مذکور مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودیم تا این که سن حقیر به هفده و هجده رسید. در این بین روزی قَسَّیس را عارضه رو داد مریض شده و از مجلس درس تخلف نمود، به حقیر گفت: ای فرزند روحانی! تلامذه را بگوی که من امروز حالت تدریس ندارم.

حقیر از نزد قَسَّیس بیرون آمدم و دیدم تلامذه مذاکره مسائل علوم می نمایند،

بالمآل صحبت ایشان منتهی شد به معنی لفظ: «فارقلیطا» در سریانی «پیرکلوطوس» در یونانی که یوحنا صاحب انجیل چهارم، آمدن او را در باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از جانب عیسی علیه السلام نقل نموده است که آن جناب فرمودند: بعد از من «فارقلیطا» خواهد آمد.

متن آیه انجیل یوحنا به زبان اصلی چنین است:

أَنْتِ هُمَزِ مَلِي عَمُوخُونَ كَتَّ لِكْسِيَّ كُو خُونِ يُونِ اَيْنَ هُوَ پارَقْلِيطارُ و خَارِ قُدَسِ هَوْبَتِ شارِ رَبِّي شَمِّي هَوْبَتِ قَلْبِ لُوخُونَ كَلِ
مِنْدِي و هَوْبَتِ مَتَخِرِ و خُونِ كَلِ مِندِي دِمرونِ الوُخُونَ. (۱)

این حرف ها را با شما گفته ام وقتی که با شما بودم، لیکن فارقلیطای روح حق نصیحت کننده است و شما را به سوی حق می خواند که پدر، او را به اسم من می فرستد «مرا تصدیق می کند» و هر چیز را به شما یاد خواهد داد و هر آنچه را گفته ام به یاد شما خواهد آورد.

پس گفتگوی ایشان در این باب، بزرگ و جدال ایشان به طول انجامید، صداها بلند و خشن شد و هر کسی در این باب رأی علیحده داشت و بدون تحصیل فایده از این مسأله منصرف گردیده و متفرق گشتند.

پس حقیر نیز نزد قسّیس مراجعت نمودم، قسّیس گفت: ای فرزند روحانی! امروز در غیبت من چه مباحثه و گفتگو می داشتند؟ حقیر اختلاف قوم را در معنی لفظ «فارقلیطا» از برای او تقریر و بیان نمودم و اقوال هر یک از تلامذه را در این باب شرح دادم، از من پرسید که قول شما در این باب چه بود؟ حقیر گفتم: مختار فلان مفسّر و قاضی را اختیار کردم، قسّیس گفت: تقصیر نکرده ای لکن حقّ واقع خلاف همه این اقوال است؛ زیرا که معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان به نحو

ص: ۱۱۸

حقیقت نمی دانند مگر راسخان در علم، از آنها نیز اندک.

پس حقیر خود را به قدم های شیخ مدرّس انداخته و گفتم: ای پدر روحانی! تو از همه کس بهتر می دانی که این حقیر از بدایت عمر تا کنون در تحصیل علم کمال انقطاع (امید) و سعی را دارم و کمال تعصّب و تدبّین را در نصرانیت دارم، به جز در اوقات صلاه و وعظ، تعطیلی از تحصیل و مطالعه ندارم، پس چه می شود اگر شما احسانی نمایید و معنی این اسم شریف را بیان فرمایید؟!

شیخ مدرّس به شدّت گریست بعد گفت: ای فرزند روحانی! واللّه تو اعزّ ناسی در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم، اگر چه در تحصیل معنی این اسم شریف، فایده بزرگی است و لیکن به مجرّد انتشار معنی این اسم متابعان مسیح، من و تو را خواهند کشت! مگر این که عهد نمایی در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار نکنی، یعنی اسم مرا نبری؛ زیرا که موجب صدمه کُلّی است در حال حیات از برای من و بعد از ممات از برای اقارب و تابعان من، و دور نیست که اگر بدانند این معنی از من بروز کرده است قبر مرا بشکافند مرا آتش بزنند!!

پس این حقیر قسم یاد نمودم که واللّه العلیّ العظیم، به خدای قاهر، غالب، مهلک، مدرک، منتقم و به حقّ انجیل و عیسی و مریم و به حقّ تمامی انبیا و صلحا و به حقّ جمیع کتاب های مُنزله از جانب خدا و به حقّ قدّیسین و قدّیسات، من هرگز افشای راز شما را نخواهم کرد، نه در حال حیات و نه بعد از ممات. پس از اطمینان گفتم:

ای فرزند روحانی! این اسم از اسمای مبارکه پیغمبر مسلمین می باشد یعنی به معنی احمد و محمّد است. پس مفتاح آن خانه کوچک سابق الذّکر را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن، فلان و فلان کتاب رانزد من بیاور. حقیر چنین کردم و کتاب ها را نزد ایشان آوردم، این دو کتاب به خطّ یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت با قلم بر پوست نوشته شده بود و در دو کتاب مذکور لفظ

«فارقلیطا» را به معنی احمد و محمد صلی الله علیه و آله ترجمه نموده بودند!

بعد گفت: ای فرزند روحانی! بدانکه علما و مفسران و مترجمان مسیحیه قبل از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله اختلافی نداشتند که به معنی احمد و محمد صلی الله علیه و آله است.

بعد از ظهور آن جناب قشیسین و خلفا تمامی تفاسیر و کتب لغت و ترجمه ها را از برای بقای ریاست خود و تحصیل اموال و جلب منفعت دنیویّه و عناد و حسد و سایر اغراض نفسانیه تحریف و خراب نمودند و معنی دیگر از برای این اسم شریف اختراع نمودند که آن معنی اصلاً و قطعاً مقصود صاحب انجیل نبوده و نیست!

از سبک و ترتیب آیاتی که در این انجیل موجود حالیه است این معنی در کمال سهولت و آسانی معلوم می گردد که وکالت و شفاعت و تعزی و تسلی، منظور صاحب انجیل شریف نبوده و روح نازل در یوم الدار (۱) نیز منظور نبوده؛ زیرا که جناب عیسی آمدن «فارقلیطا» را مشروط و مقید می نمایند به رفتن خود و می فرماید:

تا من نروم «فارقلیطا» نخواهد آمد. (۲) زیرا که اجتماع دو نبی مستقل صاحب شریعت عامّه در زمان واحد جایز نیست به خلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود از آن روح القدس است که او با بودن جناب عیسی علیه السلام و حواریون از برای آن جناب و حواریون نازل شده بود.

مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اول را «انجیل متی» در باب سوم از انجیل خود که می گوید:

همان که عیسی علیه السلام بعد از تعمید یافتن از یحیای تعمید دهنده از نهر اردن بیرون

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - مقصود از آن: روز پنطیکاست، معروف است که به عقیده مسیحیان در آن روز روح القدس به شدت هر چه تمامتر به مانند وزش بادی به حواریون نازل شده و فارقلیطای موعود را هم به همان روز تفسیر کرده اند (اعمال رسولان: باب ۲، ۱ - ۱۲).

۲- (۲) - انجیل یوحنا: ۷، باب ۱۶.

آمد، روح القدس در صورت کبوتر بر آن جناب نازل شد. (۱) و همچنین با بودن خود جناب عیسی علیه السلام، روح از برای دوازده شاگرد نازل شده بود چنانچه صاحب انجیل اوّل در باب دهم از انجیل خود تصریح نموده است:

جناب عیسی در هنگامی که دوازده شاگرد را به بلاد اسرائیلیّه می فرستاد ایشان را بر اخراج ارواح پلیده و شفا دادن هر مرضی و رنجی قوّت داد.

مقصود از این قوّه، قوّه روحانی است نه قوّه جسمانی؛ زیرا که از قوّه جسمانی این کارها صورت نمی بندد و قوّه روحانی عبارت از تأیید روح القدس است.

و در آیه بیستم از باب مذکور جناب عیسی علیه السلام خطاب به دوازده شاگرد می فرماید:

زیرا گوینده شما نیستند بلکه روح پدر شما در شما گویاست. و مقصود از روح پدر شما همان روح القدس است.

و همچنین صاحب انجیل سیّم تصریح می نماید در باب نهم از انجیل خود، پس دوازده شاگرد خود را طلبد به ایشان قدرت و اقتدار بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.

و همچنین در باب دهم صاحب انجیل سیّم گوید: (در باره آن هفتاد شاگردی که جناب عیسی علیه السلام آنها را جفت جفت فرستاد) ایشان موّید به روح القدس بودند.

و در آیه هفده می فرماید: آن هفتاد نفر با خرمی برگشتند و گفتند: ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.

پس نزول روح مشروط به رفتن مسیح نبود، اگر منظور و مقصود از «فارقلیطا» روح القدس بود این کلام از جناب مسیح غلط و فضول و لغو خواهد بود، شأن مرد حکیم نیست که به کلام لغو و فضول تکلم نماید تا چه رسد به نبی صاحب الشأن و رفیع المنزله مانند جناب عیسی علیه السلام، پس منظور و مقصودی از لفظ «فارقلیطا»

ص: ۱۲۱

نیست مگر احمد و محمد. معنی این لفظ نیز همین است و بس.

حقیر گفتم: شما در باب نصاری چه می گوئید؟ گفت: ای فرزند روحانی! دین نصاری منسوخ است به سبب ظهور شرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و این لفظ را سه مرتبه تکرار نمود!!

من گفتم: در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله کدام است؟ گفت: طریقه نجات و صراط مستقیم الی الله منحصر است در متابعت محمد صلی الله علیه و آله .

گفتم: آیا متابعین آن جناب از اهل نجاتند؟ گفت: ای والله، ای والله، ای والله!!

پس گفتم: مانع شما از دخول در دین اسلام و متابعت سید الأنام چیست؟ و حال آن که شما فضیلت دین اسلام را می دانید و متابعت حضرت ختمی مرتبت را طریقه النجاه و صراط المستقیم المؤدی الی الله می خوانید؟

گفت: ای فرزند روحانی! من بر حقیقت دین اسلام و فضیلت آن برخوردار نگردیدم مگر بعد از کبر سن و اواخر عمر و در باطن من مسلمانم و لیکن به حسب ظاهر این ریاست و بزرگی را نمی توانم ترک نمایم، عزت و اقتدار مرا در میان نصاری می بینی، اگر فی الجمله میلی از من به دین اسلام بفهمند مرا خواهند کشت و بر فرض این که از دست ایشان نجات یافتم، سلاطین مسیحیه مرا از سلاطین اسلام خواهند خواست به عنوان این که خزاین کلیسا در دست من است و در آنها خیانتی کرده ام و یا چیزی از آنها برده ام و خورده ام و بخشیده ام، مشکل می دانم که سلاطین و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند و بعد از همه اینها، فرضاً رفتم میان اهل اسلام و گفتم من مسلمانم، خواهند گفت: خوشا به حالت، جان خود را از آتش جهنم نجات داده ای بر ما منت مگذار؛ زیرا که به دخول در دین حق و مذهب هدی خود را از عذاب خلاص نموده ای!

ای فرزند روحانی! از برای من نان و آب نخواهد بود، پس این پیرمرد در میان مسلمانان که عالم به لغت ایشان نیز نیست در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و

فلاکت و بدگذرانی عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت و از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد و در خرابه ها و ویرانه ها رخت از دنیا خواهم برد. (۱) من می ترسم که طاقت شداید و مصایب دنیا را نداشته باشم، آن وقت نه دنیا دارم و نه آخرت و من بحمدالله در باطن از متابعان محمد صلی الله علیه و آله می باشم.

پس شیخ مدرّس گریه کردند و حقیر هم گریستم، بعد از گریه بسیار گفتم:

ای پدر روحانی! آیا مرا امر می کنی که داخل اسلام بشوم؟

گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی البته باید دین حق را قبول نمایی و چون جوانی، دور نیست که خدا اسباب دنیویّه را هم از برای تو فراهم آورد و از گرسنگی نمیری و من همیشه تو را دعا می کنم، در روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان خیر الأنامم و اغلب قسیسین در باطن حالت مرا دارند، مانند من بدبخت نمی توانند دست از ریاست دنیویّه بردارند و الا هیچ شکّ و شبهه ای نیست در این که امروز در روی زمین دین اسلام دین خداست.

چون این حقیر دو کتاب سابق الذکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرّس شنیدم، نور هدایت و محبت حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله به طوری بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و مافیها در نظر من مانند جیفه مردار گردید، محبت ریاست پنج روزه دنیا و اقارب و وطن پا پیچم نشد، از همه قطع نظر نموده همان ساعت شیخ مدرّس را وداع کرده، به التماس شیخ مدرّس مبلغی هدیه به من بخشیدند که مخارج سفر من باشد، مبلغ مزبور را از شیخ قبول کرده عازم سفر آخرت گردیدم.

ص: ۱۲۳

۱- (۱) - اسلام دین محبت و عشق و آیین تقوا و تعاون و مکتب صفا و سلامت و مدرسه وفا و عشق است، اگر پیر مرد به آیین حق گرویده بود با کمال اشتیاق از او پذیرایی و نگهداری می شد و مردم مؤمن حرمت او را تا لحظه آخر عمرش نگاه می داشتند. آنچه را به فخر الإسلام گفته برخاسته از ترس و ناشی از سوء ظن و معلول ریاست پرستی او بود.

چیزی همراه نیاوردم مگر دو سه جلد کتاب، هر چه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترک نموده بعد از زحمات بسیار نیمه شبی وارد بلده ارومیه شدم، در همان شب رفتم درب خانه حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور، بعد از این که مستحضر شدند که مسلمان آمده ام از ملاقات حقیر خیلی مسرور و خوشحال گردیدند و از حضور ایشان خواهش نمودم که کلمه طیبه و ضروریات دین اسلام را به من القا و تعلیم نمایند و همه را به حقیر القا و تعلیم نمودند و به خط سربانی نوشتیم که فراموشم نشود و هم مستدعی شدم که اسلام مرا به کسی اظهار نمایند که مبادا اقارب و مسیحین بشنوند و مرا اذیت کنند و یا این که وسواس نمایند، بعد شبانه به حمام رفته غسل توبه از شرک و کفر نمودم، بعد از بیرون آمدن از حمام مجدداً کلمه اسلام را بر زبان جاری نموده ظاهراً و باطناً داخل دین حق گردیدم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ « (۱)

و همه ستایش ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم،

]

حکایاتی دیگر از فخر الاسلام

[

خدا را به صد هزار زبان تشکر می نمایم که در کفر نمردم و مشرک و مثلث از دنیا نرفتم. و بعد از شفا از مرض ختان، مشغول قرآن خواندن و تحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد به قصد تکمیل علوم و زیارت، عازم عتبات عالیات گردیدم، پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید گرامی مدتی عمر خود را در تعلّم و زیارت گذرانیدم و خدا را به عبادت حق در آن امکنه شریفه عبادت نمودم.

سوانحی که در ایام توقّف در کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین و سرّمن

ص: ۱۲۴

رأى از برای این حقیر افتاد گفتنی و نوشتنی نیست.

از جمله روز غدیر خم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، عالم ارواح و برزخ و آخرت در روز روشن از برای حقیر منکشف شد، ارواح مقدّسین و صلحاء از برای حقیر مجسم شدند که تفصیلش نوشتنی نیست و مکّرر حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله حضرت صادق علیه السلام و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام را در عالم رؤیا دیدم و از ارواح مقدّسه ایشان استفاده و استفاضه نمودم.

از آن جمله بیست و شش مسأله در اصول و فروع از برای این حقیر مشکل شده بود و علما در این مسائل بیاناتی نمی فرمودند که قلب حقیر ساکت شود و از اضطراب بیرون بیاید، کشف آنها را از خدا خواستم و متوسّل به باطن حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله گردیدم تا این که شبی از شب ها حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت صادق علیه السلام به خواب من آمدند و کشف آن مسائل را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله استدعا نمودم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای فرزند! شما جواب بگویید!

پس آن جناب مسائل را از برای حقیر کشف فرمودند و حقیقت مذهب اثنا عشریه از برای این حقیر ثابت و محقّق گردید.» (۱)

ای گهر تاج فرستادگان تاج ده گوهر آزادگان

آدم و نوحی، نه، به از هر دوی مُرسله یک گره از هر دوی

آدم از آن دانه که شد هیضه دار توبه شدش گلشکر خوشگوار

توبه دل در چمنش بوی توست گلشکرش خاک سر کوی توست

نوح که لب تشنه به حیوان رسید چشمه غلط کرد و به طوفان رسید

مهد براهیم چو رای اوفتاد نیم ره آمد دو سه جای اوفتاد

ص: ۱۲۵

چون دل داوود نفس تنگ داشت در خور این زیر بم آهنگ داشت

داشت سلیمان ادب خود نگاه مملکت آلوده نجست این کلاه

یوسف از آن چاه عیانی ندید جز رسن و دَلُو نشانی ندید

خضر عنان زین سفر خشک یافت دامن خود تر شده چشمه یافت

موسی از این جام تهی دید دست شیشه به گه پایه ارنی شکست

عزم مسیحا نه به این دانه بود کوز درون تهمتی خانه بود

خاک تو خود روضه جان من است روضه تو جان جهان من است

خاک تو در چشم نظامی کشم غاشیه بر دوش غلامی کشم

بر سر آن روضه چون جان پاک خیزم و چون باد و نشینم چو خاک

(نظامی)

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

عبدالله با ازدواج خود فصل جدیدی از زندگی به روی خود گشود و شبستان حیات را با داشتن همسری چون آمنه روشن ساخت و پس از چندی برای تجارت، راه شام را همراه کاروانی که از مکه حرکت می کرد پیش گرفت.

زنگ حرکت نواخته شد و کاروان به راه افتاد و صدها دل را نیز همراه خود برد.

در این وقت آمنه دوران حاملگی را طی می نمود. پس از چند ماه طلائع کاروان آشکار گشت، عده ای به منظور استقبال از خویشان و کسان خود تا بیرون شهر رفتند، پدر پیر عبدالله در انتظار پسر است، دیدگان کنجکاو عروسش نیز عبدالله را در میان کاروان جستجو می کرد، متأسفانه اثری از او در میان نبود و پس از تحقیق مطلع شدند که عبدالله موقع مراجعت در یثرب مریض شده و برای رفع خستگی و استراحت در بین خویشان خود توقف کرده است. استماع این خبر آثار اندوه و تأثر در پیشانی او پدید آورده و پرده هایی از اشک در چشمان او به وجود آمد.

عبدالْمَطْلَب، بزرگترین فرزند خود حارث را مأمور کرد که به یثرب برود و عبدالله را همراه خود بیاورد، وقتی وی وارد مدینه شد اطلاع یافت که عبدالله یک ماه پس از حرکت کاروان با همان بیماری، چشم از جهان بر بسته است. حارث پس از مراجعت جریان را به عرض عبدالْمَطْلَب رساند و همسر عزیزش را نیز از سرگذشت شوهرش مطلع ساخت. آنچه از عبدالله باقی مانده فقط پنج شتر و تعدادی گوسپند و یک کنیز به نام امّ اُیْمَن بود که بعدها پرستار پیغمبر صلی الله علیه و آله شد. «
(۱) با ارتحال عبدالله، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که پدر جان های آگاه و دل های حق پناه بود پیش از آن که از مادر متولّد گردد از پدر یتیم ماند، یتیم ماند تا از حال بی پدران عملاً آگاهی یابد و در آینده به غمگساری یتیمان همّت گمارد؛ یتیم ماند تا رحمت خدا را بیشتر در یابد و عنایت حق تعالی را بر وجهی کامل تر ادراک نماید؛ یتیم ماند تا با محرومیت از دامان عاطفت پدر در کنف مرحمت پروردگار موجودیتی را که باید بیابد و بسان درّ یتیم این گوهر گران بهای گنجینه آفرینش هر وقت و در هر حال دست رحمت خدا را تو گویی احساس کند و این لؤلؤ شاهوار خلقت بی واسطه از سرچشمه قدرت فیض فضیلت یابد و در فضای ملکوت اعلی که از آن اوست بال همّت گشاید، با استفاضه از حق رحمت باز یابد و به جمیع ما سوی الله افاضه فرماید.

عبدالله رفت و همسرش را تنها گذاشت هر چند تنهای تنها هم نبود که کودکی در جوف خویش داشت، کودکی که به یمن احسان خدا هر روز بزرگ و بزرگتر می شد و به حوزه ولادت نزدیک و نزدیکتر می گشت.

از سوی دیگر آمنه، آن درّ صدف عفت و عصمت و وقار و ایمان و صبر و استقامت و صفا و وفا تنها نبود که خدا با او بود، خدای محمّد صلی الله علیه و آله او را وانگذاشته بود، خدای عالم او را ترک نگفته بود، چه، خدا را با کودک آمنه کارها بود و هدایت

ص: ۱۲۷

عالمیان به ارشاد و عنایت او وابسته بود. از این رهگذر بود که آن بانوی بزرگوار هر چند در آن اوقات سوگوار در گذشت شوهر محبوب و عالی مقدار خویش بود ولی باطن جاننش را نشأه نشاطی بسیط در بر گرفته و حاقّ روحش را زلال لذتی عمیق سیراب کرده بود، چرا؟ زیرا که به گوش جان آگاه در باره این طفل که در اندرون خویش محفوظ داشت بشارت ها می شنید و مژده ها می یافت، مگر نه صریح قرآن است که خداوند به مادر موسی وحی فرمود: تا او را به صندوقی نهد به آب افکند و در سینه امواج به دست رحمت الهی باز سپارد؟!

آری، خدا بود که بدین الهام تامّ، جان عزیز کلیم خویش موسی علیه السلام را حراست نمود. چه افتاده که این در، بر مادر موسی گشاده و بر والدۀ معظمۀ محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله که نقد جان موسی و عیسی و دیگر انبیا و اوصیا وابسته پای همّت اوست، فروبسته باشد؟ آخر چرا؟

و چنین بود که باب این فتوح بر او مفتوح بود و گشایش یافته نه مسدود و فروبسته.

مادر پاکدامن نبیّ خاتم صلی الله علیه و آله به الهام ربّ العالمین به جان، مژده ها دریافت می داشت که هان به هوش باش! این بار گران بار که تو در درون خویش بر پشت جان هموار داری سید این امت است و چراغ این ملت، سالار عالم است و مرشد بنی آدم.

ای بانوی مصیبت رسیده و رنجیده، دل فارغ دار که به یاری پروردگار جای سوخته ات سبز است و سیلف رفته ات را والا خَلَفی که خلیفه حقّ است و بشیر و نذیر آدمیان و عالمیان به طور مطلق.

او را از شرّ باطلی به خدای صمد واگذار و درکار او اندیشه روا مدار که رحمت الهی به دو دست قدرت نامتناهی نگهبان اوست.

آمنه علیها السلام بانگ ها می شنید و جلوه ها می دید، محفوف به نور بود و مسرور و

شکور، دوران حمل به کمال می رسید و نوباوهٔ افصال آفریدگار به مآل حال؛ جان طاهر احمدی پای در رکاب ظهور داشت و جهان دست بر فتراک سرور، ضلالت در فضای محو در حال رفتن بود و محمد صلی الله علیه و آله به یمن اثبات حق در کار آمدن.

نداها را آغاز بود و گویی انجामी نبود که سر انجام خیر استغراق در الهامات خداوند خیرات و حسنات است.

او را نیز آغاز خیر و انجام خیر و ابتدا محمود و انتها مسعود بود که اگر نبود دست قلمزن تقدیر اعلا، آن عالی گهر والا را، مادر ستوده خصال محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مقرر نمی داشت و این موهبت عظمی را خاص او نمی خواست.» (۱)

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام ابن هشام

ابن هشام در «سیرهٔ نبویه» می گوید:

آمنه دختر وهب، مادر رسول خدا می گفت: چون به رسول خدا باردار شدم به من گفته شد: همانا تو به سرور این امت باردار شده ای، پس هر گاه تولد یافت بگو:

اعیذُ بِالْوَحِدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ. (۲)

او را از شر هر حاسدی به خدای یکتا پناه می دهم.

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام مجلسی

«علامه مجلسی در کتاب «مرآت العقول» می گوید:

شیعهٔ امامیه بر ایمان ابوطالب و آمنه دختر وهب و عبدالله بن عبدالمطلب اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام اجماع دارند.

آمنه بنت وهب آن مجسمهٔ عفت و تقوا و وقار و فضیلت می فرماید:

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - طلعت حق: ۹.

۲- (۲) - السیره النبویه، ابن هشام: ۱۳۵/۱؛ [۱] الکافی: ۳۰۱/۸، حدیث ۴۵۹. [۲]

به هنگامی که نطفه او از عبدالله به من منتقل شد نوری از او ساطع گردید که آسمانها و زمین را روشن نمود.

سال ها بود که عرب به بلای قحط گرفتار بودند، بعد از انتقال آن نور به آمنه، باران بارید و مردم در فراوانی نعمت شدند تا جایی که آن سال را سنه فتح نام نهادند.

سال ولادت آن مایه الهی و سرمایه ربّانی و جلوه حقّ و حقیقت، معروف به عام الفیل است، سالی که ابرهه با پیلان بسیار برای خراب کردن خانه کعبه آمد و خود و لشگرش به حجاره سجّیل معذب شدند.» (۱)

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان مادر گرامیش

ولادت آن حضرت نزدیک طلوع صبح جمعه هفدهم ربیع الأوّل بود. چه نیکوست که واقعه ولادت را از زبان پاک مادرش حضرت آمنه بشنوید:

آن عقیفه با فضیلت می فرماید:

چند روزی بر من گذشت که ناراحت بودم، می دانستم که پا به ماه هستم، نگران نبودم، در آن شب از غروب هنگام درد من افزون شد و من تک و تنها در اطاق خود به پشت افتاده بودم، به شوهر جوانم رگم عبدالله و به تنهایی و غربت خودم که دور از سرزمین یترب در بطحا افتاده ام فکر می کردم، شاید آهسته آهسته اشک هم می ریختم و معهدا خیال داشتم برخیزم دختران عبدالمطلب را به کنار بستم بخوانم، اما هنوز این خیال به صورت تصمیمی در نیامده بود، از کجا که این درد، درد حیاض باشد.

ناگهان به گوشم آوایی رسید که بسیار به دلم خوش آمد، صدای چند زن را شنیدم که بر بالینم نشسته اند و با هم صحبت می کنند، درباره من صحبت می کردند.

ص: ۱۳۰

از صدای آرام و دلپذیرشان آن قدر خوشم آمد که تقریباً درد خود را فراموش کردم.

سرم را از زمین برداشتم که بینم زنانی که در کنارم نشسته اند کجایی هستند، از کجا آمده اند، با من چه آشنایی دارند؟

به، چقدر زیبا! چقدر خوشپوش و خوشبو و پاکیزه! مثل این که به دور سیمایشان لمعان نور می چرخد.

گمان کردم از سیدات قریش و خواتین مکه هستند، حیرتم این بود که چگونه بی خبر به اتاق من آمده اند و آن کس که از حال من خبرشان کرده کیست؟

به رسم عرب ها که در برابر عزیزترین دوستانشان قربان و صدقه می روند با لحنی گرم و گیرنده گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، از کجا آمده اید؟ چه کسانی هستید؟

آن زن که سمت راست من نشسته بود گفت: من مریم مادر مسیح و دختر عمرانم.

دومی خودش را اینطور معرفی کرد: من آسیه همسر خداپرست فرعون هستم.

دو زن دیگر هم دو فرشته بهشتی بودند که به خانه من آمده بودند. دستی که از بال پرستو نرم تر بود به پهلویم کشیده شد، دردم آرام گرفت، اما ابهامی همچون هوای مه گرفته صبحگاهان بهاری به فضای اطاق افتاد که دیگر نه چیزی می دیدم و نه آوایی می شنیدم. این حالت بیش از چند لحظه دوام نیافت که آهسته آهسته آن ابهام محو شد و جای خود را به نوری روحانی بخشید.

در روشنایی این نور ملکوتی پسر را بردانم یافتم که پیشانی عبودیت بر زمین گذاشته بود و نجوایی نامفهوم گوشم را نوازش می داد، با این که نه گوینده را می دیدم و نه از نجوایش مطلبی در می یافتم، باز هم خوشحال بودم.

سه موجود سپید پوش، پسر را از دامانم برداشته بودند، نمی دانستم این سه نفر کیستند، از خاندان هاشم نبودند، عرب هم نبودند، شاید آدمیزاده هم نبودند، اما

من نمی ترسیدم و در عین حال قدرتی که دستم را پیش ببرد و کودک تازه به دنیا آمده ام را از دستشان بگیرد در وجود من نبود.

این سه نفر با خودشان طشت و آفتابه آورده بودند، طاقه حریری هم که از ابر سفیدتر و لطیف تر بود در کنارشان دیدم. پسر را با آبی که در آفتابه می درخشید توی آن طشت شست و شو دادند و بعد در میان دوشانه اش مَهر زدند و بعد لای آن حریر سفیدش پیچیدند و برداشتند و با خود به آسمان ها بردند.

تا چند لحظه زبانم بند آمده بود، ناگهان زبانم باز شد و گلویم باز شد و فریاد کشیدم: امّ عثمان! امّ عثمان!

خواستم بگویم که نگذارند فرزندم را ببرند، ولی در همین هنگام چشمم به آغوش خودم افتاده، ای خدا، این پسر من است که در آغوشم آرمیده است! (۱)

حوادث عجیب و غریب زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که:

ابلیس به هفت آسمان بالا می رفت و گوش می داد و اخبار سماویّه را می شنید، پس چون حضرت عیسی علیه السلام متولّد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا می رفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولّد شد او را از همه آسمان ها منع کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سماوات به وقت ولادت آن گوهر یکدانه صدف خلقت.

قریش گفتند: می باید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که ما می شنیدیم که اهل کتاب ذکر می کردند.

پس عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت: نظر کنید اگر ستاره های معروف که به آنها مردم هدایت می یابند و زمان های زمستان و تابستان را

ص: ۱۳۲

می شناسند، اگر یکی از آنها بیفتد بدانید وقت آن است که جمیع خلائق هلاک شوند و اگر آنها به حال خودند و ستاره های دیگر ظاهر می شود پس امر غریب می باید حادث شود.

صبح آن روز که آن حضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو افتاد، ایوان کسری بلرزد و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که سال ها آن را می پرستیدند فرو رفت و خشک شد و وادی سماوه که سال ها بود کسی آب در آن ندیده بود آب در آن جاری شد و آتشکده فارس که هزاران سال متوالی روشن بود در آن وقت خاموش شد.

داناترین علمای مجوس، آن شب در خواب دید که شتر صعبی چند اسبان عربی را می کشند، از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از وسط شکست و دو قطعه شد و آب دجله شکافته در آن قصر جاری گردید.

نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید و تخت هر پادشاهی در صبح آن روز سرنگون شد.

جمیع پادشاهان در آن روز لال شدند، علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل گشت.

آمنه مادر آن جناب می گوید:

«والله چون پسر من متولد شد دست ها را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر نمود، پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و به سبب آن، نور قصرهای شام را دیدم و در پرتو آن نور صدای گوینده ای را شنیدم که می گفت:

زائیدی بهترین مردم را، پس او را محمد بنام. (۱) چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تولد یافت، فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین خندان و

ص: ۱۳۳

شادان نزد ابوطالب آمد و او را به آنچه واقع شده بود خبر داد، پس ابوطالب به وی گفت: مگر از این امر در شکفتی؟ تو هم باردار می شوی و وصی و وزیر او را می زایی!! (۱)

نام ها، کنیه ها و القاب شریف محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

وجود مقدس او را شخصیتی است که تمام کنیه ها و القاب و اسمای نیک و پاک و با معنی را مصداق است.

آنچه خوبان همه داشتند او به تنهایی داشت، او پاکی و طهارت و صفا و حقیقت به تمام معنی بود.

هر اسم را دلالتی است بر مسمی و حکایتی از عنوان شخصی موجود یا شخصیتی پا برجا. و این از آغاز بوده است که آحاد مردمان هر یک از دیگری و هر کدام در میان دیگران مشخص باشند و ممتاز، تا حسن ارتباط در میان افراد خلق به سهولت حاصل شود و آشنایی و شناسایی بهتر و وسیع تر میسر آید و از برکت این پیوند و صحبت و آمیزش و عشرت، مجالی شایسته در دسترس آدمیان قرار گیرد تا یکدیگر را نیکوتر باز شناسند، با هم بهتر معاشرت کنند، از صحبت هم بیشتر بهره ور گردند و در فرصتی مناسب از نتایج افکار یکدیگر با آمادگی کامل تر فائده برند و از حاصل عواطف هم به پایه ای والاتر و در حدی ارجمندتر برخوردار می گردند.

این دلالت برای هر مسمی و در هر اسمی حاصل است. و این منافع که در مورد نام گذاری ذکر گردیده به طور نسبی و با توجه به جهات فردی و مراتب اجتماعی برای افراد هر جامعه ای صورت پذیر است، بدین وابسته است که عقل و عاطفه

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۲/۸، حدیث ۴۶۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۹۵/۱۵، باب ۳، حدیث ۳۰؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۳/۱.

انسان در هر منطقهٔ طبیعی و در هر واحد جغرافیایی تا چه حد، مجال ابراز کمال یافته و به چه اندازه بر حسب حال شکفته و بارور گشته باشد، که هر نام برداری از نام خود به مقتضای فراست خود و به قدر درک اجتماع خود بهره ها می برد، از تعاون و تفاهم و تبادل آثار و تعاطی افکار و اگر هیچ نباشد حداقل؛ قدر مسلم این است که هر کس که به نامی موسوم است در بین آشنایان و همگان بدین نام شناخته است و معروف، نه ناشناخته و به گمنامی موصوف.

و این نعمت که افراد انسان در بسط این جهان هر کدام در حدود اجتماع خویش یکدیگر را باز شناسند، نعمتی است که به موجب عطیهٔ بنیان گذار اساس خلقت بر حسب فطرت عاید گشته و اکتساب فکری آدمی که آنهم حاصل عقل خداداد انسانی است بر لوازم سودمند آن افزوده و کار بدین سرانجام کشیده که هر کسی را اسمی است.

در اصل نام گذاری، شهرتی است در مجرای وابستگی های اقلیمی و قبیله ای و خانوادگی، محض نگاهداری، گاه همراه با لقبی به قصد بیان منقبتی اشعار به مکرمتی.

و در عرب از روزگاران کهن بر این جمله «کُنْیَه» افزوده گشته، به منظور حفظ حرمت و تعظیم آحاد امت، تا تنها به نام از نام برداری یاد نشود و با ذکر کنیه احترامی ملحوظ باشد و اعتباری محفوظ.

دلالت اسم بر مسمی و شمول اسم بنابر اطلاق عام بر اسم خاص که علم باشد و کنیه و لقب، مطلبی مخصوص نیست و در هر اسم و شهرت و لقب و کنیتی از این همه حکایتی است، ولی نکتهٔ خاص آنگاه و آن جاست که اسم نه تنها دلالت بر مسمی بلکه کشف از مسمی نیز بنماید، هم دال باشد و هم کاشف، هم عنوان باشد و هم واصف.

چنانکه اسمای پیامبر صلی الله علیه و آله ما چنین بود، آن که خدا را رسول امین بود و خلق خدا

را مرشد مبین، پیک پاک پروردگار ما بود به جانب ما و رهنمای جان های حق پرست ما به حضرت آفریدگار ما، آن که آمد و جانانه آمد، با جامی از افاضات فیاض مطلق لبالب و شکر خنده ای از بقایای مشهد انس الهی بر لب، تا به هر جا دلی بینا و جانی آگاه و فکری فرزانه یابد، پیاده را سواری آموزد و سوار را به رفتار وادارد و راه نماید و سبک سیر و سپند آسا به درگاه منبع مولا که مَقْعَد صدق و مقام قرب است روانه نماید و جان شیدا را به ایوان وصال لقای رحمت حضرت حق تعالی برساند.

چنین بر اعلا- افق حقیقت طالع آمد و چنین قد ارشاد برافراشت و طلبکاران خلق را به پیشگاه مطلوب که ساحت احسان و حقیقت رأفت حقّ است روانه ساخت.

کنیه ابوالقاسم

نخستین کنیه اش «ابوالقاسم» بود که او به عصمت حق معصوم بود و دیگر راه یافتگان به سر منزل نجات، به دامان ارشاد او عاصم.

پیش از بعثت، خدایش پسری قاسم نام عنایت فرمود که قبل از هجرت هم در مکه که مولدش بود، چون اجل فراز آمد و وقت در رسید، به سرای جاوید رحلت نمود، از این رهگذر کنیه مشهور سید کاینات و مفخر موجودات در عالم صورت نیز صورت گرفت، ولی این کنیه کریم را همچون سایر عناوین، آن حضرت عظیم در موقع معنی، وقعی رفیع و منزلی منیع است.

بنیاد رحمتش چنین خواست که بی هیچ کم و کاست، این عبد الهی، از عنایات نامتناهی بهره بر گیرد و با آن که در رواق عظمت حق - تعالی شأنه و تقدّست آسماؤه - عبدی افتاده و در عین حال به جان حق شناسی بصیر است، آن مولای کبیر را نایی باشد بر حق در میان خلق.

از خدای همی گیرد و فیض فیاض آن بارگاه جلال را به یکایک آفریدگان و جمیع مخلوق آن صاحب اکرام و ذوالجلال همی دهد.

دری است از خلوت خدای اکرم بر جمله ما سوا - اعم از عالم و آدم - گشاده و سرپرستی است پرستار و دوستدار که به رهنمونی و روشنگری آمادگان جهان هستی بر پای کرامت ایستاده، دست رأفت بر سر خلعت یافتگان حوزه خلقت نهاده و بهره شایسته هر کس را به سزاواری تمام داده که خدایش چنین خواسته و از آنگاه که مشیت سراسر حکمتش اقتضا کرده و بدین اعلا مقام ساخته و برای این والا منزلت پرداخته است.

به همین گونه اند پیامبران و اولیای حق عموماً و پیامبر ما و اوصیای او علیهم السلام خصوصاً که چون سایر خلق را تاب آن دریای اعظم نباشد واسطه گردند فیض بخشی فیاض علی الإطلاق را، بدان قسم که ابری بر آمده از دریای محیط واسطه خرمی سواحل دل ها و سرسبزی جزایر جان ها را، چه این کاروانسالار قافله هدایت و سایر کاروانیان پی سپار به دنبال او که جملگی دوستان حقند و هادیان خلق و به همراه خویش گران بار بارها از ارشاد و هدایت و انعام و رحمت آماده دارند به نایبی خدا، بندگان شایسته او را بدان موقف که سزاست می رسانند و بدان مرتبت که رواست فایز می گردانند و حق طلبان خدا پرست را قرب کعبه حقیقت و وصل آستان دولت، نصیب فرمایند.

خاتم الأنبياء رسول انام اشرف کاینات میر همام

سند اصفیا شه لؤلؤک سرور اولیا نبی عظام

عقل کل هادی سبل احمد مالک ملک ایزد علام

منبع فیض و منشأ هستی نور افلاک و مخزن اکرام

از وجودش وجود موجودات هم طفیلش سپهر نیلی فام (۱)

از ضیایش فروغ شمس و قمر و زعطایش بهشت دار سلام

ص: ۱۳۷

دین او گشت ناسخ ادیان شد رسالت بر آن جناب تمام

صلوات و درود بی پایان باد بر مصطفی و آل مدام

واسطه فیض خدا

پس محمد محمود صلی الله علیه و آله که ما را پیشوای سعید و خدا را نبی مسعود است، واسطه فیض خداست و حق پرستان روشندل را از فیض برکاتش فیض هاست. اگر سر در پی حضرتش نهیم و بر خاک آستانش جبین ساییم، حَقاً به حقیقت حیات دست یابیم و در ایوان سعادت پای گذاریم، اما نه از سر مجرد لفظ، بلکه با تمام کمال عقیدت و کمال تمام عمل، بدین سان که از صفای دل با قصد قربت بر وجهی که ما را تعلیم نموده خدا را عبادت کنیم و به گونه ای که به ما دستور داده و برای ما بیان فرموده آهنگ زندگی واقعی ساز نماییم.

احکام آیین مقدّسش را در عمل آوریم و بر طبق برنامه کتاب اشرف اقدسش که واپسین کتاب خدا و آخرین نسخه توحید و سعادت برای حق طلبان در راه هدی است، یعنی بر وفق برنامه قرآن کریم و ذکر حکیم عمل کنیم و به موجب علم و عمل و اعتقاد و تحقّق دریابیم که آنچه حاصل دارد عمل صالح است با پشتوانه ایمان خالص بر پایه استوار محبت مصطفی و آل مصطفی که جملگی خدا را مرتضایند و در بین خلق خدا مجتبی که صحبتشان برکت است و اطاعشان آیت سعادت، مودّشان ذخیره مشهد مقدّس است و محبتشان دستمایه بازار قرب، ورنه جز این هیچ در هیچ است و هر آنچه در خاطرت چیزی نماید و حسابی آید ناچیز است و سراب و سرمایه بازار کاسد است و تخته پاره ای بر گرداب؛ و چون پرده بر افتد نیک بدانی که هر چه جز این عمر گذاشته ای به تباهی رفته و در عرصه باطل نقد حیات باخته ای.

ص: ۱۳۸

کنیه دیگر حضرت رسالت پناهی که بر او و اهل بیت پاک او صلوات الهی باد بی تناهی: «ابوالطاهر» و «ابوالطیب» است که پیامبر را پس از بعثت پسری خدا به عطا داد به نام عبدالله و همچنین موسوم به طیب و طاهر که پور پاک باز پسین پیک پروردگار بود و از آن سراج فروزان ظاهر و از آن بدر درخشان باهر.

لکن حقیقت را که هیچ خردمند منصفی را مجال انکار آن نیست این است که:

مصطفی - صلی الله علیه و آله - پایه پاکی بود و اصل طهارت. پیکرش منزّه و روانش مبری و جانش مصفّی از هر آلاشی، که عادات نادرست روزگار تیره و تاریک باعث گشته و بر جای نهاده بود، روانش مبری از هر آشوبی که نفس سرکش موجب گردد و دیو پلید آتش خانمانسوز آن را بر افروزد و جانش مصفّی از هر تعلّقی جز تعلّق عبودیت به آسمان قدس ربوبیت و مجرد از هر توجّهی مگر توجّه به وجهه ازل و ابد و قبله مقبول سرمد که کردگار واحد احد است و آفریدگار غنی سرمد.

خدایش چنین خواسته بود و به حکم موهبت بدین مزیت آراسته. خدایی که پاکی و طهارت را آفریده و آن را بر آرایش و ناپاکی برگزیده، بدین اراده محمّد را و معصومین از خاندان او را که جملگی آزاد از هر کدورتند و از هر تعلّقی جز به جناب دوست آزاده، از پلیدی پاک کرده، ناپاکی را از ظاهر و باطنشان زدوده. این خواست خدای جهان است که این برگزیدگان دور زمان مطهر باشند و مصفّی و منزّه و مبری و هم اوست که این نکته دل آویز را در کتاب مجید روح انگیز خود به وضوح تمام بیان فرموده است.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)

ص: ۱۳۹

که همواره خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.

پیامبر بزرگوار ما نه تنها قلباً و قالباً پاکیزه بود و پاک و ذاتاً و معنیً روشنگر و تابناک، بلکه بدین مهم آمده بود و بدین غایت برانگیخته تا دیگران را هم که مستور پاکیزگی و طهارتند تطهیر نماید و از هر آلاشی پاک فرماید، در تزکیه آنان بذل همت کند و محض تطهیر ایشان گام عنایت پیش نهد، آمادگان را از رذایل صفات بپیراید و به فضایل اخلاق بیاراید، که آرایش جان به مکارم در خور انسانیت و تزکیه روان به مناقب سزاوار بشریت، خاص او بود و خاصان در گاه الوهیت از خاندان او در صف نخست؛ و آنگاه این پیراستن و آراستن بهره ای بود از جانب خدا مر دیگر انبیا و اولیا علیهم السلام را، امید که رو به سوی آن پاکی بریم و از آن پاکیزگی بهره ور شویم.

کنیه ابوالبراهیم

به سال ها پس از هجرت چون ابراهیم پسر پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - ولادت یافت کنیه دیگر رسول امین را پدید آمد. به نام پور نو ظهورش ابراهیم که «ابو ابراهیم» باشد و هم از این روی بعد از آن میلاد، جبرئیل علیه السلام که به زمین نزول نمود محض ابلاغ وحی الهی به نبی گرامی و روشنی بخش جان ها بی تباهی، بدین کنیه حضرتش را سلامی شایسته عرضه داشت و به سرآغاز کلام عرض کرد:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أبا إِبْرَاهِيمَ.

ابراهیم که بود؟ پسر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بود که عمر به سر نیورد و بر حسب تقدیر الهی در کودکی اجلش فراز آمد و به سرای دیگر که منزل امن و آشیانه قرار است

ارتحال فرمود، ولی پیامبر را پدری نیز بود ابراهیم نام، پدری در جمله پیشینیان پدران او و پیامبری در زمره اجداد و نیاکان او، همان ابراهیم که خلیل خدا بود و به موجب گذشت ها که در جنب معبود خویش نمود پیوسته سزاوار تحسین و تجلیل و آفرین و مرجبا، که آفرین خدایش نصیب مفروض است.

وَسَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١﴾

سلام بر ابراهیم.

برای روشنایی طریق ستایش او، چراغی روشنایی بخش و دل افروز.

ابراهیم خلیل الرحمن پیامبری بود که در راه محبوب، سبیل وفا سپرد و به آستان وصال یار، رخت کشید و یگه شناس و یکتاپرست به سر برد و خلق را بدین طریقت والا که آیین سعادت آفرین ربّانی و شریعت غزای حضرت سبحانی است دعوت نمود و تا در این خانه دو در بود دمی از تبلیغ مردمان بدین برنامه پر بر و بار و این گنجینه آکنده از درّ شاهوار نیاسود و همی شایستگان جهان را بدان مشهد امن و کاشانه آسایش جاوید ارشاد فرمود.

هم او بود که به همراه فرزند برومند خویش اسماعیل علیه السلام کعبه را که از آغاز، بیت عتیق رحمانی و تا انجام، جان های طالب را از جناب دولت بر زمین شایسته نشانی و بایسته ارمغانی است باز به عمارتی لایق بساخت و ساختش را از آرایش بت پرستان پرداخت و خاصّ پرستش معبود یکتا و محبوب بی همتا فراهم و آماده باقی گذاشت.

او ابراهیم بود، داعی به سمت معارف توحید و خلوت نشین رواق تأیید و نواده شریف و آزاده وی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله «أبو ابراهیم» بود که هر چند به صورت از نسل ابراهیم خلیل و از نتاج ذبیح جلیل اسماعیل بود، معنی به موجب آن که قدم

ص: ۱۴۱

قریش در پیشگاه الهی پیشتر و سابقه معرفت جانش در پایگاه ربوبی بیشتر بود که او به روحانیت خلق اول بود و به حکمت روح اعظم و به شریعت صاحب شرع افخم و به رسالت دارای نبوت آخر و از دیگران اجل و اکرم، به حکم تعاقب زمان در این جهان تأسی به صراط مستقیم و شرع قویم ابراهیم داشت که ابراهیم به تنهایی امتی بود، قانت و آیین او محض راهنمایی ملتی بود ویژه آداب توحید و یکتا پرستی و در ارائه طریق حق شناسی بر جاده صواب کامل، ثابت.

چه، همه هر چه داشتند و به هر جا از رونق دین و برای ارشاد خلق علم نبوت افراشتند، جمله را از حقیقت روحانیت احمدی و به مقتضای برخورداری از افضال جامعیت محمّدی داشتند و بدین داشت و دریافت مشعوف و مفتخر بودند و تا در این خاکدان بودند و تا در روضه جاودان باشند مسرور باشند و دلخوش می ساختند که:

كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ. (۱)

من نبی بودم در حالی که آدم در بین آب و گل بود.

در بی نشانی نشان اوست و

نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ. (۲)

ما [پیغمبر خاتم] آخرین رسول خداییم و [در حقیقت] سابق بر همه انبیا.

در عین عیانی بیان او . چه، به حقیقت اول بود و به صورت آخر، که علت غایی در رشته علل چنین افتاده و

أَوَّلُ الْفِكْرِ در مرحله اندیشه، اندر مقام کار به گونه

آخِرُ الْعَمَلِ راست آماده.

این بود پُر نمود و این حاصل جودِ خلاق وجود است که مرا در عین نبوت،

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۴/۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱.

۲- (۲) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۶۹/۳؛ [۲] كشف الغمه: ۱۱/۱. [۳]

ابوت می دهد و با آن که آدم را پور پاکم و آن صدف شایسته را مروارید تابناکم، به کمال ولایت و حقیقت نبوت در قائمه پایه هستی از سابقه مایه حق پرستی من چندان طول و تفصیل حکایت هاست که در این مطلع، به حقیقت آدم را پدر باشم و جان ابراهیم را پناهی اعظم.

بلی او به حقیقت «أبو ابراهیم» بود و ابوت جمله معانی و حقایق و فیض بخشی از سر چشمه جمیع معارف و دقایق حضرتش را مسلم بود و محقق از نخست. پس از ایجاد ربّ جلیل سایر خلق را، اصل وجود بود و غیر و فرع او بود، دیگر موجودات به تمامی و هر نمودی که هر گاه و هر جای باشد و بود، همه نورها پرتو نور او بود و جمیع حرکات شوق آمیز که در نشأه هستی اینچنین دل انگیز به حصول آمده حاصلی از بانگ جان بخش پرشور او .

مبین ملت توحید بود و مخصوص حقیقت تأیید. مشیت ازلی به حکمت لم یزلی خواسته بود تا آن نوحاسته مشهد انس الهی با جام لبالب از فیض های جان بخش نامتناهی از سر پرده خلوت غیب در حد کمال عاری از هر نقص و خالی از هر عیب، گام عنایت بیرون نهد به دلداری رهسپاران خسته و قدم رحمت به این سمت گذارد به تیمارداری جان های دل به خدا بسته.

کنیه ابوالسبتین

«ابوالسبتین» نیز کنیت دیگر اوست که حسنین او را نوادگانی بودند عزیز و ارجمند و فرزندان مهربان و دلبنده، اجاق خانواده اش به آنان گرمی داشت و تنور شرعش از ایشان فروزندگی، دو شاخسار اصلی کهن درخت جانش بودند و در این جهان و جهان دیگر مایه آسایش روح و آرامش روانش که به مشام سر جان عارف معارف جانان بوی خداوند رحمان از آن دو سید بهستی جوانان و از آن دو پیشوای اهل ایمان همی شنید، شرعش بدیشان محکم بود و آیینش به حفظشان مستحکم.

محمّد صلی الله علیه و آله پدر اینان بود و اصل استوار این دو شاخسار طوبی نشانِ روضهٔ جنان، دو شاخساری که شجرهٔ ولایت را اصل بودند و بیان احکام راستین آیین اسلام را فصل الخطاب و قول فصل که اصل ایشان ثابت است و دائم و فرعشان در سمای هدایت سر برکشیده و قائم که قوام حقیقت و بنیاد معرفت به استحکام این استوار بنیان و قیام این شجرهٔ ثمربخش گلستانِ جان وابسته است.

کنیهٔ ابوالارامل و أبوالمساکین

«أبو الأرامل» و «أبوالمساکین» هم حضرتش را کنیه‌هایی مناسب و نیک بوده اند که صفوت آدمیان بود و رحمت حق بر جمیع عالمیان. دلش از عاطفت و محبت چشمه‌ای جوشان بود و جانش از مرحمت و فتوت بحری مواج و خروشان، هر جا یتیمی بود او پدرش بود و هر جا مسکینی بود او به یاریش دست دراز می‌کرد و به کمکش گام جوانمردی پیش می‌نهاد و او را رعایت و سرپرستی می‌فرمود.

بیه گان از برکت رحمتش درد بینوایی از یاد بردند و بینوایان از کمال عنایتش رنج ناداری بر طاق نسیان سپردند. از آن که خدا را می‌خواست و جز خدا نمی‌خواست، خلق جهان را که نهال باغ خدایند از حاقّ دل دوست می‌داشت، به تمام مقدور به مراقبت حالشان می‌پرداخت. به خرمی خلق خرم بود و از رنج و ناراحتی مردم از غایت همدلی دژم (۱) و درهم!

باغبانی بود دانا و مهربان و زبردست و کاردان، به باغبانی روضهٔ گیتی آمده، هر جا شاخساری می‌شکست و هر جا برگگی از بی آب و برگگی زرد می‌گشت و بی بر و بار می‌ماند، آب اندوه که در صاف محبت و لؤلؤ لالای مرحمت بود بر رخسار حق نمودش که آینهٔ تمام نمای صفات ذات بی چون است جاری می‌گشت، سرشک غم از دیدهٔ حق بین فرو می‌بارید و اعانت بیچارگان و همراهی نیازمندان را بر هر

ص: ۱۴۴

کاری می‌گزید چه، او به همین مهم بر این خاکدان غبار آلود قدم نهاده بود؛ آمده بود تا عالمیان را هشدار دهد و آدمیان را بیدار کند که هان! همگنان را باشید و به هوش باشید تا در کمال هوشمندی حتی به سهو نیز دلی نخرشید!

این روش و طریقت محمد صلی الله علیه و آله و آیین و شریعت محمدی است که مسلمان خالص با خلوص تام و اخلاص تمام، روی به سوی حق کند و نقد جان به درگاه دوست نثار دارد و با خلق خدا به احسان رفتار نماید.

پیوسته دستش به کار باشد و از حاصل کار، همگنان را مدد کار و دلش با یار و شیفته جمال و جلال حضرت دلدار

جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ .

اسلام را حقیقت این است و جز این نیست که مسلمان خدا را خالصانه پرستد و از خلق خدا به اندازه ای که توان دارد سرپرستی نماید که خلاصه دین حق، حق پرستی و نوع دوستی است.

نام محمد

نامش «محمد صلی الله علیه و آله» بود که به اعتقاد ما جماعت مسلمین، پس از اسماء الله تعالی آن فرخنده نام والا، از جمیع اسامی افضل است و برتر و پسندیده تر است و ستوده تر.

نامی که کاشف از اوصاف حمیده آن حضرت اقدس سامی است و حاوی محامد صفات و مناقب اخلاق آن خجسته ذات گرامی.

لفظ محمد صلی الله علیه و آله به معنی «ستوده» است آنهم با مبالغه ای تمام و تشریفی بسیار و تعظیمی تام، این است که در بین آحاد بشر از کلمه «محمد» بسی بیش از «محمود» ستودگی مسّی و آراستگی آن که موسوم است بدین اسم اعزّ اعلیٰ مستفاد می‌گردد.

گرامی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که محمد مصطفی است، از لحاظ صفات کمال نوع

انسان و هم در میان برگزیدگان عالمیان به تمامی در طریق اعتدال از همگان پیش تر بود و در منزل کمال واجد منزلت بیشتر که او را عقل و غضب و شهوت به موجب عطاء موهبت معتدل گشته و اصول اخلاق حسنه و ارکان حسنات کامله که عدالت و حکمت و شجاعت و عفت بود، حضرتش را حاصل آمده فروع این اصول وجود شریفش را میسر گشته بود.

لذا اندیشه اش در نهایت استحکام برقرار، عفتش همچون سخاوت مستقر و پایدار و شجاعتش چندانکه از عدالتش انتظار است، ثمربخش بود و پر بار.

هر کس به هر میزان بدین صفات پسندیده و خصال حمیده که اساس حُسن اخلاق بر آنها استوار است تحقق یابد، به همان اندازه محمود و معظم است و ستوده و مکرم.

و نیک هویداست که چون آخرین رسول خدا را این مکارم والا- و این مناقب علیا، بیش از همه دست داده و پیش از همه حاصل آمده بود، لاجرم حظ او از تجلیل و تکریم بیشتر و حصیه او از ستایش و تعظیم وافرتر است، به ویژه که افزوده بر این همه، از جمیع خلق به حق نزدیکتر بود و قدم همتش در خلوت سرای دوست از جمله جهانیان پیش تر.

حیب خدا بود و مصطفی و باز پسین پیام آور مقتدا، لذا ستوده تر از همه عالمیان اوست و خجسته تر از تمام آفریدگان آن گزیده ذات والا صفات نیکوست.

صدر ممکنات است و حضرت واجب تعالی را مجلای تجلیات ذات. چراغ جهان است و رحمت آشکار و نهان. به ظهور و بطون جان عالم است و فخر آغاز و انجام آدم و بنی آدم. رسول بازپسین است و از میان پیامبران گزین و بهین. به کفایت خواجه حق است و به حقیقت بنده حق. سالار انبیا است و مولای اولیا. دلش غیب یزدان است و آب و گلش منشأ آب حیوان. در همه اعصار مرد یگانه است و در جمیع عوالم جوانمرد جاودانه. تحفه خلقت است و زبده فطرت. در مُلک ملکوت

متفرد است و به عزّ جبروت متوحد. آموزگار دبستان وجود است و شاهد برهان مشهود. عقل کلّ است و هادی سبل.

ولی به هوش باش که این جمله، ستایش مصطفی را سخت اندک است و به حکم قلّت و نقصان نیک ناروا. چه کنم که عبارت برای تعبیر از حضرت او تنگ است و لفظ از جهت ابراز معنی سراسر عنایت او نارسا! چه، بدان سان که بحر قلزم (۱) اندر ظرف ناید، حقایق هم جمله اندر حرف ناید.

چون زخم دم کآتش دل تیز شد شیر هجر آشفته و خونریز شد

آن که او هشیار خود تند است و مست چون بود چون او قدح گیرد به دست

شیر مستی کز صفت بیرون بود از بسیط مرغزار افزون بود

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

حرف چه بود تا تواندیشی از آن صوت چه بود خار دیوار رزان

حرف و صوت و گفت را بر هم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم

(مولوی)

نام احمد

نام دیگرش «احمد» بود که دولتش مخلص است و حضرتش از حضرت بیچون و چند حق تا به آفاق ابد مؤید.

در کتابت احمد را با احد یک میم فرق است و بدان نظم عبارت که عارف شبستر گفت: «جهانی اندر این یک میم غرق است».

به عنایت احمد صلی الله علیه و آله نایب حق است و در مقام نیابت کارساز این کارگاه به طور مطلق.

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - قلزم: نام شهری است نزدیک کوه طور و بحر قلزم: بحر احمر (دریای سرخ) را گویند؛ محل غرق فرعون.

علی الاطلاق در میان آدمیان ستایش درخور او بود و هم از این روی نامش محمد صلی الله علیه و آله بود و در مقام نسبت با سایر برگزیدگان اعم از اصفیای روحانی و انبیای ربّانی بدان لحاظ که از همه برتر بود و از جملگی ستوده تر به نام «احمد» موسوم گشت. و بدین سبب که در ملکوتِ اعلیٰ مقام اهل صفوت و روحانیت است بر وجهی که آگاهان و مقربان بارگاه اقدس والا- اظهار داشته اند، پیامبر اسلام را نام مقدّس در این جهان که عالم مُلک است و نشأه ناسوت «محمّد» است و در جهان دیگر که عالم قدس است و نشأه ملکوت، «احمد صلی الله علیه و آله».

از این روی آن کس که به دنبال آن نبی بزرگوار و حبیب دلجوی گام در صراط مستقیم توحید نهاد و در تبعیت از احکام سعادت آیین خجسته دین او دادِ اطاعت داد، او نیز به اندازه خویش ستوده خصال گشت و در حدّ خود از شرف نفس و کمال معنی بهره ور آمد. چه:

رهروان را ز احمد مختار آن که دی نار بُد شد دین دار

تا بنگشاد لعل او کان را سمعها شمعدان نشد جان را

چون ز جهّال رخ نهان کردی خانه بر خود چو بوستان کردی

چون شدی تنگدل ز اهل مجاز به تماشا شدی به باغ نماز

چون ز اشغال خلق درماندی به ارحنا ، بلال را خواندی

کای بلال اسب دولتم زین کن خاک بر فرق آن کن و این کن

(سنایی غزنوی)

لقب عاقب

رسول اکرم صلی الله علیه و آله را عناوین و القاب متعدّد است که جملگی در بیان مکارم صفات و مناقب ملکات آن ستوده خوی خجسته خصال بر حضرتش اطلاق گشته و در

ستایش جنابش مذکور آمده اند.

از آن میان یکی «عاقب» است و هم بدین مقصود است «مقفی» بدان معنی که وی از پی سایر پیامبران به رسالت مبعوث گشت و به ارشاد جمیع خلق مأمور؛ دیگران جلو آمدند موکبش را به جلوداری و او از عقب آمد عاقبه آفریدگان را به یاوری و یاری.

بعد از او کس را دعوی نبوت نسزد که این طومار با بعثت وی بسته گشته و این کتاب با نزول آخرین کتاب الهی بر دل بینایش به آخر رسیده و فرو بسته است.

لقب خاتم و فاتح

دیگر آن که او «خاتم» بود بر انبیای سلف و «فاتح» بود بر اولیای خلف بدین بیان که گذشت و به همین توصیف که ذکر آن رفت. نبوتش تام بود و رسالتش در کمال تمام، لاجرم اساس آیینش متممی نمی جست و اصل دینش مکملی نمی خواست و همین بود سرّ خاتمیت او .

شخصاً به فرمان حقّ این حقیقت را آشکار ساخت و

لا نَبِيَّ بَعْدِي. (۱)

فرمود. خدایش در قرآن کریم بدین منصب عظیم ستود و مردمان را بدین راز مهمّ راه نمود، که در آیه چهارم از سوره احزاب (۲) از حضرت ذی رفعت وی، به عنوان «خاتم النبیین» یاد فرمود.

ص: ۱۴۹

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۳۷/۲۸، باب ۷، حدیث ۳۴۹۰۰؛ من لا یحضره الفقیه: ۱۶۳/۴، حدیث ۵۳۷۰.

۲- (۲) - «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است؛ و خدا به هر چیزی داناست. احزاب (۳۳) : ۴۰. [۱]

«حاشر» بود که حشر عالمیان به تمامی، بر دو قدم گرامی اوست. از میان بنی نوع انسان و دیگر جهانیان هر که را به سروری سری است، سر بر پای او دارد و بدین پایگاه فخرها می نماید که ملاک سروری چاکری اوست. و چون سروران راستین در پیشگاه آن پیمبر باز پسین بدین مایه از خاکساری اند و افتادگی، تو ای بینای حقیقت، آیین خود به حقیقت بشناس و ببین که سایرین در این درگاه حقّ مبین از کدامین در اذن دخول دارند و به چه نحو شرف قبول؟

تا آمد نصرت حقّ آمد و محض نشر معارف توحید. و بدینگونه بود که بت پرستی را از روی زمین محو کرد.

لقب ماحی

دل آن کس که دعوتش را شنید و صحت کلامش را به میزان عقل صافی خدا داد سنجید، به برکت هدایتش از چنگال شیطان رجیم و نفس پلید رهید و به درگاه معرفت الهی رسید و در ریاض دلگشای حقّ شناسی خرامید. پس او «ماحی» بود ماحی باطل و محو کننده شرک. لذا عنوان ختم نبوت همی بر او زبید و نام های «عاقب» و «خاتم» و «حاشر» و «ماحی» تنها بر او سزد که جانِ تنها فدای تنش باد و وصل جانانه بی همتا بهره جان پاک روشنش.

در رسالت تمام بود تمام در کرامت امام بود امام

چمنی با کمال بی شرکی شجری پر ز برگ بی برگی

روی او خوب و رأی او ثاقب از لش خوانده حاشر و عاقب

صحن او شرع و عقل او صاحی خوانده محیی اعظمش ماحی

(سنایی غزنوی)

پیشوای بزرگوار ما خاتم النبیین - فداه أرواح العالمین - از آن روی که از نژاد عرب بود «عربی»؛ از آن جهت که مولد و منشأش مکه بود «مکی»؛ بدین سبب که مکه را نیز کلئیه اراضی جنوب غربی حجاز را که مکه هم در جزء آن واقع است تهامه می نامند «تهامی»؛ بدان جهت که آن سرزمین مقدس را از این روی که ریگزاری گسترده و مسیلی بس وسیع است به ملاحظه اصل لغت بَطْحَا و اِبْطَحْ خوانده اند «ابطحی»؛ چون هجرتگاه و مدفن والا پایگاهش در یثرب است که بعد از هجرت به مدینه النبوی و مدینه الرسول و علی الاطلاق به عنوان مدینه نامبردار آمده «یثربی» و «مدنی»؛ بدان لحاظ که نسبش به نضر بن کنانه می رسد که به قریش ملقب و مشتهر است «قرشی»؛ از آن که نیای بزرگش هاشم بود «هاشمی»؛ بدین موجب که جد بزرگوارش عبدالمطلب است «مطلبی» و چون مادر عالی قدرش دختر وهب بن عبدمناف بن زهره می باشد «زهری» خوانده شد.

پیامبر عالی مقدار و پیشوای بزرگوار ما محمد صلی الله علیه و آله مصطفی بود از همه حیث و به همه روی؛ در صفات کمال منزه از نقص و عیب و در امر ربّ متعال مصفیّ از شک و ریب، گزین خلق و گزیده حق، پیوسته در میان مردمان خالص بود و با پروردگار جهان آشکار و نهان؛ به همه وقت و در همه حال مخلص؛ از این روی حتی پیش از بعثت و دعوت نیز در شهر و دیار خویش و در بین بیگانه و آشنا به عنوان «امین» نامبردار گشت و موصوف و بدین وصف شریف مشهور و معروف؛ امین بود برای اموال و اسرار و اعراض مردم.

مصطفی صلی الله علیه و آله را خدا فرستاد تا مردمان راه او گیرند و حکم او پذیرند، پی او سپارند و در طریقت شریعتش پای عزم جزم و به همت مردانه استوار دارند تا راه به معنی برند و رها از صورت، هم به دوران زندگی دنیوی به حیات معنوی فائز گردند.

ظاهر و باطن به حقیقت آراست و درون و برون از غیر حق پیراسته، به هیکل مقدّس انسان کامل و در هیئت قدس کمال انسانیّت.

مصطفی صلی الله علیه و آله چنین بود و بدین آوازه صادقانه در عالم بی کرانه، هم در ناسوت گذران شهیر، و هم در ملکوت جاودان، صیت صفاتش منتشر و فرمان اصطفایش چنانکه در هر جان مخلّد از آن بانگ سرمد صدایی است پی گیر و مؤبّد.

تا به حشر ای دل ارثنا گفتی همه گفتی چو مصطفی گفتی

صیت صوتش برفته در عالم نه پَرش بوده در روش نه قدم

وصف این حال مصطفی دارد بوی خوش بال و پر کجا دارد

صاد و دال آب داد صادق را عین و شین عشوه داد عاشق را

مایه و سایه زمین او بود گوهر شب چراغ دین او بود

مفخر جمله انبیا او بود خسرو میر مرتضی او بود

(سنایی غزنوی)

نبی توبه، نبی رحمت

«نبی توبه» بود و خود در تذکار مراتب خویش از این منزلت یاد می فرمود. از غایت اعتدال که دین او راست، و از نهایت لطف و افضال که پروردگار معین او راست، به یمن احسان الهی و به طفیل رحمتش با آن پیک پاکیزه خصال مسعود و مخصوص به عنایات نامتناهی، در آیین مقدّس اسلام این مهلت موجود است و این فرصت مقدور که اگر مسلمانی از راه صلاح فرو افتاد و به لغزش گرفتار ماند، چون به خود آید و اوقات گناه آلود گذشته را با توبه و انابه از آنچه رفته تدارک نماید خدای را توّاب و رحیم یابد و غفّار و کریم؛ و این همه به میمنت مرحمت نبوی فراهم است که رحمت خاصّیش حاصل بود و کرامت مخصوصش عاید، چه وی «نبی رحمت» بود و از جانب پروردگار مسندنشین سریر عزّت و ویژه تاج کرامت بلکه از غایت

ص: ۱۵۲

رحمت حقّ خود رحمتی بود کامل و عنایتی شامل مرجمیع جهانیان را و جمله عالمیان را.

خدایش به صراحت تمام او را

«رحمه للعالمین» خوانده و بر مقدم لیاقتش که از گنجینه موهبت فراهم آمده هزاران درّ خوشاب و لآلی شاهوار از تکریم و آفرین افشانده و از مقام رفیع فرمانِ منیع صادر گشته که:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

او همه را آمد با رحمت بسیار از لوازم سعادت و نعمت بی شمار از مواهب عنایت، اما از کوردلان کج فهم و بی حاصلان کم حظ بسی بودند و بسیار باشند که به سوء اختیار خویش از او نصیبی نبرده اند و بهره ای نیافته اند.

در حالی که به تأکید عقل فرض عین است جان همگان را و به ویژه رنج آلودگان درد هوا و زمین گیران بستر هوس را که از طیب جان ها و توان بخش ایمان ها مدد جویند و به امداد حضرتش از قید وساوس شیطانی و هواجس نفسانی رها شوند و طریق نجات پویند.

چون تو بیماری از هوا و هوس رحمه العالمین طیب تو بس

هر که را از کمال مایه بود خرد مصطفاش دایه بود

گر ندانید ای هوا کوشان بشنوید این سخن ز خاموشان

تا بگویند بر زبان خرد هر که دل داد دین او بخرد

(سنایی غزنوی)

ص: ۱۵۳

«در قرآن آمده است که او «عبدالله» بود، چه تا مرتبه عبودیت تحصیل نشود معرفت به مقام اقدس ربوبیت حاصل نگردد، این به آن بسته است و آن بدین پیوسته.

باید خودی ها پایان گیرد و خودبینی ها رنگ بی رنگی محو پذیرد، افق وجود از هر چه به گونه موجود می نماید پاک و مصفی گردد تا آفتاب درخشان وجود حقیقی روی نماید و چهره تابان شمس هستی طالع آید.

«حق» بود و «صدق» و «برهان» بود و «ذکر» که به حقیقت حق و موهبت مطلق گزین گشته و از جانب حضرت اقدس پروردگار برای هدایت اهل عالم در هر جای به هر روزگار آمده بود، تا جملگی را تذکر دهد که دنیا گذران است و آخرت جاودان؛ لذا خردمندان را وظیفه جان آگاه، آن که از این سرای ناپایدار بهره ای حاصل آورند که در آشیانه جاودانه شان به کار آید و در آن عالم بی منتهی نهایت راحت را موجب گردد.

«فضل خدا» بود و «مُرْسَلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، «وَلِيُّ حَقٍّ» بود و «نبی کردگار» به مقتضای عطای سبق، حمد خدا را «مَسْبُوحٌ» بود و قدر حق تعالی را «مصلی».

به آفریدگار و شریعت او «مؤمن» بود و به انبیای سلف و آثار راستین ایشان «مصدق»، نعمت پروردگار را حق گزار بود و «محدث» و احکام اسلام و ارکان ایمان را «صادع» (۱) و «مبلغ».

«منصور» و «مؤید» بود و به حسن برتر و هدایت والا از جانب حضرت اقدس مولا «مسدد».

«نعمت خداوند کریم» بود و نسبت به مؤمنان «رئوف» و «رحیم»، «صبح

ص: ۱۵۴

سعادت» بود و «فجر صادق»، «شمس عنایت» بود و «آفتاب طالع»، هدایت را «سراج منیر» بود و دین و ملت را «مصباح فروزان» بی نظیر.

برگزیده حق بود و «مجتبی»، رهنمای خلق بود و «مقتدی»، بر کشیده پروردگار بود و «مرتضی»، صفا یافته از درگاه کردگار بود و «مصطفی».

«عالم» بود به علم لدنی و «حاکم» به حکم ربّانی، نعمت الهی را «شاکر» بود و در آنچه پیش می آمد «صابر» و خدا را از دل و جان پیوسته و در همه حال «ذاکر»، به رضای خدا «راضی» بود و در میان آفریدگان حقّ به عدل مطلق «قاضی»، به اذن الله «داعی» بود و خلق را بدان جناب یکتای بی همتا «هادی»، آیات بینات قرآن را به فرمان خداوند مستعان «قاری» بود.

احکام دین مبین و ارکان اخلاق متین را از کلمات مبارک فرقان بر عالمیان «تالی»، شبانگاه به عبادت خدای تعالی «متهدّید» بود و به شبان و روزان بر آن مولای اعلی «متوکل».

«منادی توحید» بود و سعادت، «آمر» اهل و خاندان و امت و آدمیان، بدانچه مایه صلاح و فلاح است و سرمایه اعتلا و عظمت.

«مستقیم» بود و در راه راست شرع قویم و «معصوم» بود به احسان خداوند کریم.

«قانع» و «قانت» و «خاشع» بود و «صادق» و «خاضع» و «عابد» و «ساجد» و «شاهد» و «مجاهد».

تا در این سرا بود دمی از جهاد در راه خدا نیاسود و پیوسته همی «رائد» (۱) آدمیان بود و «شاهد» بر عالمیان، بر هدایت اهل ایمان و ارشاد هدایت پذیران «حریص» بود و بر آن جمله «شهید».

«بشیر مبین» بود و «نذیر امین»، جهانیان را به رحمت بی نهایت پروردگار بشارت می داد و از تجاوز از حقّ و انحراف از حدود باز می داشت. به احسان الهی

ص: ۱۵۵

می بخشود و به سخط آن حضرت در صورت آرایش به ناپرهیزکاری و تباهی انداز می نمود که «مبشّر» بود و «منذر».

معتدلی کامل بود و پیشوایی عادل، طالب حقّ بود و هادی به جانب آن حقیقت مطلق و چنین بود که خدایش «طه» خواند.

سید اولین و آخرین بود و سالار انبیا و مرسلین و همین بود که خدای جهان با آن برگزیده دل ها و جان جهان به عنوان «یس» سخن راند و او را بدین اسم مسعود و لقب مبارک خواند.» (۱) فیضی ، بزرگترین شاعر سده دهم در سرزمین هند چه نیکو سروده.

ای روی تو آفتاب خاور وز نور رُخت جهان منور

از چشم تو فتنه هاست ظاهر در لعل تو لطف هاست مضمّر

در آتش و آبم از تو ، زان رو دارم لب خشک و دیده تر

بزدای ز شام هجر ظلمت ای زهره جبین ماه پیکر

بگذار که دامنّت بگیرم سر در قدمت نهم بمیرم

(فیضی هندی)

عهد شیرخوارگی و کودکی

اشاره

« پس از ولادت آن بزرگوار که تجلی گاه اوصاف جمال و جلال بود، سر پرست دلسوز و بزرگوارش عبدالمطلب به دختران خود عاتکه و صفیه فرمود:

برای او دایه ای تفحص کنید. زنان شیر ده بنی هاشم را خواستند ولی آن حضرت سینّه هیچ یک را نپذیرفت.

عبدالمطلب غمگین و ناراحت از خانه بیرون آمد و به نزد کعبه رفت و با دنیایی

ص: ۱۵۶

از اندوه و غم در پناه کعبه نشست.

در این وقت پیرمردی از قریش که او را عقیل بن ابی وقاص می گفتند با عبدالمطلب برخورد کرد و از وی سبب اندوه و غصه اش را پرسید، عبدالمطلب گفت: ای شیخ قریش! اضطراب و ناراحتی من از این است که فرزند زاده من که تازه به دنیا آمده سینه هیچ زن شیر دهی را نمی گیرد، بدین سبب خوردن و آشامیدن بر من گوارا نیست و در چاره کار خود حیران مانده ام. عقیل گفت: ای ابوالحارث! من در میان صنایع قریش زنی گمان دارم که از عنایت عقل و فصاحت و صباحت و رفعت و حسب و شرافت نسب نمونه ندارد و او «حلیمه» دختر عبدالله بن حارث است.

عبدالمطلب چون اوصاف حلیمه را شنید او را پسندید و غلامی از غلامان خود را به سوی قبیله بنی سعد بن بکر که در شش فرسخی مکه بودند فرستاد و گفت: به زودی عبدالله بن الحارث عدوی را نزد من حاضر کن.

غلام در اندک زمانی عبدالله بن الحارث را به نزد عبدالمطلب آورد، در حالی که اکابر قریش چون پروانه گرد شمع وجود او جمع بودند. چون نظر عبدالمطلب بر وی افتاد به استقبال او برخاست و وی را در بر گرفت و در پهلویش خویش نشانید و گفت: ای عبدالله! تو را برای این طلبیده ام که اگر مصلحت بدانی دختری را برای شیر دادن به فرزند زاده ام محمد حاضر سازی، که اگر شیر او را قبول کند تو را و عشیره ات را توانگر کنم.

عبدالله از شنیدن این خبر مسرت انگیز و مزده همایون بسی شاد شد و به سوی قبیله خود باز گشت و حلیمه را به آن خبر بهشتی بشارت داد.

حلیمه غسل کرد و به انواع طیب خود را معطر ساخت و جامه های نو پوشید و با پدر خود عبدالله و شوهرش بکر بن سعد به خدمت عبدالمطلب شتافتند.

چون محمد را به دامن گرفت سینه چپ خود را نزدیک دهان آن حضرت برد،

چرا که طرف راست سالیان درازی بود خشک شده بود، ولی آن جناب به سینه چپ ابدأ التفات فرمود، بلکه تمایل به طرف راست داشت، حلیمه در گذاشتن طرف چپ به دهان حضرت مبالغه می نمود، ولی حضرت به طرف راست میل می فرمود، عاقبت از روی ناچاری طرف راست را به دهان حضرت گذاشت و گفت:

عزیز جانم! دهان بر آن قسمت سینه بگذار و ببین خشک است.

چون محمد صلی الله علیه و آله دهان بر آن قسمت گذاشت از برکت دهان مبارکش، چنان شیر جاری شد که از کنار دهان حضرت می ریخت. حلیمه و دیگران سخت متعجب شدند.

آن زن با کرامت گفت: ای فرزند من! امر تو بسی عجیب است. به حق خدای جهان سوگند می خورم که دوازده طفل از پستان چپ من تغذیه کرده اند و قطره ای شیر از طرف راست من ندیدند!!

عبدالمطلب فوق العاده شاد شد، به حلیمه فرمود: اگر نزد ما بمانی خانه ای با ماهی هزار درهم و یک دست جامه رومی و روزی ده من نان و گوشت به تو عطا می کنم، ولی حلیمه از پذیرفتن خواسته جَدّ محمد عذر خواهی کرد.

عبدالمطلب فرمود: ای حلیمه! اکنون که می خواهی به محلّ زندگی خود برگردی، فرزندم را به دو شرط به تو می سپارم:

اول آن که: در تعظیم و اکرام او تقصیر نمایی و پیوسته از این گوهر یکتا مواظبت نمایی. حلیمه گفت: به پروردگار جهان سوگند که از وقتی نظرم بر او افتاد، محبت وی چندان در قلبم جای کرده که در اکرام او محتاج به سفارش نیستم.

دوم آن که: هر جمعه او را نزد من آوری که من تاب مفارقت و هجران او را ندارم. [\(۱\)](#)

ص: ۱۵۸

گرچه از بهر کسی جان نتوان داد ز دست چیست جان کز پی جانان نتوان داد ز دست

ای گلستان وفا خار جفا لازم توست از پی خار، گلستان نتوان داد ز دست

همچو تو دوست مرا دست به دشواری داد چون به دست آمدی آسان نتوان داد ز دست

گرچه آن زلف پریشانی دلراست سبب آن سر زلف پریشان نتوان داد ز دست

دی یکی گفت برو ترکِ غمِ عشق بگو به چنان وسوسه ایمان نتوان داد ز دست

(سیف فرغانی)

قدوم شیرخواره و نزول برکات بر آل سعد

« اعراب بادیه نشین و قبیله بنی سعد درست به خاطر دارند که دو سه سال آزرگار برکت آسمان ها از اراضی ایشان برداشته شده بود و چیزی نمانده بود که یکباره گوسفندان و شترانشان از گرسنگی و تشنگی جان بدهند، به خصوص بر قبیله بنی سعد خیلی سخت می گذشت، نه در زمین گیاه سبزی دیده می شد که چهارپایانشان دندان به آن گیاه بزنند و نه از آسمان بارانی فرو می ریخت که در غدیرهایشان برای روزهای تشنگی ذخیره ای بماند.

امّا در آن روز که حلیمه سعدیه قناده محمد صلی الله علیه و آله را در آغوش کشید و پا به قبیله گذاشت، ناگهان روز و روزگار عوض شد.

ابرها نابهنگام بهم پیوستند و باران بی دریغ خود را بر سر آل سعد فرو ریختند، زمین ها با وضع حیرت انگیزی سبز شدند، پستان گوسفندان از شیر لبریز شد؛ نه

تنها بنی سعد از آن قحط و غلا نجات یافتند، بلکه از برکت وجود این کودک شیرخوار، عشایر آن سرزمین همگی به رفاه و آسایش رسیدند، فقیرترین قبایل عرب در ردیف غنی ترین قبایل قرار گرفت.

از نظر رشد و نمو، برنامه ای خارق العاده داشت. درست آن طفل یک شبه که می گویند ره صد ساله می رود. این نازنین کودک بود.

وقتی به سنّ چهار سالگی رسید توانست با برادر رضاعی خود ضمّره همراه گوسفندان به صحرا برود، وی از کار چوپانی لذّت بسیاری می برد.

پیامبران پیشین همچین بودند، هر کدام چندی به چوپانی و رعایت گوسفندان می گذرانیدند، مثل این که رعایت و نگهداری و هدایت حیوان ناطق را باید در کنار حیوان صامت تمرین کرد.

در میان انبیا آنان را که می شناسیم، ابراهیم خلیل، پسرانش اسحاق و اسماعیل، موسای کلیم و عیسیای مسیح علیهم السلام هر کدام مدتی در رخت شبانی به سر بردند، تا جامه نبوت به بر کردند و مسؤولیت ارشاد و هدایت بشر را به عهده گرفتند.

قبیله بنی سعد عموماً و حلیمه سعدیه خصوصاً، در زندگی این کودک هاشمی عجایی می دیدند که برایشان شگفت انگیز بود.

مثلاً رشد غیر عادی، سخنان چندین بار بزرگتر و درشتتر از سنّ و سالش، سکونش، سکوت های ملکوتی و آسمانی و معنی دارش!

در نخستین روزی که می خواست با برادرش ضمّره به صحرا برود حلیمه دستش را گرفت و به خیمه اش برد و موهای سیاه و مجعّدهش را شانه کرد و به چشمان جذّابش سرمه کشید و بعد یک گردنبند که از چند مهره منقوش تشکیل می یافت به گردنش انداخت.

محمّد نگاهی به این مهره ها انداخت و با لحن شیرینی پرسید: این چیست؟

- این حرز است، این طلسم است.

- فایده اش چیست؟

- فایده اش این است که به گردن هر کس باشد، از شرّ جنّ و انس در امان است.

خنده کنان با تکان دست، گردنبنده را پاره کرد و با همان شیرینی گفتارش گفت:

من کسی را دارم که از تمام شرها و بدیها حفظ می کند، من حاجتی به این گردنبنده ندارم. «(۱) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى *
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى » (۲)

آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟ * و تو را بدون شریعت نیافت، پس به شریعت هدایت کرد؟ * و تو را تهیدست نیافت، پس بی نیاز ساخت؟

حلیمه سعیدیّه نزدیک به دو سال به آن حضرت شیر داد و قریب به پنج سال از آن حضرت نگهداری کرد و در پرورش او کوشید، سپس وی را به دامان آمنه و آغوش عبدالمطلب برگرداند.

از روزی که آمنه بزرگوار شوهر با کرامتش عبدالله را از دست داد، همواره به دنبال فرصت بود تا به مدینه رفته و آرامگاه شوهرش را زیارت کند و در عین حال دیداری هم با خویشان خود در آن منطقه داشته باشد.

با محمد صلی الله علیه و آله و زن مهربانی به نام امّ ایمن به سوی مدینه بار سفر بست. مدت یک ماه در آن شهر ماند، علاوه بر زیارت قبر شوهرش به دیدار خویشان خود هم توفیق یافت. ولی این سفر برای محمد همراه با سخت ترین تألمات قلبی بود؛ زیرا در آن یک ماه مرتب دیده پاکش به خانه ای می افتاد که پدر مهربانش در آن جا به وقت جوانی چشم از دنیا بسته بود. هنوز در غم و اندوه جانکاهش به سر می برد که

ص: ۱۶۱

۱- (۱) - نخستین معصوم: ۳۴.

۲- (۲) - ضحی (۹۲): ۶-۸. [۱]

حادثه بسیار جانگداز دیگری به او هجوم برد و آن از دست دادن مادر مهربانش به وقت مراجعت به مکه در محلی به نام «أبواء» بود.

ام ایمن آن کودک بی مادر را به سرعت به مکه رساند و تحویل جدّ بزرگوارش عبدالمطلب داد.

هر روز برای بزرگ قریش در کنار کعبه بساطی پهن می کردند، بزرگان قوم و فرزندان عبدالمطلب در کنارش جمع می شدند، هر زمان دیدگانش به محمد می افتاد، فرمان می داد، راه را باز کنند تا محمد به نزدش آمده و پهلویش بنشیند.

هنوز امواج سخت دوری پدر و فراق مادر، قلبش را آزار می داد که برای بار سوم به حادثه سخت و مصیبت جانگدازی دچار شد و آن از دست دادن جدّ بزرگوارش حضرت عبدالمطلب بود. محمد از خانه تا جایی که جدّش را دفن کردند همچون ابر بهار از دیده پرفروغش اشک می ریخت!

سرپرستی ابوطالب از پیامبر

«عبدالمطلب به وقت مرگ سرپرستی و نگهداری محمد صلی الله علیه و آله را به فرزند برومند و بسیار عزیز و مؤمن خود ابوطالب که با عبدالله پدر رسول خدا، از یک مادر بودند وا گذاشت.

ابوطالب که پدر امیر المؤمنین بود برای پیامبر، پدری مهربان و سرپرستی والا به شمار می آمد. رنجی که ابوطالب به خاطر این برادر زاده عزیز کشید بی نظیر بود.

اگر چه عبدالمطلب بر محمد امین پدری کرد، ولی شرایط محیط در زمان عبدالمطلب صورتی و در زمان ابوطالب صورت دیگری داشت.

عبدالمطلب از نظر مقام سیاسی و اجتماعی خود که همچون پادشاهی بی تاج و تخت بر سرزمین بطحا سلطنت، می کرد خیلی آسان می توانست محمد را از دشمنان حفظ کند، ولی ابوطالب آن قدرها حشمت و جلال ظاهری نداشت که بی

دردسر از این امانت الهی نگاهداری کند.

از طرفی محمّد روز به روز بزرگتر می شد و به همین نسبت دشمنانش بیشتر به قصد جانفش فکر می کردند.

]

سفر با برکت

[

فکر این که مبادا این نازنین وجود از دست برود ابوطالب را سخت ناراحت می داشت، تا آن جا که وقتی به قصد تجارت رو به شام می آورد چاره ای ندید جز آن که برادرزاده عزیزش محمّد را هم با خود به شام ببرد.

این سفر، نخستین تکانی بود که قدرت توحید به بت ها و بت پرستان مکه می داد.

در این سفر اسراری که تا آن روز بر مردم مکه حتی بر ابوطالب یعنی نزدیک ترین و محرم ترین کسان محمّد هم پوشیده بود بیش و کم آشکار شد و مسئولیت نگاهداری آن حضرت را بیش از پیش سنگین ساخت و ابوطالب را به عظمت این مسئولیت آشنایی بیشتری بخشید.

قریش در چهار فصل سال، دو فصل به تجارت می رفت و به فرموده قرآن مجید:

رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ « (۱)»

[و نیز] به سفرهای [تجارتي] زمستانی و [سفرهای تجارتي] تابستانی پیوند و انس دهد [تا در آرامش و امنیت، امر معاششان را تأمین کنند.]

در زمستان محصولات شام را به یمن می برد و در تابستان محصولات یمن را به شام.

این فصل، فصل تابستان آنهم تابستان حجاز بود که کاروان مکه در ریگزارهای

ص: ۱۶۳

بطحا راهپیمایی می کرد، اما از این راهپیمایی تابستانی رنج و عذابی نمی دید؛ زیرا پاره ابری به طور دائم بالای سرش سایبانی داشت.

این چتر شیرگون را دست رحمت و مرحمت حق به خاطر یک نفر فقط نفری که با آن کاروان همسفر بود بر سر کاروانیان افراشته بود. کسی نمی دانست این هوای آتش فشان چرا دیگر گرم نیست، چرا لطف بهاری و نسیم بهشتی دارد؟

سفر کردن در فصل تابستان آنهم تابستان حجاز کار بسیار دشواری است و احياناً خطرناک است. در این فصل سفر کردن بیماری دارد، آفتاب زدگی دارد، مسمومیت دارد و با هزاران رنج و بلاي دیگر هم توأم است.

البته هوای شامات و سوریه در فصل تابستان نه تنها زننده نیست، بلکه همچون هوای ییلاقات بسیار روح افزاست، ولی کاروان قریش تا خودش را از مکه به مرز شام برساند جانش به لب رسیده بود، ولی کاروان قریش در این سفر خیال می کرد که یک باره از سرزمین شام رو به دمشق آورده؛ زیرا چیزی از مشقت ها و عذاب های گذشته را در میان نمی دید.

هیچ کس مریض نمی شد، هیچ کس از شدت گرما نمی نالید. از همه شگفت انگیزتر، شترانی که بار گران به پشت داشتند همه جا مستانه راه می رفتند چنانکه گویی تازه از چراگاه برگشته اند.

یک بازرگان از بنی ثقیف که اسمش جندب بود، چند بار این سخن را تکرار کرد:

چه سفر مبارکی!

محمد صلی الله علیه و آله را در قبیله بنی سعد «مبارک» می نامند؛ زیرا آشکارا احساس کرده بودند که برکت وجودش آل سعد را از روی خاکستر بلند کرده بود و بر توده های زر نشانیده است.

محرمانه چند جفت چشم بر روی محمد خیره شد ولی او مثل همیشه خاموش و غرق در فکرها و اندیشه ها بود. بالأخره به شام رسیدند. آن جا دیگر خاک شامات

و سرزمین درخت و گل و سبزه و صفا بود.

همه خوشحال بودند، همه خندان بودند، شب و روز راه می پیمودند، پیش می رفتند، از شهرهای آباد و دهکده های زیبا و مزرعه های خرم و شاداب می گذشتند.

]

داستان اعجاب انگیز بحیرای راهب

[

کاروان قریش مسیر معین خود را می پیمود تا از دور سایه شهر بُصری با جلال و عظمتش آشکار شد، ولی برای کاروان مکه این دور نما و حتی خود بصری چیزی دیدنی نبود. مصلحت دیدند که در کنار دهکده «بحیرا» یک فرسنگ دور از شهر در همان جا بارانداز کنند.

سال ها بود که در کنار دهکده بحیرا، در پناه صومعه ای دور افتاده پیری روشن ضمیر به عبادت خدا سرگرم بود. این مرد یک روحانی مسیحی بود که نه تنها مردی زاهد و وارسته و از دنیا گریخته بود، بلکه مردی دانشمند و عمیق و هنرمند هم بود.

این مرد از ادیان مختلف، از ملل و نحل، از تحولات اجتماعی خبر داشت، حتی می گفتند که: این راهب نصرانی در سایه ریاضت ها و زحمت هایی که کشیده از گذشته و آینده مردم خبر می داد.

آنچه محقق بود این بود که «سرجیوس» یعنی همین راهب که در کنار دهکده بحیرا صومعه نشین و گوشه گیر، بود هم بسیار پارسا و هم بسیار دانشمند بود.

خدا می داند که در شب گذشته به کجا فکر می کرد و در رؤیای شبانه چه دیده بود و چه شنیده بود؛ زیرا وقتی که به هنگام سحر، سر از بالین برداشت آدمی غیر از آدم دیروزی بود.

مطلقاً فکر می کرد و گاه و بیگاه به در صومعه می آمد و چشم به چشم اندازه های دور می انداخت، مثل این که از مسافری انتظار می کشید، نگاهش به روی جاده پهن

شده بود.

تقریباً روز از نیمه گذشته بود که از انتهای جنوبی جاده، گرد ضعیفی به هوا برخاست، پیدا بود که قافله ای از حجاز به شام می آید، اما سرجیوس راهب، روشنفکر بحیرا، به جای این که زمین را نگاه کند آسمان را نگاه می کرد، چشمش به تماشای یک اعجوبه آسمانی محو شده بود.

قافله دم به دم نزدیکتر می شد و گرد راهش غلیظتر و تیره تر به هوا بر می خاست تا کم کم نزدیک شد و به سمت بارانداز خود که در سبزه زاری دور از جاده قرار داشت پیچید.

نگاه راهب از بالای سر آن کاروان به دنبال آن یک لکه ابر که همه جا سایبان کاروان بود، به سمت راست جاده به همان جا که بارانداز قافله قریش بود چرخ زد.

]

مهمانی بحیرای راهب

[

سرجیوس چنان در این تماشا مست بود که نمی دانست خدمتکارش هم ساعت ها پهلوی وی دم پنجره ایستاده است، در این هنگام چشمش به وی افتاد.

- اوه... تو هستی!

- آری، ای عالی جناب.

- قافله قریش را تماشا کرده ای؟

- قافله بزرگی است.

- لب سرجیوس به سبکی لرزید و گفت:

- آری، خیلی بزرگ، بزرگتر از همیشه.

و پس از لحظه ای مکث گفت:

- از قول من به سادات عرب بگو: که امشب مهمان ما خواهند بود.

خدمتکار صومعه به قافله نزدیک شد و در برابر بازرگانان قریش احترام گذاشت.

سپس پیام راهب را با این بیان به تجار مکه رسانید.

امشب سادات عرب در صومعه مهمان ما هستند.

تا کنون چنین مهمانی سابقه نداشت از سادات عرب!

این بازرگانان که هر کدام بیش از بیست بار از مکه به شام و از شام به مکه رفته بودند، هرگز از دهان کسی به یک چنین عنوان افتخار نیافته بودند.

یعنی چه؟ سادات عرب عنوان کیست؟

آن کبریا و خود پرستی که با خون این نژاد آمیخته است در این هنگام به جوش و جنبش در آمد. هر کدام پیش خود به اعتبار خویش آفرین گفتند و بعد از راهب تشکر کردند و دعوتش را پذیرفتند.

باید دسته جمعی به مهمانی بروند همه و همه؛ زیرا هیچ کس رضا نمی دهد که سید عرب نباشد.

راهب از سادات عرب دعوت کرد و آن کس که به این مهمانی پا نگذارد سید عرب نیست، پس در اینجا صحبت از این نیست که شی را باید بر سر سفره یک مسیحی دست و دل باز و کریم، خوردنی مطبوع خورد و نوشیدنی های گوارا نوشید، بلکه صحبت از کلمه سیادت است آنهم سیادت بر عرب.

همه باید به مهمانی بروند، ولی باید این بارهای گران قیمت و این کالاهای هندی و یمنی را در این صحرا به دست یک عده غلام سیاه و ساربان بیابانی بسپارند، آیا این کار، کاری خردمندانه است؟

پس چه باید کرد؟ آن کس که گذشت دارد می تواند از لقب سیادت عرب بگذرد و چشم از این مهمانی بپوشد و پهلوی بارها بماند کیست؟

ابتدا به یکدیگر نگاه کردند امّا هیچ کس جرأت نکرد از دیگری تمنا کند که دعوت راهب را ندیده بگیرد و پهلوی مال التجاره بماند.

نگاه ها چند لحظه به هم افتاد و سرانجام نومیدانه از هم گذشتند و بعد یکباره

نگاهشان به چهره گل افکنده محمد صلی الله علیه و آله خیره شد:

امین، امین!

این نخستین بار بود که به محمد لقب «امین» داده شد. امین پهلوی مال التجاره خواهد ماند.

ابوطالب با صدای نعره ماندی گفت: برادر زاده من سید السادات است، او باید در مهمانی سرجیوس حضور داشته باشد.

اما محمد خودش گفت: نه، عمو جان من ترجیح می دهم که پهلوی بارها بمانم.

چشم ها و دهان ها از فرط حیرت چاک خوردند. آیا باور شدنی است که یک جوان قرشی آنهم هاشمی آنهم پرورش یافته بر دامان عبدالمطلب سید العرب تا این اندازه بتواند گذشت نشان بدهد.

سرجیوس از سادات عرب مهمانی کرده و برای یک پسر جوان که تازه پا به اجتماع گذاشته این فرصت بی نظیر است، اگر اکنون برای خود این افتخار را دست و پا نکند دیگر چنین فرصتی به چنگش نخواهد آمد، دیگر چه وقت می تواند مقام سیادت را برای خود به دست بیاورد.

چرا ای عزیز من! نمی خواهی به مهمانی این راهب مسیحی قدم رنجه فرمایی؟

بگذارید تنها بمانم تا هم مال التجاره شما را نگاه بدارم و هم کمی فکر کنم.

اعیان عرب از این که دیدند مسئله نگهبانی از مال التجاره حل شده، سخت خندان و خوشحال شدند، برخاستند و جامه های فاخر پوشیدند و پیش و دنبال به سمت صومعه راهب به راه افتادند.

هنوز آفتاب آن روز از سرایشی افق به آب های مدیترانه فرو نغلتیده بود، هنوز راهب دم دریچه صومعه ایستاده بود، شاید از مهمانان تازه رسیده اش انتظار می کشید. چشمش به بازرگانان قریش افتاد، بی اختیار نگاهش به بالای سرشان توی هوا غلتید، یک برودت مرموز که جز نومییدی مایه ای ندارد به خورش افتاد، آهسته

از خود پرسید: پس کو آن یک قطعه ابر؟ همچنان ایستاده بود، مثل این که سراپا خشکش زده بود.

مهمانان از راه رسیدند و به رسم جاهلیت سلامش دادند. به سلامشان جواب داد و به مقدمشان تهنیت گفت و آن وقت پرسید: مگر خدمتکار من تقاضای مرا به عرض سادات عظام نرسانیده؟

- چرا از ما دعوت کرده که از نعمت شما بهره مند شویم.

- مگر از قول من تقاضا نکرده که بزرگان عرب همگان مهمان من هستند؟

- البته این طور گفته بود.

سرجیوس در اینجا با لحن اسفناکی گفت: مثل این که همگان قدم رنجه نفرموده اند.

یک عرب بی تربیت که حتماً از قریش بود غرغر کرد: فقط یک پسر یتیم که او هم نگهبان مال التجاره است، فقط او نیامده.

دست ابوطالب بی اختیار به سمت قبضه شمشیرش چسبید: فرومایه! من این یاوه گویی ها را تحمل نخواهم کرد، محمد یتیم نیست بلکه امین است.

راهب دست پاچه شد، دیگران پا به میان گذاشتند و میان ابوطالب با آن یاوه گوی بی ادب فاصله گرفتند و برای راهب توضیح دادند که یک نوجوان نو سال با ما همراه است و چون این جوان به صفت امانت و نجابت مشهور است بجا مانده تا کالای ما را از دستبرد ساربانان و حوادث دیگر ایمن بدارد.

راهب خوشحال شد و گفت: آیا به ضمانت من اعتماد دارید؟ البته.

- من به عهده می گیرم که اگر نقیصه ای به اموال شما راه یابد هر چه باشد جبران کنم، بنابر این او را هم به همراه بیاورید.

تازه به پای سفره نشسته بودند که ناگهان چشم سرجیوس به آن پاره ابر افتاد، دید آن چتر آسمانی در فضا به حرکت در آمده و دارد به سوی صومعه می آید و پس

از چند لحظه محمّد از راه رسید.

راهب که همچون مردم آشفته، چشم از سیمایش بر نمی داشت و مبهوتانه نگاهش می کرد بالأخره به زبان آمد و گفت:
جلوتر بیا، جلوتر بیا تا تو را بهتر بینم.

عرب ها با اشتهای شعله کشیده ای نان و گوشت می خوردند، فقط ابوطالب سراپا گوش شده بود تا حرف های راهب را بشنود، البتّه دیگران هم می توانستند به این گفتگوها گوش کنند.

- اسم تو چیست؟

- محمّد!

روی این اسم مکث کوتاهی افتاد، سر جیوس زیر لب چند بار این اسم را تکرار کرد: محمّد، محمّد! و بعد پرسید:

از کدام قبیله؟!

- از قریش.

- از کدام دودمان؟

- از آل هاشم بن عبد مناف.

- چرا به مهمانی من نیامدی؟

قبول کرده بودم که از مال التجاره نگهبانی کنم، به علاوه دوست می داشتم تنها بمانم.

- در تنهایی چه کنی؟

فکر کنم، آسمان ها را، ستاره ها را، دنیا را تماشا کنم.

- در این تماشا به چه فکر می کنی؟

محمّد خاموش ماند. راهب دوباره پرسید. سپس گفت: دلم می خواهد تو را بینم.

- در برابرت ایستاده ام مرا بین.

- می خواهیم میان دو شانه ات را بینم.

- اجازه می دهم.

راهب به پشت سر محمد پیچید. بازرگانان قافله لقمه را از دست گذاشتند و با حیرت به کارهای این ترسای پیر نگاه می کردند، می خواهد چه چیز را ببیند؟

سرجیوس پیراهن پیغمبر را از پشت سر به پایین کشید و تا چند دقیقه آن طور که گویی کتاب مقدسی را تلاوت می کند، در میان شانه های محمد به مطالعه پرداخت و بعد به خودش گفت: اوست، اوست.

ابوطالب که تا این لحظه خاموش ایستاده بود پرسید: این کیست؟

راهب آهی کشید و گفت: آن کس که مسیح از وی یاد کرده و به مقدمش بشارت داده است.

این سخن را گفته و نگفته به سمت ابوطالب برگشت.

- با این جوان چه نسبتی دارید؟

- پسر من است.

- هرگز چنین چیزی نیست، نه این طور نیست.

ابوطالب با تبسم گفت: چطور این طور نیست؟

- این جوان باید یتیم باشد.

خنده بر لب های ابوطالب خشکید: از کجا دریافته ای که او یتیم است، آری، یتیم است و برادرزاده من است.

- بنا بر این احتیاط کن که او را نشاسند، می فهمی ای سید عرب؟!

احتیاط کن که یهودی ها به این اسرار پی نبرند مبادا نابودش کنند.

- چرا مگر چه گناهی کرده که می ترسید نابودش کنند؟

راهب به ابوطالب جواب داد، اما مثل این که با خودش حرف می زند، آوای مرموزی داشت:

- آتیه او، آینده او، آنچه او خواهد کرد، آنچه با دست او به وجود خواهد آمد، آن حوادث و ملاحم که در انتظار اوست و آن حوادث و ملاحم که به انتظار ظهور وی در ابهام آینده غنوده اند.

ابوطالب پرسید: شما می دانید که در آینده اش حوادث و ملاحم پنهان است؟

- در این خط مقدس که میان شانه هایش نوشته شده، آنچه خواندنی بود خوانده ام و از آن ابر سفید که بر بالای سرش چتر زده آنچه شنیدنی است شنیده ام، دیگر چه بگویم؟

پس از چند لحظه سکوت: بنشینیم و نان و گوشت بخوریم.» (۱)

دوران جوانی

اشاره

« دوران جوانی رسول خدا در سه مرحله سپری شد: چوپانی، تجارت، خدمت به خلق.

در روایت است که پیامبر فرمود:

ما مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَى الْغَنَمَ قَبْلَ وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: اَنَا رَعَيْتُهَا لِأَهْلِ مَكَّةَ بِالْقَرَارِيطِ. (۲)

هیچ پیغمبری نیست مگر این که شبانی گوسپند کرده است، گفتند: ای رسول خدا! حتی شما؟ فرمود: آری و من هم برای اهل مکه در «قراریط» گوسپند چرانی کرده ام.

از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت شده که گروهی میوه های درخت اراک را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود:

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - نخستین معصوم: ۳۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۷/۶۱، باب ۲. [۱]

بر شما باد که سیاه ترها را جمع کنید و من وقتی چوپان گوسپندان بودم چنان می کردم. گفتند: مگر شما هم گوسپند می چرانده ای؟ فرمود: آری، و هیچ پیامبری نیست مگر این که گوسپند چرانده است. (۱) او در سن حدود بیست و چهار سالگی گله ای از گوسپندان را همچون موسای کلیم به پیش می انداخت و خود به دنبالشان راه به صحرا و کوهساران می برد.

چوپانی گوسپندان را پیشه خود ساخته بود، تا روزی هم این گله گم کرده راه و بدبخت را که از شش طرف در چنگ گرگ های شهوت و غضب و ظلم و دروغ و مناهی و ملامتی گرفتار بودند از خطر برهاند و به صراط مستقیم حق هدایت نماید.

]

ملاقات محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام برای تجارت

[

محمد صلی الله علیه و آله خانه عمویش ابوطالب به سر می برد و برای مردم چوپانی می کرد تا یک روز...

دیگر در این کار هم سودی نیست چه باید کرد؟ محمد چشمان پر مهرش را بر روی عموی نازنینش دوخت و گفت: آیا چه کاری می توانم انجام بدهم؟

- آن کار که اجداد تو داشتند: تجارت، آری، تجارت ای عزیز دل من. سپس به وی پیشنهاد کرد، خدیجه از بزرگترین ثروتمندان شهر است و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده، دنبال مرد امینی می گردد که برنامه تجارت خود را به عهده او بگذارد، فرزندم خود را به او معرفی کن.

مناعت و بلندی و عظمت روح پیامبر، مانع از آن بود که مستقیماً بدون هیچ سابقه و درخواستی پیش خدیجه برود و پیشنهاد خود را مطرح سازد، به همین خاطر به عموی خود گفت: شاید خود او دنبال من بفرستد. اتفاقاً چنین هم شد، خدیجه کسی را دنبال محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و حضرت را برای مذاکره دعوت کرد.

ص: ۱۷۳

چون به خانه خدیجه آمد به او گفت: چیزی که مرا شیفته تو نموده است همان راستگویی، امانتداری و اخلاق پسندیده تو است و من حاضرم دو برابر آنچه به دیگران می دهم به تو تقدیم نمایم و دو غلام خود را با تو همراه می کنم تا در تمام امور فرمانبر تو باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان ملاقات با خدیجه را با عموی بزرگوارش ابوطالب علیه السلام در میان گذارد، وی در جواب برادرزاده اش گفت: این برنامه وسیله ای است برای زندگی که خداوند برای تو مقدر فرموده است.

کاروان قریش آماده رفتن شد، کالای تجارتي خدیجه هم با کاروان بود، در این هنگام خدیجه شتری راهوار و مقداری اجناس گران بها در اختیار وکیل خود گذارد و ضمناً به دو غلام خود دستور داد که در تمام مراحل کمال ادب را به جا آورند و هر چه او انجام داد اعتراض نمایند و در هر حال مطیع او باشند.

کاروان به مقصد رسید و همگی در این مسافرت سود بردند، ولی محمّد از همه بیشتر و چیزهایی نیز برای فروش در بازار تهمامه خرید.

کاروان پس از پیروزی کامل راه مکه را پیش گرفت. محمّد در این سفر برای بار دوم از دیار عاد و ثمود گذشت، سکوت مرگباری که در محیط زندگی آن قوم سرکش حکمفرما بود، او را بیشتر به عوالم دیگر متوجه ساخت. علاوه بر این، خاطرات سفر سابق تجدید شد، به یاد روزی افتاد که همراه عموی خود همین بیابان ها را پشت سر می گذاشت. کاروان به مکه نزدیک شد، میسره رو به رسول خدا نمود و گفت: چه بهتر شما پیش از ما وارد مکه شوید و خدیجه را از جریان تجارت و سود بی سابقه ای که امسال نصیب ما گشته آگاه سازید. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که خدیجه در غرفه خود نشسته بود وارد مکه شد، خدیجه به استقبال او دوید و او را وارد غرفه نمود. پیامبر با بیان شیرین خود جریان سفر تجارتي را شرح داد. چیزی نگذشت که میسره وارد شد و آنچه را در این سفر دیده بود - که تمام آنها بر عظمت و معنویت

محمد امین صلی الله علیه و آله گواهی می داد - برای خدیجه تعریف کرد.

از جمله وقتی به بُصیری رسیدیم من و محمد زیر درختی فرود آمدیم، راهبی به نام نسطورا در آن جا بود، گفت: زیر این درخت هرگز غیر از پیامبر فرود نمی آید، سپس از من پرسید آیا در چشمان این جوان سرخی دیده می شود؟ گفتم: آری، گفت: او پیامبر و خاتم انبیاست.

از جمله در وقت داد و ستد با تاجری بر سر موضوعی اختلاف پیدا کرد، آن مرد گفت: به لات و عزی سوگند بخور تا من سخن تو را بپذیرم، امین در پاسخ او گفت:

پست ترین و مبعوض ترین موجودات پیش من همان لات و عزی است که تو آنها را می پرستی. « (۱)

پیامبر و حلف الفضول

« بیست سال قبل از بعثت، مردی در ماه ذوالقعدة وارد مکه شد و متاعی در دست داشت، عاص بن وائل آن را خرید و پولی که متعهد شده بود بپردازد نپرداخت. میان آنان مشاجره شد. آن مرد دید قریش در کنار کعبه نشسته اند. در برابر آنان ناله زد، اشعاری سرود، قلوب مردانی که در عروقتان غیرت در جریان بود تکان داد، از آن میان زبیر بن عبدالمطلب برخاست و عده ای نیز با او همصدا شده در خانه عبدالله بن جدعان انجمن کردند و با هم پیمان بستند و هم قسم شدند که دست به اتحاد و اتفاق بزنند و تا آن جا که امکانات اجازه می دهد حقوق مظلوم را از ظالم بگیرند.

مراسم پیمان تمام شد، از آن جا برخاستند و به سوی عاص بن وائل آمدند و متاعی را که خریده و عوض آن را نداده بود از وی گرفته به صاحبش تحویل دادند.

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - فروغ ابدیت: ۱۸۳ - ۱۸۸، [۱] برگرفته از بحث « از شبانی تا تجارت »؛ ترجمه نهاییه الارب: ۱۰۲؛ بحار الأنوار: ۱۸/۱۵.

محمّد صلی الله علیه و آله در این پیمان که حیات مظلومان را بیمه می کرد شرکت جست و خود درباره عظمت این پیمان جمله هایی فرموده است از جمله:

«در خانه عبدالله جدعان شاهد پیمانی شدم که اگر امروز هم (ایام بعثت) مرا به آن پیمان بخوانند اجابت می کنم. من حاضر نیستم پیمان خود را بشکنم اگر چه در برابر آن گران بهاترین نعمت را در اختیارم بگذارند».

ورود محمّد به حوزه این پیمان و سعی و کوششی که در خدمت به مظلومان و محرومان داشت آن چنان به آن ارزش بخشید و آن را تحت عنوان «حلف الفضول» چنان محکم و استوار ساخت که نسل آینده نیز خود را موظف می دید به مفاد آن عمل نماید.

گواه مطلب جریانی است که در دوران فرمانداری ولید بن عتبه برادر زاده معاویه بن ابی سفیان که از طرف او حاکم مدینه بود اتفاق افتاد.

سالار شهیدان حضرت حسین علیه السلام که در سراسر عمر خود زیر بار ستم نرفت بر سر مالی با حاکم مدینه که همواره به قدرت های محلی و مرکزی تکیه کرده اجحاف می نمود اختلاف پیدا کرد. امام برای درهم شکستن اساس ستم و آشنا نمودن دیگران به حقّ خود، رو به فرماندار مدینه کرد و گفت:

به خدا سوگند! هر گاه بر من اجحاف کنی دست به قبضه شمشیر می برم و در مسجد رسول خدا می ایستم و مردم را به آن پیمانی که پدران و نیاکان آنها بنیان گذار آن بودند دعوت می نمایم. از آن میان عبدالله بن زبیر برخاست و همین جمله را تکرار کرد و ضمناً افزود: نهضت می کنیم و حقّ او را می گیریم و یا این که در این راه کشته می شویم.

دعوت حسین علیه السلام کم کم به گوش همه افراد غیور مانند مسور بن مخزومه و عبدالرحمان بن عثمان رسید و تمام لئیک گویان به آستان مقدّس حسینی شتافتند و

در نتیجه فرماندار از جریان وحشت کرد و دست از اجحاف برداشت. « (۱)

ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

روح بزرگ خدیجه و پاکدامنی و عفت و فضیلت و تقوای او چیزی نیست که آینهٔ بیان و گردش قلم، بتواند آن را نشان بدهد.

گویی دست تقدیر، واقعیت‌ها و کرامات نفسی و فضایل انسانی را با خاک وجود او عجین کرده بود تا لیاقت همسری گوهر یکدانۀ گنجینهٔ خلقت را پیدا کند و دختری چون فاطمهٔ زهرا، مادر یازده امام معصوم و حافظان فرهنگ حق تا قیامت، از وجود ذی جود او پدید آید!

خدیجه اوصاف محمد را دهان به دهان شنیده بود، ولی وصفی که میسرۀ غلام او در پایان سفر تجارتي از محمد صلی الله علیه و آله داشت بیش از پیش قلب وی را به آن کانون عظمت و کرامت نزدیکتر کرد:

بانوی من، نمی دانی امین چه جوان نازنینی است! چه بزرگوار است! چه مهربان است! چه جوانمرد است! جمالش، خصالش، سخن گفتنش، راه رفتنش، نوازش و مهربانیش، هر کدام صد کتاب تعریف دارد، او آقای من بود، البته نمایندهٔ شما بود و به جای آقای من ایستاده بود. ولی با من همچون یک برادر حرف می زد، کمکم می کرد، همراه من به پرستاری شتران می آمد، من از این موجود اسرار آمیز حکایت‌ها در این سفر دارم، از وی عجایبی دیده ام که به شرح و بیان نمی آید. در میان راه دو شتر از شترهای ما رنجور شدند من دل‌تنگ شدم، گفتم چکار کنیم؟

ص: ۱۷۷

لبخندی زد و دلداریم داد و بعد به پیش شتران از راه مانده و از کار افتاده آمد، دست های با عظمت و پنجه های بلندش را پیش برد و سر و گوش شترها را نوازش داد. زبان بسته ها تا حرارت دست این مرد را احساس کردند مثل این که جان تازه و جوانی تازه ای یافته باشند، از جا برجستند و به رقص و طرب آمدند.

میسره می گفت و خدیجه می شنید، در این حال دیگر صدای میسره به گوش خدیجه نمی رسید؛ زیرا فکرش مستقلاً با امین صحبت می کرد و از امین صحبت می شنید. او به خاطر خطوط مشترکی که در پاکی و فضیلت با امین داشت به دوست و محبوب راه یافته بود، دیگر چه حاجت به این که با میسره حرف بزند؟

بی اختیار به او می گوید: بس است، علاقه مرا به او دو چندان کردی، برو تو و همسرت را آزاد کردم و دویست درهم و دو اسب و لباس گران بهایی در اختیار می گذارم.

سپس آنچه را از میسره شنیده بود برای ورقه بن نوفل که دانای عرب بود نقل می کند، او هم در جواب می گوید: صاحب این کرامات پیامبر است!

خدیجه بزرگوار این انسان والا، که معارف اسلامی درباره اش گفته اند:

خدیجه از زنان بافضیلت بهشت است. (۱) شیخ متقدمین حضرت صدوق از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که:

بهشت مشتاق چهار زن است: مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه. (۲) و هم اوست اول زنی که بی چون و چرا در لحظه اول بعثت به تمام واقعیت های الهیه ایمان آورد.

روزی در خانه اش نشسته بود و عده ای در منزل در خدمتش بودند، از جمله یکی از دانشمندان یهود، اتفاقاً امین از آن جا گذشت، دانشمند یهودی از خدیجه خواست از امین بخواهد لحظاتی در آن مجلس شرکت کند، امین وارد مجلس شد، دانشمند یهودی از امین خواست بگذارد علایم نبوت را در صورت ظاهر او ببیند،

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۱/۴۳، باب ۳، ذیل حدیث ۴۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۳/۴۳، باب ۳؛ کشف الغمه: ۴۶۶/۱.

امین پذیرفت. خدیجه به دانشمند یهودی گفت: هر گاه عموهایش از کنجکاوی تو خیر شوند عکس العمل سختی نشان خواهند داد؛ زیرا آنها از یهود بر وی می ترسند.

مرد یهودی گفت: صدمه زدن به امین محال است، چرا که دست تقدیر او را برای خاتمیت و ارشاد ناس می پروراند. خدیجه گفت: از کجا می گویی؟ گفت: من نشانه های پیغمبر آخر الزمان را در تورات دیده ام و از نشانه های او این است که پدر و مادرش می میرند و جدّ و عموی وی از او نگهداری می کنند و از قریش زنی را انتخاب می کند که سیده قریش است، سپس به خدیجه اشاره کرد و گفت: خوشا به حال کسی که افتخار همسری او را پیدا کند!

خدیجه شبی در عالم رؤیا دید: خورشید فروزان بالای شهر مکه چرخ خورد و سپس پایین آمده به خانه وی فرو شد. خواب خود را برای ورقه حکایت کرد، ورقه گفت: با مرد بزرگی ازدواج می کنی که شهرت او جهانگیر خواهد شد.

این واقعیت ها و از همه مهم تر صفا و پاکی و سلامت و فضیلت و عفت و تقوای خود خدیجه که وی را از تمام رسوم جاهلیت حفظ کرده بود، باعث شد که از طرف وی به امین پیشنهاد ازدواج شود. اما از آن طرف:

محمد صلی الله علیه و آله در ایام فراغت در بیابان های مکه و به خصوص در کوه حرا کنار غار مشغول سیر فکری در آفاق و انفس می شد. برای وجود مقدّسش معلوم بود که ماسوای حق - عزّ و علا - در معرض زوال است و فنا، حقیقتش معلومی است معدوم و صورتش موجودی است موهوم، دیروز نه بود داشت و نه نمود، امروز نمود است بی بود؛ و پیداست که فردا از وی چه خواهد گشود. زمام انقیاد به دست آمال و امانی نمی داد و پشت اعتماد بر این امور فانی نمی نهاد. دل از همه برکنده بود و به خدای عزیز نهاده، از همه گسسته بود و به او پیوسته، به او که همیشه بود و همیشه باشد و چهره بقایش را خار هیچ حادثه نخرشد.

توحید یگانه گردانیدن دل است، یعنی تخلص و تجرید او از تعلق به ما سوای حق - سبحانه -، هم از روی طلب و ارادت و هم از جهت علم و معرفت.

یعنی طلب و ارادت او از همه مطلوبات و مرادات منقطع گردد و همه معلومات و معقولات از نظر بصیرت او مرتفع شود.

محمد صلی الله علیه و آله تا کار به دست می آمد از کار رو بر نمی گردانید، چوپانی، باغبانی، کشیدن آب از چاه، نوشانیدن آب به شترها و گوسپندها، نگهبانی از نخلستان ها و ...

هر چه به وی پیشنهاد می دادند انجام می داد و اجرش را به عمومی خود می پرداخت تا رنج سختی زندگی را از چهره پاک عمو بزدايد.

عمو از این برادرزاده عزیز که هم یادگار برادر جوانمرگش بود و هم یادبود محبت ها و مهربانی های پدر بزرگوارش عبدالمطلب را با خود می داشت، خیلی راضی بود، ولی یک نگرانی مبهم دم به دم قلبش را می فشرد، آهسته از خود می پرسید بالأخره چه باید کرد؟ اشکال در چیست؟ چه باید کرد؟ مسئله ازدواج این جوان را که اکنون پا به بیست و پنج سالگی گذاشته است چه باید کرد؟

خدیجه آن بانوی محترمه و شریفه و دانا به وسیله زنی به نام «نفیسه» خواسته خود را به پیامبر اعلام کرد، پیامبر عزیز میل خدیجه را با عموهایش در میان گذاشت و پس از بحث و مباحثه با پانصد درهم مهریه بنا شد این پیوند ملکوتی صورت بگیرد.

خدیجه کبری با راز و نیاز به درگاه حضرت حق، خود را به این شرافت عظمی مشرف نمود:

ای که خاک شوره راتو نان کنی وی که نان مرده را تو جان کنی

ای که خاک تیره را تو جان دهی عقل و حس و روزی و ایمان دهی

شکر از نی، میوه از چوب آوری از منی مرده بُت خوب آوری

گل ز گل، صفوت ز دل پیدا کنی پیه را بخشی ضیاء و روشنی.

ای خداوند لطیف بی نظیر این ز پا افتاده را خود دستگیر

رحمتی فرما ز رحمت‌های خاص ای که جز از رحمت نبود خلاص

تا سزای خدمت سلطان شوم لایق درگاه شاه جان شوم

(مولوی)

خواستگاری از حضرت خدیجه علیها السلام

چون مجلس ازدواج با شرکت بزرگان طرفین بر پا شد حضرت ابوطالب جهت خواستگاری، خطبه زیر را خواند:

«سپاس خداوندی را که ما را از ذریهٔ ابراهیم و فرزند زادگان اسماعیل قرار داد ما را از ارکان معد و عناصر اصلی قبیلهٔ مُضَر و پاسداران خانهٔ خود و خدمت گزاران حرم خویش شرافت داد و برای ما خانه ای اختیار فرمود که همگان به سوی آن می آیند و آن حرم امن است، سپاس بر او که حکومت بر این منطقه را به ما عنایت کرد.

همانا برادرزاده ام محمد صلی الله علیه و آله با هیچ مردی مقابله نمی شود، مگر این که سنگین تر و برتر است و اگر هم از نظر مال دنیا فقیر باشد مهم نیست که مال سایهٔ زود گذر و چیزی است که دست به دست می شود.

محمد صلی الله علیه و آله را خوب شناخته اید و قرابت او را می دانید، خدیجه دختر خویلد را خواستگاری می کند و کابین او را آنچه مربوط به حال و آینده است از مال من داده؛ سوگند به خدا که از این پس خبر او بزرگ و گران قدر خواهد بود».

خدیجه بانویی عقیف و مهربان و صمیمی بود، زنی هوشیار و دانا بود، به محمد صلی الله علیه و آله گفته بود دوست دارم؛ و راست گفته بود.

این زن در این ازدواج، مقام اجتماعی خود را تا همسری با یک جوان که به محمد یتیم مشهور بود به پایین کشید، ولی خودش می دانست که مقام معنویش را

در سایه محمد تا عرش برین بالا برده است.

زن های متشخص و متفرعن قریش، دیگر با وی معاشرت نمی کردند، دخترانی که شب و روز دور برش همچون منظومه شمسی می چرخیدند نظام خود را گسسته و پریشان و پراکنده شده بودند، اما از این لحاظ یک ذره هم دلتنگ و مکدر نبود.

این زن آن قدر، روشنفکر و کار آزموده بود که همچون وزیری مدبر و با تدبیر طرف مشورت امین قرار می گرفت. وی تنها زنی بود که توانست در زندگی محمد چنین مقامی را دریابد. وی نزدیک به چهل میلیون سکه طلا از ثروت خود را در راه محمد و عقیده و ایمان و فرهنگ او خرج کرد. او تا زنده بود تنها همسر پیغمبر بود و پس از مرگش این احترام و شرف به یک عشق آسمانی عوض شده بود.

پیغمبر خدیجه را پس مرگش، همانند زمان حیاتش عاشقانه دوست می داشت عاشقانه از وی یاد می کرد تا آن جا که چند بار عایشه را به سخنان نیش دار وادار کرد.

عایشه می گوید:

گوسپندی را سر بریده بودیم، رسول اکرم برای دوستان کهنسال خدیجه از این گوسپند چند سهم مقرر فرمود و چنان صمیمانه از خدیجه یاد کرد که حسن حسادت من سخت به هیجان در آمد: یا رسول الله! فکر می کنم که تو در این دنیا جز خدیجه هیچ زنی را زن نمی شماری!

پیامبر در جوابم سکوت کرد و این سکوت تصدیق منش، آتش به جانم زد، گفتم:

یا رسول الله! بس نیست که این همه از یک پیره زن سپید مو یاد می کنی؟ خدا را سپاس گوی که پس از مرگش دختران جوان بهره ات ساخته. احساس کردم که رسول خدا خشمناک شد، آن ورید آبی گون که میان دو ابرویش قرار داشت پر شد و برجسته گردید و فرمود:

«خوب است بس کنی عایشه، در آن روزگار که خدیجه دوستم داشت کسی دوست و یارم نبود؛ در آن روزگار که او به نبوت من تصدیق کرد همه تکذیب کردند؛

در آن روزگار که سخت بینوا و تهیدست بودم ثروت گزافش به اختیارم افتاد و بالاتر از همه فاطمه از وی به یادگار مانده است.» (۱) خدیجه کبری تا زنده بود برای پیامبر یاری راستین و تکیه گاهی عظیم بود؛ پیامبر در هر مصیبت و رنجی که از کفار و مشرکان می دید، با ملاقات با خدیجه، دل روشن می داشت و رفع غم و غصه می نمود.

ارتحال حضرت خدیجه علیها السلام

همسر بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از تحمّل تنهایی و مصایب و آلام زیاد به خصوص اقامت اجباری سه ساله در شعب ابوطالب از پا در آمد و به بستر بیماری افتاد، تنها سر پرست و یار او محمد صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا تمام زنان قریش و مکه به خاطر ازدواجش با پیامبر و تهیدست شدنش وی را تنها گذاشته بودند.

آری، بانویی که روزگاری ملکه قریش و سیده حجاز بود، بانویی که بانوان مکه به معاشرت و دوستیش بر خود می بالیدند، تنها مانده بود.

بانویی که دستگاه بازرگانیش، ثروتمندترین و غنی ترین دستگاه های تجارتنی عرب بود به روز مرگ تک و تنها در اطاقی کوچک، خود بر فرش بوریایی افتاد و جز شوهر عالی مقامش محمد صلی الله علیه و آله و دختر کوچکش فاطمه زهرا علیها السلام هیچ کس را در کنار نداشت. دختران دیگرش زینب و رقیه در مکه حضور نداشتند.

آهسته آهسته نفس بیمار به شماره افتاده بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور فرمود که فاطمه زهرا را از اطاق مریض به اطاق دیگری ببرند و خود پنجه های لاغر خدیجه را که اندک اندک حرارت تب با حرارت حیات از زیر پوست های خشکیده اش می گریخت و جای خود را به برودت مرگ می سپرد در دست داشت.

برای آخرین لحظه، چشمان خداین خدیجه از هم گشوده شد و نظری به

ص: ۱۸۳

دیدگان اشک آلود شوهرش انداخت:

یا رسول الله! از من راضی باش.

پیامبر فرمود: امیدوارم که خدای من هم از تو راضی باشد. خدیجه آهی کشید و گفت: فاطمه کو؟

- به خاطر فاطمه نگران مباش خدای تو نگهبان اوست.

- خدای من... خدا نگهبان خوبی است، خدا کافی است.

پیامبر روی صورت خدیجه خم شد و فرمود:

هم اکنون جبرئیل بر من وارد شده و سلام خدا را به تو می رساند. خدیجه لبخندی از منتهای رضایت و خشنودی به لب آورد و گفت:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى جَبْرَائِيلَ السَّلَامُ. (۱)

به درستی که خدا سلامت و بی عیب است و سلامت از او سرچشمه می گیرد و به سوی او باز می گردد و بر جبرئیل سلام و درود باد.

در آخرین نفس به وحدانیت الهی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت داد و برای همیشه دیده از جهان فرو بست.

بازسازی کعبه

چون محمد صلی الله علیه و آله سی و پنج ساله شد در مراسم خراب کردن کعبه و بازسازی آن شرکت فرمود و قریش به هر چه که او در آن مورد حکم کند، راضی شدند.

درباره سبب خراب کردن و بازسازی آن، ابن عباس و محمد بن جبیر بن مطعم نقل کرده اند که:

کوهها مشرف بر مکه بوده و سیل از مناطق بالای مکه راه می افتاده و داخل کعبه

ص: ۱۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷/۱۶، باب ۵، حدیث ۱۱؛ [۱] تفسیر العیاشی: ۲/۲۷۹، حدیث ۱۲. [۲]

می شده و از بالای آنهم می گذشته است و قریش ترسیده اند که خانه خراب شود.

بلندی کعبه اندکی بیش از قامت بود، قریش خواستند آن را بلندتر و مسقف بسازند و در عین حال که به این کار مصمم بودند، از خراب کردن آن می ترسیدند ولی پس از سرقت گنجینه کعبه وادار به خراب کردن و بازسازی آن شدند.

چون همگان درباره خراب کردن و بازسازی کعبه هماهنگ شدند ابو وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم که دایی پدر رسول خدا بود سنگی از کعبه کند و سنگ از دستش افتاد و در جای خود قرار گرفت و او خطاب به قریش گفت: ای مردم! نباید چیزی غیر از اموال حلال خود در این راه مصرف کنید، نباید درآمدهای نامشروع خود فروشی و ربا و مظلمه مردم در این راه صرف شود. و گفته شده این مطلب را ولید بن مغیره مخزومی گفته است.

در عین حال این که تصمیم به بازسازی کعبه گرفته شد، مردم از ویران ساختن کعبه می ترسیدند و از شروع به آن کار خودداری می کردند. ولید گفت: من این کار را آغاز می کنم. تبر در دست گرفت و روی دیوار کعبه ایستاد و گفت: خدایا! می دانی که نیت ما خیر است و نیز گفت: خدایا! در این زمینه ما را از گمراهی حفظ فرما.

سپس بخشی از ناحیه دو رکن کعبه را خراب کرد.

مردم آن شب را منتظر ماندند تا ببینند سرانجام کار ولید چه می شود و گفتند: اگر او مُرد که چیزی از آن را خراب نمی کنیم و آنچه را هم خراب کرده به حال اول بر می گردانیم و اگر حادثه ای برای او پیش نیامد، دلیل بر رضایت خداوند است و بقیه را خراب خواهیم کرد. فردا صبح زود ولید بر سر کار خود آمد و شروع به خراب کردن کرد و مردم هم همراه او شدند تا به اساس و پایه های ابراهیمی رسیدند.

دستور به جمع آوری سنگ برای بنای کعبه دادند، پیامبر هم همراه مردم جهت ساختمان کعبه سنگ حمل می کرد. چون ساختمان کعبه به جای حجر الأسود رسید قریش با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، هر قبیله می خواست خودش بدون

دخالت دیگران آن را در محل معینش نصب کند. کار به ستیزه و مخالفت شدید کشید آن چنانکه آماده جنگ با یکدیگر شدند.

قریش چهار تا پنج شب صبر کردند و سپس در مسجد جمع شدند تا در این باره مشورت کنند و انصاف دهند.

ابو امیه بن مغیره که پیرمردترین قریش بود گفت: ای گروه قریش! در مورد این اختلاف و حلش آن را بر عهده نخستین کسی که وارد مسجد شود بگذارید. در این هنگام محمد صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، چون او را دیدند، گفتند: این محمد امین است و به او راضی هستیم، چون امین پیش ایشان آمد و موضوع را با وی در میان گذاشتند ردای خود را به زمین فرش کرد و حجر را به دست مبارک خود بر آن نهاد و سپس فرمود: از هر یک از قبایل چهارگانه قریش مردی بیاید، آنگاه امین فرمود: هر یک گوشه ای از ردا را بگیرد و همگی آن را بلند کنید و چنان کردند و رسول خدا به دست خود سنگ را بر جایش نهاد و به این شکل محمد بزرگوار از شعله و آتش جنگ و خونریزی با درایت خدایی خود جلوگیری کرد!

بعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

بدون شک تاریخ آفرینش، حادثه ای عظیم و بزرگتر و شریف تر و با منفعت تر از حادثه بعثت محمد صلی الله علیه و آله ندیده است.

در این حادثه زمینه رشد عقلی و روحی و قلبی و نفسی انسان فراهم گشت و اساس علوم و فنون و تمدن عظیم انسانی پایه گذاری شد. نوری خاموش نشدنی در قلب ظلمت درخشید و خورشیدی غروب نکردنی از افق ملکوت اعلا طلوع کرد.

زندگی و حیات چهل ساله ای که با عقل و درایت و آگاهی و بینش و صفا و صمیمیت و اندیشه و تفکر و عفت و پاکدامنی و امانت و صداقت و بر پایه قرآن و معارف با عبادت و اطاعت از حق بر مبنای آیین توحید و الهام نفسی و عمل بر

اساس خواسته های حق گذشت، همراه با ظهور نبوت و اعلام آنچه در قلب پاکش از تمام واقعیت های ظاهری و باطنی قرار داده شده بود گشت. چنانکه در سوره مبارکه بقره آمده:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ « (۱)

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده.

آن حضرت در روز بیست و هفتم رجب، با کمال یقین و اطمینان و آرامش و امانت خاطر، وحی را پذیرفت و مسئولیت بیدار کردن جهان خواب زده و در غفلت و جاهلیت فرو رفته را به عهده گرفت.

اشتباه برخی مؤرخان

این که ارباب تاریخ و سنن نوشته اند:

حضرت پس از نزول جبرئیل به خانه برگشت و با تردید در مسئله که آیا وحی بود یا چیز دیگر، خدیجه کبری را در جریان امر گذاشت و او گفت: مطمئن باش و استوار و ثابت قدم، سوگند به خدایی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیغمبر این امت باشی؛ سپس به نزد ورقه رفت و وی را از حادثه آگاه کرد.

ورقه بدو گفت: ای خدیجه! او حتماً پیامبر آخر الزمان است و این معنی را عداس یهودی تأیید کرد تا قلب پیامبر آرامش گرفت؛ خلاف عقل و وجدان و از آن مهم تر مخالف صد در صد با آیات قرآن مجید است و به نظر من می رسد که این مطالب دست پخت یهودیان آن دوران است که جنایتشان بر کسی پوشیده نیست و برای من بسیار جای تعجب است که چگونه علمای اهل سنت و بعضی از ساده لوحان شیعه این مطلب را که تهمتی بس بزرگ به قلب عالم امکان و ولایت مطلقه

ص: ۱۸۷

الهیّه است در نوشته های خود آورده و کتب خود را به ساخته های مغرضان یهودی آلوده کرده اند.

وقتی نویسنده ای از بصیرت و طهارت عقل و بیداری وجدان و قدرت فطرت به دور باشد هر چه به قلمش در آید می نویسد و حساب نمی کند که نتیجه این نوشتار چیست و فردای قیامت در برابر محصول قلمش چه مسئولیت سنگینی در دادگاه الهی دارد.

مگر عقیده همه بر این نیست که محمد از تمام ملائکه و انس و جنّ و از همه انبیا برتر است؟

در صریح قرآن است که مقام نبوت در کودکی به یحیی عنایت شد عیسی علیه السلام بلافاصله پس از ولادت، اصول و فروع دین خدا را بیان کرد و اعلام داشت، تا چه رسد به گوهر گران بهایی که نبوت بدو ختم شد و قرآن مجید از افق قلب الهی او طلوع کرد.

اگر این نویسندگان به خود زحمت مراجعه به عقل و قرآن و نهج البلاغه و معارف الهیه را می دادند این گونه دچار خبط و اشتباه به پاکترین قلب و والاترین انسان نمی شدند.

]

بعثت در کلام امام عسکری علیه السلام

[

وجود مقدّس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«چون چهل سال از عمر حضرت گذشت حق تعالی دل او را بهترین دل ها و خاشع تر و مطیع تر و بزرگتر از همه دل ها یافت، پس دیده آن حضرت را نور دیگر داد و امر فرمود که درهای آسمان را گشودند و فوج فوج از ملائکه به زمین آمدند و آن حضرت آنان را نظر می فرمود و رحمت حق از ساق عرش تا سر مبارک او را گرفت، پس جبرئیل بر او نازل شد و بازوی آن حضرت را گرفت و حرکت داد و

ص: ۱۸۸

گفت: یا محمد! بخوان، گفت: چه بخوانم؟

این جانب، بر اساس آیات و روایات و عظمت آن قلب مبارک، عقیده دارم و خدا را بر این عقیده ام شاهد می گیرم که معنای چه بخوانم؟ این بود که آیات تکوین را بر تو بخوانم یا آیات انفس را و یا آیات کتاب تشریح قرآن مجید را، کدام یک را بخوانم؟

جبرئیل گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ « (۱)

بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده ؛ * [همان که] انسان را از علق به وجود آورد. * بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین [کریمان] است. * همان که به وسیله قلم آموخت، * [و] به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.

طنین وحی با مسئله قرائت اسرار خلقت، قرائت اسما و صفات حق، مسئله با عظمت قلم و تعلیم و تعلم شروع شد. آری، پنج مسئله ای که زیر بنای تمام علوم الهی و انسانی است و اساس رشد و تکامل عقلی.

چون ملائکه الله با اجازه از آن حضرت به مقام خود بازگشتند، وجود مقدسش از کوه حرا به طرف مکه حرکت کرد. بر هر درخت و سنگ و گیاه می گذشت کمال تواضع را به حضرت داشتند و به زبان وجودی خود به او می گفتند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای فرستاده خدا.

چون وارد خانه شد از شعاع جمالش خانه متور گشت، خدیجه عرضه داشت:

ص: ۱۸۹

این چه نور است که در سیمای ملکوتی تو مشاهده می‌کنم؟ فرمود: این نور نبوت است، بگو:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

خدایی غیر از خدای یکتا نیست و محمد فرستاده خداست.

پس خدیجه کبری شهادت گفت و به آن حضرت با کمال اخلاص ایمان آورد. «(۱) رسول خدا در آن وقت به خدیجه فرمود: سرمایی در خود حس می‌کنم جامه ای بر من بپوشان. چون گلیمی بر او پوشاند و او خوابید، دو باره فرشته وحی بر او نازل شد و از جانب حضرت محبوب به او گفت:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكْبُرُ « (۲)

ای جامه بر خود پوشیده! * برخیز و بیم ده، * و پروردگارت را بزرگ دار. (۳)

بعثت، پاسخ به نیازهای معنوی و مادی

با بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تمام نیازهای معنوی و مادی، دنیایی و آخرتی انسان، پاسخ کامل داده شد و برای شفای آدمی از هر دردی به خصوص دردهای عقلی و روحی نسخه کاملی ارائه گشت و از آن حجت خداوند بر بندگان تمام شد و راه هر عذری به سوی هر کسی بسته گشت!

لُبُّ كَلَامٍ وَ غَايَةُ مَرَامٍ فِي هَذَا مَقَامٍ أَنْ هُوَ كَمَا بِحَسَبِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ،

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - حیات القلوب: ۳۷۰.

۲- (۲) - مدثر (۷۴): ۱-۳. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۱۸ - ۱۹۷، باب ۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۶/۱.

انسان طالب آسایش و آرامش است. این نکته ای است که همه ما به اقتضای آگاهی و احاطه ای که بر حاصل خواسته های خود داریم از آن باخبریم و مقاصدی را که تعقیب می کنیم برای نیل به همین هدف است، بگذریم از این که گاه در تعیین طریق وصول به هدف یا حتی در تطبیق مفهوم هدف با مصداق آن اشتباه می کنیم و به بیراهه می رویم و وقتی به خود می آییم که طومار عمر درهم نوردیده شده و فرصت از دست رفته، یا چنان غافلیم که اصلاً به خود هم نمی آییم.

به هر صورت ما آسایش می خواهیم توأم با آرامش. به تعبیر دیگر آسایشی را طالبیم که آرامش به بار آورد و آنهم آرامشی پایدار. پس در واقع خواهان اطمینان و آرامشیم و آسایش هم وسیله وصول به این هدف است در مرحله ای و حاصل آن است در مرحله ای دیگر: و اتحاد در میان است در غایت امر که چون آدمی به مال کار آدمیت رسد آسوده است و آرام و متمکن است در مکان آرامش و آسایش به یک کلام و در این مقام آسایش و آرامش یکی بیش نیستند که اگر دو باشند دو بازوی یک پیکرند و در توحید معاضد و مساعد یکدیگر.

این آرامش که مایه اش در وجود خود آدمی موجود است با استفاده از آن مایه و با پرورش استعداد و قوه موجود در وجود خود انسان است که فعلیت بهم می رساند و ظهور پیدا می کند و وجود انسان را یکسره در بر می گیرد و آنچه را که با آرامش مطلوب - منافی است دفع می کند و از بین می برد.

این خود ما هستیم که باید تبدیل بهم رسانیم به تعبیری و به تعبیر دیگر فعلیت دهیم و آنچه را که در قوه داریم، ولی چون در مرحله استعداد مانده و پرورش نیافته و بروز بهم نرسانیده ایم، چنان داریم که پنداری نداریم.

تنها این خود ما هستیم که باید هر یک به تنهایی از درون خویش آرامش حاصل کنیم با تعدیل قوای خود، با معتدل ساختن شهوت و غضب خود، با عفت و سخای نفس، با شجاعت روح، با صفای عقل و با عدالت روان و جان و روی هم

رفته با معتدل شدن در جمیع جوانب وجودی اعم از جسمانی و نفسانی و روحانی و با روشنائی عقلانی و صفای فکر و صلاح عمل و صدق سخن که نتیجه آن همه استقامت بر جاده صواب و صراط مستقیم است که بر حد وسط افتاده و از انحراف به چپ و راست و افراط و تفریط مصون مانده است. استقامت بر این طریقه، پایداری بر طریقه نجات و سیل آرامش واقعی و خلاص حقیقی است.

وصول به این مقصود مقدّس که حصول انسانیت انسان به آن وابسته است نیاز به سلوک ممتد و تمرین مداوم و تربیت پذیری دائم دارد و این مهم حاصل نمی آید مگر آن که آدمی پرورش یابد در دامان التفات و عنایت کاملی راه سپرده و راه به منزل مقصود برده و بهره گیرد، از همراهی و همرازی و آگاهی و خیر خواهی جانی روشن شده و نفسی معتدل گشته؛ و معلوم است که هر چه کمال روشنائی و اعتدال و بینایی مربّی همراه و آموزگار آگاه انسان بیشتر و وسیع تر و محیطتر باشد، راه مسیر انسان صاف تر و طریق سلوک آدمی بی خطرتر و مستقیم تر و نزدیکتر و رو به راه تر است.

چون به خواست خدا، محمّد و آل او علیهم السلام که به موهبت عظیم عصمت و فضیلت ممتاز بوده و می باشند و به سبب همین موهبت و فضیلت بزرگ و استثنایی به موجب مشیت الهی بهتر از سایر خلق از عهده این مهم بر آمده و می آیند، به حکم بدهات عقل، صلاح کار انسان و مقتضای صیانت مصلحت شخصی آدمی و لازمه حسن استفاده انسان از فرصت عمر این است که از پی ایشان برود و خود را به ایشان بسپارد، واقعاً و حقیقه هم دل خود را و هم سر خود را، یعنی هم دلبسته شود و دل داده و هم سر نهاده شود و سر سپرده، تا به سر وجود خویش پی برد و به تحقق اعتدال نفسانی و نورانیت عقلانی کامیاب گردد.

اگر خواهان جانانی در این ره کن فدا جان را که جز جان نیست ای دل رونمایی روی جانان را

حریم کعبه مقصود را شد سالکی محرم که کرد از جان تحمّل زحمت خار مغلان را
مشو غافل ز یاد دوست تا اندر بر دشمن کنی همچون خلیل الله گلستان نار نیران را
مقام بوذر و سلمان کسی در حشر در یابد که در یابد رضای بوذر و تسلیم سلمان را
مسلمان مظهر تسلیم و مرآت رضا باشد مسلمان کی توان خواندن حریص نا مسلمان را
به هر درد تو درد دین بود خود بهترین درمان اگر زین درد بگریزی نبینی روی درمان را
چو نیکی از کسی دیدی ز یاد خود مبر هرگز چو نیکی با کسی کردی به یاد خود میار آن را
اگر جاه سلیمانی تمنا می کنی حالت بشوی از مدح دیوان زمان اوراق دیوان را
(حالت)

تبعیت از قول، فعل و تقریر پیشوا

برای فراهم آمدن شرایط پیروی، بلکه به عنوان شرط نخستین حصول تبعیت و قدم اول احراز اطاعت و مقدمه واجب هدایت، ناگزیر باید مرشد و پیشوا را بشناسد، به ویژه وقتی وضع از این قرار باشد که قول و فعل و تقریر پیشوا حجت قاطع باشد و دستگیر مؤثر و به این سبب جز تبعیت از وی چاره ای نباشد، ناچار باید سالک راه نسبت به مرشد دل آگاه، شناسایی حاصل کند.

شناسایی به منظور پیروی و آگاهی به قصد همراهی نه از باب تفنّن و افزایش

اطلاعات و محفوظات و تهیّه سرمایه جدال و تدارکات دستمایه خود نمایی.

به سخن دیگر، آن که خواهان پیروی از پیشوای کامل است باید نسبت به وی شناسا گردد، آنهم بدین نحوه از شناسایی که معرفت وی بر جانش نشیند و حاصل وجودش جز محصول آن معرفت والا نباشد، راه را بشناسد و در آن گام نهد، نه به قدم پای، بلکه بدین گونه که از سر پای سازد و آنگاه در آن راه گام گذارد، یعنی با تمام وجود و به تمام همّت و با کلیّه عقل و جمیع بصیرت خویش، سالک این طریق گردد و به جانب این مقصود روانه شود.

اگر می خواهیم آدم شویم چاره ای نداریم جز آن که دم غنیمت شماریم، غفلت روا نداریم، از پی این عزیزان صاحب دم و پیشوایان اعظم روانه شویم، مردانه تبر برداریم و در هوس را از جای برکنیم و جان را خلاص کنیم، ورنه راهی دیگر در پیش نمی ماند جز نامرادی و نومیدی و بی نصیبی و بی حاصلی.

راه همین است و جز این نیست که بی تأمل و با شتاب از طریق تبدیل صفات و محو سوء عادات روبه راه شویم، از فردا فردا گفتن پردازیم به امروز بسنده کنیم، بار خود را ببندیم و کار خویش را به صورتی که شایسته است بسازیم و بیش از این کار امروز را به فردا نیندازیم، از نور نبیّ عظیم و امام کریم خویش بهره ور شویم، روشن شویم و روانه شویم و به مقصد برسیم تا بی هیچ تعلّلی این بی حاصلی پایان پذیرد و این آلودگی که مایه رنج خویش و بیگانه است تمامی گیرد.

در تطبیق خویشتن با اطوار و اعمال آن راهنمایان طریقت توحید بی هیچ سخن و بدون تردید به قدر قوه خود بکوشیم، باشد که از صفات شهوت زده و از حرکات نقصان آلود خود فانی شویم تا در حدّ استعدادی که به برکت موهبت حق داریم به صفات و ملکات آن بزرگواران باقی گردیم، از خود خالی شویم و از آلائش های خود، تا از فضایل آن عزیزان به قدر ظرف وجودی خویش پُر شویم و در نتیجه، آسایش و آرامشی را که مطلوب جان طالب ماست به دست آوریم.

از خود خالی شویم و از مولا پُر، از خود فارغ شویم و به مولا مشغول، از خودی رها شویم و به کمال وابسته، به کاملان پیوسته و به اعتدال ناشی از کامل تر بسته، با همه وجود خویش و در جمیع اطوار نفسانی و عقلانی و روحانی خویش.

و چون آن خوبان عالم در صفات جمال و کمال خدای خوبی و آفریدگار محبوبی از خویش رفته اند و به حق پیوسته اند و باقی بالله گشته اند، لذا فانی در ایشان فانی در خدا و باقی به ایشان باقی بالله است و به قدر ظرفیت ملحق به دریای اعظم هستی و برآمده از فرودستی.

وقت است که عزم جزم کنیم و طی طریق طلب کمال را و جهت همت استوار قرار دهیم، به تمایل ضعیف یا توجه نارسا اکتفا نکنیم، بلکه با عزیمت قوی و توجه مدام، نیل به هدف مقدس خویش را منظور نظر سازیم و به لوازم چنین عزم محکم و هدف گیری دقیقی عمل کنیم که نیت خالص و همت عازم به توفیق حق تعالی، بسی کارساز کارهای آدمی است.

اول، عزم جزم و همت استوار لازم است و از پی آن بهره وری از چنین عزیمت مستحکمی که حرکت در راه کمال جویی و فضیلت طلبی است. باید جز این نکنیم که از فرصت عمر استفاده کنیم و به کار خودمان برسیم که کار انسان شدن و مسلمان شدن است، کاری که ما را به هر دو مقصود که هر دو یکی بیش نیستند می رساند، از آن که مسلمان واقعی انسان حقیقی است و انسانیت جز به ایمان خالص و عمل صالح که لازمه اسلام صحیح و منتج می باشند، حاصل نمی شود.

از این روی راهکار آن است که: ملتفت حال و روزگار خود باشیم و آلت شیطان و ملعبه نفس بی امان نشویم تا مسلمان شویم و انسان و انسان مسلمان؛ و به این نکته عزیز متوجه باشیم که باید کار خود کنیم نه کار بیگانه یعنی کار انسانیت خود را مورد توجه قرار دهیم نه غیر آن را.

آکل و مأکول آمد جان عام همچو آن بزه چرنده از حُطام

می چرد آن بزه و قصاب شاد که برای ما چرد برگ مراد

کار دوزخ می کنی در خوردنی بهر او خود را تو فربه می کنی

کار خود کن روزی حکمت بچر تا شود فربه دل با کز و فر

خوردن تن مانع این خوردن است جان چو بازرگان و تن چون رهن است

شمع تاجر آنگه است افروخته که بود رهن چو هیزم سوخته

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش خویشان را گم مکن یاوه مکوش

(مولوی)

دنیای عصر بعثت از نظر عقاید و اخلاق و عمل، دنیای عجیبی بود. از آیات قرآن مجید و روایات و تاریخ آن عصر استفاده می شود که جهان به طور عموم از عقاید حقه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه خالی بود.

بت پرستی در اشکال گوناگون، حکومت خرافات، عقاید دور از منطق، رذایل اخلاقی، خلافتکاری ها، تسلط زور گویان و قلدران و حاکمان مستبد بر مردم، فحشا و منکرات و فسق و فجور در میدان حیات بیداد می کرد.

جهان از امتیث و آسایش و آرامش خالی بود، از معنی و معنویت و درستی و راستی و آدمیت و انسانیت و صفا و وفا خبری نبود.

شکم بود و شهوت، غضب بود و عصبیت، دنائت بود و رذیلت، آلودگی بود و خباثت، زناکاری بود و دوئیت، زنده به گور کردن دختران بود و حماقت... در چنین روزگاری وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله را برگزید تا در سایه تعلیمات قرآن، جهان را نجات دهد و درهای شقاوت و بدبختی را به روی انسان بسته و روزنه های سعادت و کرامت را به روی او بگشاید.

ص: ۱۹۶

بخش عمده ای از آیات قرآن مجید اختصاص به شناساندن پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و اهداف او دارد. ذکر همه آن آیات همراه با تشریح و تفسیرش میسر نیست، به ذکر آیاتی چند از آن بخش عظیم، جهت باز شناساندن شخصیت الهی آن موجود والا و اهداف مقدّسش اکتفا می کنم:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿١﴾

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

دین حق، مجموعه ای است از عقاید صحیح و اصولی و منطقی: عقیده به خداوند جهان آفرین و نبوت انبیا و امامت امامان و ملائکه و قرآن و قیامت و حساب و کتاب و صراط و میزان و از حسنات اخلاقی و آراستگی و پیراستگی و دستورالعمل هایی که به خیر دنیا و آخرت مردم و علت سعادت و خوشبختی جاودانگی انسان است.

پیامبر بزرگ از جانب حضرت محبوب مبعوث به رسالت شد تا با این مجموعه و این سه اصل مهم اعتقادی و اخلاقی و عملی، مردم را به طریق صواب و برای یافتن ثواب و نجات از شقاوت و هلاکت هدایت نماید.

هدایت حق به صورت امر تکوینی به تمام زوایای آفرینش گسترده و به صورت امر تشریحی در حیات انسان تجلی دارد. موجود اگر از مدار هدایت خارج شود فاسد و مفسد می شود و وجودش از پخش آثار مثبت و برکات الهیه محروم

ص: ۱۹۷

می گردد. به همین خاطر خداوند مهربان از باب لطف و محبت و عشق و علاقه به بندگان، پیامبرش را همراه دین حق فرستاد تا عبادش در گردونه هدایت قرار بگیرند و منبع آثار و برکات و فیوضات ربّانیه گردند.

فرق بین تربیت یافتگان از دین حق و آنان که از پذیرش این واقعیت سرباز زدند در تمام زوایای حیات آن قدر معلوم و روشن است که نیاز به بحث و تذکر و استدلال و برهان ندارد.

آنان که آراسته به دین حَقّند دارای قلبی پاک و پر از مهر و محبت و نفسی مهذب و اعضا و جوارحی سالم و خلاصه دارای حسنات اخلاقی و اعمال صالحه و به قول قرآن مجید منبع برکت و کرامت و تقوا و برّ و عمل صالحند.

آنان که دور از هدایت حَقّند دارای قلبی چون قلب گرگان و روحی چون ارواح شیریه و نفسی چون نفوس خبیثه و اعضا و جوارحی چون اعضا و جوارح درندگانند. حرکاتشان منفی، وجودشان مضر، موجودیتشان مزاحم و خلاصه خاری در چشم مردم و استخوانی در گلوی انسان و انسانیتند و کاری جز پایمال کردن حقوق انسان ها و ضربه زدن به عباد حق ندارند.

آن که از مدار هدایت خارج است چه مانعی از ظلم و جور، فریبکاری و ستم، خدعه و حيله، مکر و تزویر، دروغ و غیبت، تهمت و زنا، ربا و دزدی، شراب و فسق، بخل و حسد، حرص و تکبر، لواط و تجاوز، تکاثر و تجاسر و .. در خود می بیند؟ او به تمام این رذایل و خصایل آلوده است و از درستی و سلامت، صفا و وفا، خضوع و خشوع، تواضع و جود، تعاون و برّ، تقوا و پاکی، اصالت و شرافت، وجدان و حقیقت، علم و آگاهی، بینایی و بصیرت، ایمان و خلوص، فتوّت و جوانمردی، وجد و نشاط ذاتی، حق بینی و حق خواهی، مبارزه با ظلم و ستم، ایثار و شهادت که همه و همه محصول هدایت و دین حق است محروم و ممنوع است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ

ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. * و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.

پیامبر حجت خدا بر خلق

اشاره

پیامبر عظیم الشان اسلام برای تمام مردم تا روز قیامت در راه و روش زندگی، سر مشقی نیکو است.

همانطور که خداوند متعال می فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (۲)

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگویی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می کند.

رسول با کرامت اسلام می فرمودند:

مَنْ أَحَبَّنِي سُنَّتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ. (۳)

کسی که زنده کند سنت مرا هر آینه مرا دوست دارد و هر کس مرا دوست بدارد با من در بهشت خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

من دوست ندارم مسلمانی از دنیا برود مگر این که تمام آداب و سنن و روش

ص: ۱۹۹

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۴۵ - ۴۶. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - ضعفاء العقیلى: ۳/۲؛ میزان الاعتدال: ۶۲۷/۱.

رسول خدا را ولو یک بار انجام دهد. (۱) در حدیث آمده:

خَيْرُ الشُّنَنِ سُنَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۲)

بهترین روش ها روش محمد صلی الله علیه و آله است.

چرا؟ چون پیامبر بزرگ، مستقیم و غیر مستقیم تربیت شده حق بود و حق در مقام تربیت، اسما و صفاتش را در وجود مقدس آن حضرت در تمام شئون زندگی و حیات تجلی داد، تا جایی که آن جناب آینه تمام نمای حق شناخته شد، چنانکه خود فرمود:

أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي. (۳)

پروردگام مرا ادب نمود و نیکو ادب نمود.

اخلاق پیامبر در قرآن

قرآن مجید در موارد زیادی از اخلاق و کردار و رفتار و معاشرت آن یکتا گوهر گنجینه خلقت یاد می کند:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ « (۴)

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند.

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۷۳، باب ۱، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۲۱، باب ۲، حدیث ۲۶۳۸۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۴، باب ۶، حدیث ۴۳؛ تفسیر القمی: ۲۹۰/۱، خطبه النبی صلی الله علیه و آله. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۱۷؛ [۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۳۳/۱۱. [۳]

۴- (۴) - آل عمران (۳): ۱۵۹. [۴]

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿١﴾

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ﴿٢﴾

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿٣﴾

عفو و گذشت را پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان روی بگردان.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.]

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴿٥﴾

و شکیبایی کن و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست.

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿٦﴾

و بر آنچه [از مشکلات و سختی ها] به تو می رسد شکیبایی کن، که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - قلم (۶۸) : ۴. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۳۱. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۱۹۹. [۳]

۴- (۴) - نحل (۱۶) : ۹۰. [۴]

۵- (۵) - نحل (۱۶) : ۱۲۷. [۵]

۶- (۶) - لقمان (۳۱) : ۱۷. [۶]

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ « (۱)

پس [تا نزول حکم جهاد] از آنان درگذر و [از مجازاتشان] روی گردان ؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ « (۲)

[بدی را] با بهترین شیوه دفع کن ؛ [با این برخورد متین و نیک] ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است [چنان شود] که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است.

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات

شیخ مفید از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول حق صلی الله علیه و آله هنگام وفات فرمود:

لَأَنْبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي. (۳)

پس از من پیامبری نیست و سنتی بعد از سنت و روش من نمی باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَكْرِمُوا أَوْلَادِي وَحَسِّنُوا آدَابِي. (۴)

فرزندانم را اکرام کنید و راه و روشم را نیکو انجام دهید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

فَأَقْتَدُوا بِهَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَاسْتَنْوُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا

ص: ۲۰۲

۱- (۱) - مائده (۵) : ۱۳. [۱]

۲- (۲) - فصلت (۴۱) : ۳۴. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۷۵/۲۲، باب ۱، حدیث ۲۴؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۷۲/۱۸، باب ۶، حدیث ۲۲۴۱۶. [۴]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۳۷۶/۱۲، باب ۱۷، ذیل حدیث ۱۴۳۳۹؛ [۵] جامع الأخبار: ۱۴۰. [۶]

از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله متابعت کنید؛ زیرا بهترین سیره هاست و از راه و روشش پیروی نمایید که شریف ترین راه و روش در تمام آفرینش است.

امام علی علیه السلام در «نهج البلاغه» فرمود:

به پیامبر پاک و پاکیزه خود تأسی کرده از وی پیروی نما؛ زیرا که آن انسان ملکوتی و آن موجود ربّانی سزاوار اقتدا و پیروی است برای کسی که بخواهد پیروی کند، محبوب ترین مردم پیش خدا کسی است که از روش پیامبر خود تبعیت کند و قدم به جای قدم آن جناب گذارد. (۲) رسول خدا به درگاه حضرت حق زیاد تضرّع و زاری می نمود و همیشه از جناب احدیت می خواست که خَلْق و خُلُقش را نیکو گرداند و از زشتی ها حفظش کند:

اللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقِي وَخُلُقِي، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ. (۳)

خداوندا! خَلْق و خُلُق مرا نیکو گردان، خداوندا! مرا از زشتی های اخلاق دور کن.

وجود مقدّس حق دعای آن جناب را مستجاب کرد و ظاهر و باطن وی را به آیات قرآن مجید بیاراست.

سعید بن هشام می گوید: از همسر رسول خدا از اخلاق آن حضرت پرسیدم،

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - تحف العقول: ۱۴۹؛ خطبه المعروف بالديباج؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۹۲/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۹. [۳]

۳- (۳) - المحجّه البيضاء: ۱۱۹/۴؛ فیض القدير: ۱۱۰/۲.

گفت: آیا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: چرا، گفت: «اخلاقش قرآن بود». آنچه را قرآن به او گفت از همه زودتر و سریعتر و بهتر و با اخلاص تر به عمل گذاشت. (۱) قرآن از مشرق وجود او طلوع کرد و بر تمام جهانیان تابید. این مردم هستند که عمل او به قرآن را باید سرمشق خود قرار دهند تا به سعادت دنیا و آخرت برسند و از هلاکت و شقاوت برهند، که در این زمینه حجت پروردگار بر همه عالمیان و آدمیان تمام است و کسی را در پیشگاه او عذری نیست.

عفو و گذشت پیامبر از دختر حاتم

امیرالمؤمنین علیه السلام در باره کرامت و حسن خلق و آقایی و عفو و گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

زمانی که اسیران طائفه طی را به مدینه آوردند، در بین آنان دختری بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: یا محمّد! چه شود که مرا آزاد نمایید تا من از شماتت و سرزنش قبایل عرب در امان بمانم؛ زیرا من دختر رئیس قبیله هستم و پدرم اشخاص بی پناه را پناه می داد، اسیر را آزاد می کرد، به واردین غذا می داد، افشای سلام می کرد و هیچ وقت حاجتمندی را بدون روا شدن حاجتش رد نمی کرد، من دختر حاتم طایی هستم.

پیامبر فرمود: ای دختر! آنچه بیان کردی اوصاف مردم مؤمن است، اگر پدرت اهل اسلام بود برای وی از خداوند طلب رحمت می کردم. سپس فرمود: دختر را آزاد کنید؛ زیرا پدرش اخلاق نیک را دوست می داشت و خدا اخلاق نیک را دوست دارد.

ابو برده بن دینار در آزادی دختر حاتم از جای برخاست و عرضه داشت: ای رسول خدا! پروردگار اخلاق نیک را دوست دارد؟ حضرت فرمود: سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، وارد بهشت نمی شود مگر صاحب اخلاق پسندیده. (۲)

ص: ۲۰۴

۱- (۱) مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۹۳ - ۱۹۴، باب ۶، حدیث ۱۲۷۲۱؛ المحجّه البیضاء ۴/۱۲۱.

۲- (۲) مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۹۳ - ۱۹۴، باب ۶، حدیث ۱۲۷۲۱؛ المحجّه البیضاء ۴/۱۲۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند اسلام را به اخلاق نیک و کردار پسندیده پیچید، از جمله:

معاشرت نیکو، احسان و بخشش به مردم، ملایمت و خوشرفتاری، راه و رسم نیک را بین مردم پخش کردن، طعام خوراندن به خلق خدا، افشای سلام، عیادت مریض - خواه مسلمانی نیکوکار، خواه معصیت کار باشد - تشییع جنازهٔ مسلمان، خوشرفتاری با همسایه - خواه مسلمان باشد، خواه غیر مسلمان - احترام به سالمندان، پذیرفتن دعوت مردم و دعوت از دیگران، عفو و اصلاح بین مردم، بزرگواری و بخشش، از خود گذشتگی، ابتدا به سلام، فرو خوردن خشم و غضب و سپس عفو از بد کار.

و نیز اسلام صفات زیر را ممنوع دانسته و آنها را جزء سیئات به حساب آورده:

کار بیهوده و باطل، ساز و آواز و غنا از هر نوعش، خیانت و ظاهر سازی و انتقام بی جا، دروغ، غیبت، بخل، حرص، ستم، تجاوز، مکر و خدعه، سخن چینی، فتنهٔ بهم زدن بین مردم، قطع رحم، بدخلقی، فخر و تکبر، خود پسندی، ستایش بی جا، فحش، کینه، حسد، فال بدزدن، راهزنی و سرکشی...» (۱)

رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام راویان

« انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وانگذاشت هیچ نصیحت نیکویی را مگر آن که ما را به آن دعوت کرد و به انجام آن امر فرمود و وانگذاشت هیچ عیب و عمل پستی را مگر آن که ما را از آن بر حذر داشت و نهی فرمود و از تمام اینها این آیه کفایت می کند:

ص: ۲۰۵

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.]

بازهم به این نکته توجه کنید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آنچه از خوبی ها امر می فرمودند خود آراسته به آن بودند و از آنچه نهی می کردند وجود مقدّسشان از آن پاک و پاکیزه بود.

معاذ می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

تو را سفارش می کنم به: پرهیزکاری و تقوا در تمام شئون حیات، صدق و راستی، وفای به عهد، ادای امانت، ترک خیانت، حفظ همسایه، رحمت آوردن بر یتیم، نرمی در سخن، افشای سلام، عمل نیک، کوتاه کردن آرزو، ملازمت ایمان، فهمیدن قرآن، دوست داشتن آخرت، ترس از حساب، تواضع و فروتنی، پرهیز از فحش، پرهیز از تکذیب راستگو و تصدیق دروغگو؛ و بترس از اطاعت گنهکار و نافرمانی رهبر عادل و فساد در زمین. و تو را سفارش به تقوا می کنم در نزد هر سنگی و درختی و دیواری و کلوخی و این که برای هر گناهی که پنهان انجام داده ای در پنهان توبه کنی و برای گناه آشکار در آشکار توبه نمایی.

بدینگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به ادب و آداب و تقوا و عمل صالح و اخلاق حسنه دعوت می کرد.

وجود مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله بردبارترین و شجاع ترین و عادل ترین و عقیف ترین انسان ها در همه دوره هاست، هرگز دست مبارکش، زنی را که در ملکیت یا زوجیت او نبود مس نکرد.

ص: ۲۰۶

از تمام مردم بخشنده تر بود و هیچ گاه درهمی نزد او به شب نماند، اگر درهم و دینار زیاد می آمد و مستحقّی را نمی یافت که به او عنایت کند و شب می رسید به خانه نمی رفت تا آن را به نیازمند بدهد.

از آنچه خداوند به او عنایت می کرد به اندازه نیازش آنهم به حدّ قناعت بر می داشت و باقی را در راه خدا انفاق می کرد.

نعلین مبارکش را خودش می دوخت، لباسش را با دست مبارک خود وصله می زد و در کارهای منزل به اهل خانه کمک می داد.

نمونه او در حیا وجود نداشت، به صورت کسی خیره نمی شد، دعوت آزاد و مملوک را می پذیرفت، در برابر هر چیزی گرچه یک جرعه شیر بود پاداش می داد.

از صدقه استفاده نمی کرد و دعوت کنیزان و مستمندان را اجابت می فرمود، برای خود غضب نمی کرد ولی برای حق خشمگین می شد. حق را گرچه به ضرر خودش بود اجرا می کرد، از غیر مسلمان گرچه به آن نیاز داشت کمک نمی گرفت.

یکی از دوستانش به دست یهودیان کشته شد، او در برابر این عمل جز به عدالت رفتار نکرد.

گاهی از گرسنگی سنگ به شکم می بست و به هر زمان هر آنچه از خوردنی حاضر بود تناول می فرمود.

از سؤال دوری می جست و از غذای حلال پرهیز نداشت.

خرما، نان، گوشت، حلوا، عسل، رطب، خربزه و از این قبیل در صورت داشتن، میل می کرد. سه روز پی در پی از نان گندم سیر نخورد تا خدا را ملاقات کرد، نه از ناداری و بخل، بلکه به خاطر آن که دیگران را بر خود ترجیح داده بود.

چون او را به ولیمه دعوت می کردند می پذیرفت، از بیماران عیادت می فرمود، به تشییع جنازه حاضر می شد و در میان دشمنانش بدون محافظ حرکت می کرد.

از همه ساکت تر بود، خوشرویی و بلاغت او در کلام نظیر نداشت، امور دنیوی

او را به وحشت نمی انداخت، آنچه از مباح به دستش می رسید می پوشید، بنده و غیر بنده را در ردیف خود می نشاند.

از مرکب هر چه حاضر بود سوار می شد، برایش الاغ و قاطر و اسب و شتر فرق نداشت.

بوی خوش را دوست داشت و از بوی بد پرهیز می کرد، با فقرا همنشین بود، با مستمندان غذا می خورد و به دانشمندان احترام می کرد. مردم با شرافت را با احسان به ایشان مقرب خود می فرمود و به خویشان خویش بدون ترجیح دادن کسی بر کسی کمک می کرد.

عذر هر معذرت خواهی را می پذیرفت، در شوخی و خوشمزگی جز حق نمی گفت، در خنده قهقهه نداشت، بازی های مباح را منع نمی کرد، با او به صدای بلند و به سبکی خشن صحبت می کردند ولی آن حضرت حوصله می فرمود، شتر و گوسپندی داشت که خود و خانواده اش از آن تغذیه می کردند. در خوراک و پوشاک بر بندگان و کنیزانش برتری نمی جست.

وقت خود را برای غیر خدا به هیچ عنوان مصرف نمی کرد، به باغ های صحابه می رفت، مستندی را به خاطر فقر و ناداریش تحقیر نمی کرد، شکوه پادشاهی در او اثر نداشت، شاه و گدا را به یک عبارت و به یک زبان، به توحید و معرفت دعوت می فرمود.

نمی خواند و نمی نوشت، در صحراهای خشک در کار گوسپند چرانی بزرگ شده بود، از پدر و مادر یتیم بود، ولی حضرت حق جمیع محاسن اخلاق و راههای پسندیده و اخبار اولین و آخرین و آنچه به صلاح دنیا و آخرت بود به آن جناب تعلیم داده بود.

در تمام مدت عمرش ناسزا نگفت، از لعنت کردن به مسلمان عاصی گر چه برده یا خدمتکار بود پرهیز داشت. در جنگ احد از او خواستند به دشمن نفرین کند

بعثت من رحمتی است که حضرت حق به بندگانش مرحمت فرموده، من مبعوث به رحمتم نه برانگیخته به لعنت.

انس می گوید: خدمتکار او بودم، برای یک بار از وی سرزنش نشنیدم و اگر اهل خانه مرا سرزنش می کردند، می فرمود: او را واگذارید. هیچ وقت از محلّ خواب ایراد نگرفت، اگر رختخواب افتاده بود می خوابید ورنه سر مبارک به زمین می گذاشت و استراحت می فرمود.

خداوند مهربان در تورات، او را چنین وصف می کند: محمد صلی الله علیه و آله بنده برگزیده من نه تندخو، نه سنگ دل و نه اهل داد و فریاد است، بدی را به بدی پاداش نمی دهد بلکه عفو می کند، محلّ ولادتش مکه و هجرتش مدینه است، دانش و بینش از سراپایش می ریزد. و به همین صورت در انجیل عیسی بن مریم علیهما السلام مدح شده است.

در سلام به همه کس سبقت می گرفت، سخن و درد دل حاجتمند را با حوصله و صبر گوش می داد و چون با کسی مصافحه می کرد دست خود را نمی کشید تا طرف دستش را رها کند.

نشست و برخاست نداشت جز به ذکر خدا، اگر کسی در موقعی که در نماز بود به او وارد می شد نمازش را مختصر می کرد و متوجه او می شد که آیا حاجتی دارد یا نه؟ چون حاجتش را بر می آورد، دو باره به نماز بر می گشت.

جای معینی برای نشستن نداشت، هر کجا جا بود می نشست و جای را بر کسی تنگ نمی کرد، اکثر رو به قبله می نشست، هر کس بر او وارد می شد از او احترام می گرفت و حتی عبایش را روی زمین پهن می کرد و مهمان را با این که با وی نسبت خویشی نداشت بر آن می نشانند.

کسی که با وجود مقدّسش همدم و هم مجلس می شد طوری با او رفتار می کرد که خیال می نمود عزیزترین مردم نزد اوست، در عین حال مجلسش مجلس حیا و تواضع و امانت بود.

همه را از جهت احترام به کنیه صدا می زد و اگر کسی کنیه نداشت برایش کنیه قرار می داد، حتّی برای زنانی که اولاد نداشتند، تا کمال احترام را در حقّ آنان رعایت نماید!

دیرتر از همه خشمگین می شد و زودتر از همه عفو می کرد و آشتی می نمود.

از همه مهربان تر بود و بیش از همه به درد مردم می خورد، سودمندترین افراد برای مردم بود، چون از جایش بر می خاست می گفت:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ. (۱)

منزهی تو ای خدا و به کمک تو ستایش می کنم تو را. شهادت می دهم که خدایی غیر از تو نیست، استغفار می کنم از تو و به سوی تو باز می گردم.

از همه فصیح تر و شیرین زبان تر بود، کم سخن می گفت ولی بسیار مفید حرف می زد، می فرمود: من از همه فصیح ترم و اهل بهشت به زبان من سخن می گویند، سخنش مانند دانه های جواهر که در رشته کشیده باشند منظم بود.

کلامش مختصر بود ولی به بهترین وجه مقصود خود را می رساند، منطقتش از هر حیث جامع بود نه فزونی داشت و نه کاستی، صحبت هایش بهم مربوط بود، در بین دو جمله توقّف مختصری داشت تا مستمع خوب بشنود و خوب بفهمد و خوب به خاطر بسپارد، آهنگ صدایش دلکش و شیرین بود.

ای ز لعل لب تو چاشنی قند و شکر وی ز نور رخ تو روشنی شمس و قمر

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۳/۲، باب ۱۲، حدیث ۱۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۲۹/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۱۸۷۳۳. [۲]

خسرو ملک جمالی تو و اندر سخنم ذکر شیرینی تو هست چو در آب شکر

سر خود نیست دلی را که تو باشی مطلوب غم جان نیست کسی را که تو باشی دلبر

دختر نعلش گواهی نتواند دادن که چنوزاده بود مادر ایام پسر

در همه نوع چو تو جنس بیابند ولیک به نکویی نبود جنس تو از نوع بشر

به جمال تو در این عهد نیامد فرزند و گرش ماه بود مادر و خورشید پدر

(سیف فرغانی)

فرازهایی دیگر در رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله

اکثر اوقات در سکوت بود، بدون نیاز سخن نمی گفت، در حال خشنودی و خشم جز حق به زبانش جاری نمی شد، از روی جدّ مردم را نصیحت می کرد، سعی داشت خود را یکی از مردم بشمارد و از آن امتیازی نداشته باشد.

از تمام مردم خوشتر و خوش نفس تر بود، مگر وقتی که قرآن، بر او نازل می شد یا به یاد قیامت می افتاد.

در پیشامدها به خدا پناه می برد و از وجود مقدّسش طلب هدایت می کرد و از حول و قوّه خود تبری می جست و به محضر پروردگار عرضه می داشت: الهی! حق را به من بنمایان تا از آن پیروی کنم و ناپسند را به من ناپسند نشان بده تا از آن دوری کنم.

حضرت سید الشهدا علیه السلام می فرماید: از پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام از اخلاق رسول

خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم فرمود:

وقتی داخل خانه می شد اجازه می گرفت، در منزل وقتش را سه قسمت می کرد:

یک قسمتش را به عبادت و بندگی اختصاص می داد، قسمت دیگرش را به معاشرت با خانواده و قسمت دیگر را برای استراحت، سپس قسمت استراحت را که به خود اختصاص داده بود، بین خود و خواص صحابه و عموم مردم تقسیم می کرد. در رفتارش با مردم، اهل فضل را برتر می شمرد و این برتری متناسب با دینداری آنان بود.

در میان آنان افرادی بودند که یک یا دو یا چند حاجت داشتند، به انجام حاجات آنان مشغول می شد و آنها را به کارهایی وامی داشت که به صلاح خودشان و صلاح امت بود، می فرمود: حاجت افرادی که نمی توانند خود را به من برسانند به من برسانید که هر کس این عمل را انجام دهد خداوند در قیامت قدم هایش را ثابت نگاه دارد. به زیارتش می آمدند و مطابق میلشان با حاجت روا شده پراکنده می شدند.

از سه چیز خود را کنار می داشت: مجادله، پرگویی و آنچه مربوط به او نبود. و از سه چیز نسبت به مردم خود داری داشت: از کسی بدگویی نمی کرد، احدی را دچار سرزنش نمی نمود و پی نقطه ضعف کسی نمی گشت.

سخن نمی گفت مگر در آنچه امید ثواب داشت، چون شروع به سخن می کرد، حاضران با سکوت کامل سر به زیر می انداختند چنانکه گویی پرنده بر سر آنها نشسته است.

در چهار چیز احتیاط و دور اندیشی داشت:

عمل به نیکی تا از او پیروی شود، پرهیز از زشتی تا مردم پرهیزند، کوشش در آنچه به صلاح امت بود، اقدام در کارهایی که خیر دنیا و آخرت داشت. (۱)

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - المحجبه البیضاء: ۱۲۲/۴ - ۱۶۲، اخلاق النبوه و آداب المعیشه، با کمی تلخیص.

مباد دل ز هوای تو یک زمان خالی که بی هوای تو دل تن بود ز جان خالی
همای عشق تو را ، هست آشیانه دلم مباد سایه این مرغ از آشیان خالی
ز روی تو ز زمین تا به آسمان پرنور ز مثل تو ز مکان تا به لامکان خالی
خیال روی توام در دلست پیوسته ز مهر و ماه کجا باشد آسمان خالی
دلم ز معنی عشقت تهی نخواهد شد اجل اگر چه کند صورتم ز جان خالی
به عاشقان تو دنیا خوشست و بی ایشان چو دوزخ است که هست از بهشتیان خالی
(سیف فرغانی)

بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و برنامه های ایشان

کلام را در آیات قرآن مجید در شأن پیامبر عظیم الشان باخواست حضرت ربّ العزّه دنبال می کنیم:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

او در جهانی به رسالت مبعوث شد که سایه شوم جهل و جاهلیت بر سر اهلش سایبان داشت و زور گویی و قلدری، غارت و آدم کشی و زنده به گور کردن دختران و هر نوع ستم و تجاوز در هر ناحیه ای که انسان زندگی می کرد امری عادی بود.

تفرقه بیداد می کرد، عقل از حرکت ایستاده بود، وجدان انسانیّت به خواب بود، مردم ایران و روم و سایر مناطق و به خصوص عربستان در آتش ستم ستمکاران می سوختند، فریادرسی وجود نداشت، آه مظلومان به دل سنگ ظالمان اثر نمی گذاشت، باطن و ظاهر بشر به انواع پلیدی ها آلوده بود، از توحید و روشنایی و نورانیّت و سلامت نفس و جان خبری نبود، به دانش و دانشمند می خندیدند،

ص: ۲۱۳

فطرت را می کشتند و آزادگان را به بردگی و بندگی می بردند، راه خود را به سوی خیر و سعادت بسته بودند و از کرامت و فضیلت و شرف به طور یکپارچه گریخته بودند.

به فرموده قرآن: انسان ها در عصر بعثت لب پرتگاه جهنم بودند.

وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ « (۱)

و بر لب گودالی از آتش بودید.

در چنین عصر و زمانی و برای تمام ازمنه و اعصار محمد صلی الله علیه و آله به عنوان رحمت حق، جهت نجات انسان از هر آنچه که در شأن او بود به رسالت انتخاب شد و مسئولیت نجات فرزندان آدم را تا قیامت به عهده گرفت و در سعادت دارین و خیر دنیا و آخرت را به روی جهانیان باز کرد:

فَإِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۲)

مسلمانم برای خیر دنیا و آخرت شما آمده ام.

جمله زیبا و پر معنای بالا را بارها در مکه به مردم تذکر داد و با آن بیان شیوا، هدف و مقصد رسالت و بعثت خود را بیان کرد.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ « (۳)

یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۰۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۲/۱۸، باب ۱، ذیل حدیث ۲۷؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۵۸۳، حدیث ۱۲۰۶. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۱۶۴. [۳]

می کند و کتاب و حکمت به آنان می آموزد و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

آری، جهانیان پیش از بعثت رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در گمراهی آشکار بودند.

خداوند مهربان به توسط پیامبر به سه برنامه برای نجات انسان و انسانیت از تباهی و گمراهی به کمک بشر شتافت:

۱ - تلاوت آیات.

۲ - تزکیه نفس از رذایل.

۳ - تعلیم کتاب و حکمت.

غفلت انسان از توحید و جداییش از اعتقاد به معاد و حساب و کتاب و صراط و میزان و ثواب و عقاب و تسلط شیطان، شهوت، هوا و هوس، وی را در ضلال مبین قرار داده بود و در یک کلمه در خوابی سخت از غفلت و بی خبری نسبت به حقایق فرورفته بود که گویی مانند مرده عفن قبرستان شده است.

رسالت های پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

رسول با کرامت اسلام آیات خدا را از سه کتاب بر آنان تلاوت کرد تا عقل خفته آنان بیدار شد و برای دو مرحله بعد یعنی تزکیه و فهم حلال و حرام و به اجرا گذاشتن آن آماده شدند.

۱ - آیات آفاق.

۲ - آیات انفس.

۳ - آیات تشریح.

آیات آفاق

اما آیات آفاق توجه دهنده انسان به خالق آفرینش امور هستی است:

ص: ۲۱۵

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى « (۱)

سوگند به شب هنگامی که فرو پوشد * و به روز هنگامی که آشکار شود * و به آن که نر و ماده آفرید.

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا *
وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا « (۲)

سوگند به خورشید و گسترش روشنی اش * و به ماه هنگامی که از پی آن برآید * و به روز چون خورشید را به خوبی آشکار کند * و به شب هنگامی که خورشید را فرو پوشد * و به آسمان و آن که آن را بنا کرد * و به زمین و آن که آن را گستراند * و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،

وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ « (۳)

سوگند به سپیده دم * و به شب های ده گانه * و به زوج و فرد * و به شب هنگامی که می گذرد.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ «
(۴)

آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ * و به آسمان که چگونه بر افراشته شده؟ * و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده؟ * و به زمین که چگونه گسترده شده؟

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى *

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - لیل (۹۲) : ۱ - ۳. [۱]

۲- (۲) - شمس (۹۱) : ۱ - ۷. [۲]

۳- (۳) - فجر (۸۹) : ۱ - ۴. [۳]

۴- (۴) - غاشیه (۸۸) : ۱۷ - ۲۰. [۴]

آن که آفرید، پس درست و نیکو گردانید. * و آن که اندازه قرار داد و هدایت کرد، * و آن که چراگاه را رویانید، * و آن را خاشاکی سیاه گردانید.

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٢﴾

سوگند به آسمان و به چیزی که در شب پدیدار می شود؛ * و تو چه می دانی چیزی که در شب پدیدار می شود، چیست؟ * همان ستاره درخشانی است که پرده ظلمت را می شکافد.

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا * وَالْأَرْضَ بَعِيدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣﴾

آیا آفریدن شما [پس از مرگ] دشوارتر است یا آسمان که او آن را بنا کرد؟ * سقفش را برافراشت، پس آن را درست و نیکو قرار داد، * و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت، * و زمین را پس از آن گسترانید، * و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد، * و کوه ها را محکم و استوار نمود * تا مایه بهره وری شما و دام هایتان باشد.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا * وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا * وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا * وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا * وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا * وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا * وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا * لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا * وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿٤﴾

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - اعلیٰ (۸۷) : ۲ - ۵. [۱]

۲- (۲) - طارق (۸۶) : ۱ - ۲. [۲]

۳- (۳) - نازعات (۷۹) : ۲۷ - ۳۳. [۳]

۴- (۴) - نبأ (۷۸) : ۶ - ۱۶. [۴]

آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟* و کوه ها را میخ هایی [برای استواری آن؟]* و شما را جفت هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم،* و خوابتان را مایه استراحت و آرامش [و تمدد اعصاب] قرار دادیم،* و شب را پوششی* و روز را وسیله معاش مقرر کردیم؛* و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم،* و چراغی روشن و حرارت زا پدید آوردیم،* و از ابرهای متراکم و باران زا آبی ریزان نازل کردیم* تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم،* و باغ هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

پدیده حیات و مقالات دانشمندان

پدیده حیات و پیدایش این همه آثار متنوع اعم از جماد و نبات و حیوان و عناصر نادیدنی که از احصا و شمارش بیرون است پس از این که آیات قرآن عقل را به تفکر و اندیشه در آن فرا خواند مورد توجه دانشمندان و فلاسفه و حکما قرار گرفت و برای یافتن اسرار و رموز آن، عاشقانه به فعالیت افتادند و در این زمینه در شرق و غرب آثار گران بهایی به وجود آوردند که بدون شک این آثار پر قیمت معلول تلاوت آیات قرآن مجید است که انسان را به سیر عقلی و فکری در آیات خلقت و آیات انفس و حلال و حرام و حقوق تشویق می کند.

تحقیقات غربی ها در امور آفرینش چه ارتباطی به قرآن دارد؟ در جواب باید گفت: غرب تا پانصد سال پیش از کتاب و کتابخانه و دانش و دانشگاه و علم و بینش خالی بود، حرکت علوم اسلامی از شرق به غرب واسطه بیداری غرب و پیدایش دانش و بینش و مدرسه و دانشگاه در آن وادی شد و این حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان غرب به آن معتقدند و در این زمینه کتاب ها و مقالاتی نوشته اند که اشاره به آن کتب و مقالات و اقراری که علمای غرب در این مرحله دارند از عهده این کتاب خارج است. بنابر این بیداری غرب و دانش و بینش دانشمندان آن

سرزمین بی ربط به کتاب خدا و رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیست که منکر این حقیقت، منکر خورشید و روز روشن است.

مقاله پرفسور رزرفورد

«پس از چند قرن مباحثات و گفتگوهای حادّ در باره پیدایش حیات بر روی سیاره مسکون ما، اینک تحقیقات و تفحصات پی گیر و دقیقی که در آزمایشگاه های جهان دنبال می شود، بدانجا رسیده که توانسته اند برای این معما جوابی هیجان انگیز و بسی دهشت انگیزتر از نظریه داروین که بشر را از نسل حیوانی مجاور بوزینه می دانست به دست بدهند.

از تعمق در تحقیقات انجام شده دانشمندان چنین نتیجه گرفته اند که: مبدأ بشریت و همه موجودات زنده در کف دریاهاى نخستین، پی ریزی شده است. (۱)(۲)

آیاتی در خلقت زمین و آسمان

هم اکنون به آیاتی که ریشه این مطالب در آنهاست به ترتیب در موضوع خلقت زمین و آسمان و این که موجودات زنده از آب هستند توجه نمایید:

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ « (۳)

آیا کافران ندانسته اند که آسمان ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردیم و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم؟ پس آیا ایمان نمی آورند؟

ص: ۲۱۹

۱- (۱) - اشاره به کلام امیرالمؤمنین در خطبه اول نهج البلاغه می باشد. «وَرَمَى بِالزَّبَدِ رُكَاؤُهُ».

۲- (۲) - تمام این مقاله علمی را می توانید در کتاب دانستنی های جهان علم صفحه ۱۱ ببینید.

۳- (۳) - انبیاء (۲۱) : ۳۰. [۱]

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مِائٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ « (۱)

و خدا هر جنبه ای را از آبی [که به صورت نطفه بود] آفرید، پس گروهی از آنها بر شکمشان راه می روند و برخی از آنها به روی دو پا حرکت می کنند و بعضی از آنها به روی چهار پا راه می روند. خدا آنچه را بخواهد می آفریند؛ مسلماً خدا بر هر کاری تواناست.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ « (۲)

و از نشانه های [ربوبیت و قدرت] او آفرینش آسمان ها و زمین است و [نیز] آنچه از جنبه میان آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد بر جمع کردنشان تواناست.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ * مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ « (۳)

یقیناً من بر خدا که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم؛ هیچ جنبه ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگارم بر راهی راست است.

آری، اولین هدف رسالت رسول الهی صلی الله علیه و آله تلاوت آیات حق اعم از آیات آفاقی و انفسی و قرآنی بر مردم بود، تا با این زنگ بیدار باش خفتگان را بیدار کند و غفلت زدگان را از بیماری مهلک غفلت برهاند و گمراهان را آماده ورود به شاهراه هدایت

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - نور (۲۴) : ۴۵. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۲۹. [۲]

۳- (۳) - هود (۱۱) : ۵۶. [۳]

نماید، زمینه رشد عقل و تفکر و اندیشه را در آن به وجود آورد و ایشان را به حقایق عالی خلقت و اسما و صفات صاحب هستی آشنا ساخته، بین نعمت خورنده و نعمت دهنده آشتی برقرار سازد و عرصه حیات را از فساد و تجاوز و ستم و پلیدی و آلودگی و عصیان و طاغوت زدگی نجات بخشد.

محمد صلی الله علیه و آله تا در دنیا بود مسائل خلقت و آفرینش و هستی را از طریق قرآن و آنچه قلب مقدسش از عالم ملکوت گرفته بود بر مردم خواند و از این راه زمینه حرکت بشر را به سوی رشد و کمال و دریافت حقایق و واقعیت ها فراهم آورد و باعث شد که انسان به مطالعه در هستی و آثار و اسرار آن بپردازد و از این طریق به برپا کردن مدارس علمی و دانشگاه ها و نوشتن کتب و مقالات و تحقیق در موجودات قیام کند و تمدن عظیم انسانی را در سایه علوم و معارف در پهنه گیتی به وجود آورد.

محمد پرتو عین الیقین است جهان را رحمت جان آفرین است

به چشم دل نگر او را که بینی طلوع مهر و ماهش از جبین است

طراوت خیز گلهای بهاری چمن آرای باغ فرودین است

نسیم مشکبیز دشت توحید ریاحین پرور گلزار دین است

سخن از لعل او وحی الهی پیامش جانفروز و دلنشین است

چو موسی دست او دست خدایی چو عیسی معجزش در آستین است

صلای دلکش عرش الهی طنین افکنده در گوش زمین است

انیس خلوت شب زنده داران شفیع بامداد واپسین است

محمد آسمان لطف یزدان محمد آفتاب راستین است

اسرار زمین و هفت آسمان

مسأله هفت آسمان و بعضی از اسرار زمین هنوز برای دانش بشری روشن نشده،

آن قدر هست که بانگ جرسی می آید. در این زمینه توانسته اند دور نمایی از جهان بالا و مسائلی از زمین در برابر چشم عقل قرار دهند، که همین مقدار هم انسان را چون ماهی فرورفته در آب، غرق در بهت و حیرت و تعجب می کند. به گوشه ای از این موضوع در سطور زیر توجه کنید:

«عالمی که ستاره شناسان به ما نشان می دهند مرگب است از هزاران میلیون کهکشان و هر کهکشان لانه هزاران میلیون ستاره.

در کنار یکی از آنها - کهکشان منظومه شمسی - ستاره ای یافت می شود که دارای گرما و اندازه ای متوسط است و اینک چون ستارگانی که دوره پیری را می گذرانند رنگش به زردی گراییده، این ستاره زرانود خورشید ماست که خسرو سیارگان می نامیم.

در دیر زمانی نامعلوم، به علتی ناشناخته قطعات و اجرامی به سوی خورشید گرائیده و در درون آن به گردش در آمده اند، زمین یکی از آن اجرام است.

پوسته زمین بیش از چند کیلومتر کلفتی ندارد، در درون آن احجار و فلزات همچون توده ای از خمیر با حرارتی سوزان به زیر قشری از بازالت «مرمر سیاه» گرافیت «سنگ خارا» جا گرفته اند و همین قشر مانع از اشتعال آن است.

در میان این دو آتش - مواد سوزانی که در درون پاره ستاره سرد شده محبوس مانده و شعله فروزان ستاره ای که این سیاره به دور آن می چرخد - بشر و مصاحبان او، حیوانات مسکن گزیده اند، اندک تغییر ممتدی در انرژی خورشید، خواه کاهش باشد و خواه افزایش، کافی است که این موجودات ناتوان را به دیار نیستی سوق دهد.

فیزیک نجومی به ما می آموزد که آسمان صاف و بی ابر مجموعه پهناوری است مرگب از خورشیدهای بی شمار که مانند مولکول های گازی که به جنبش آورند، در جهات بسیار متفاوت، شتابان رفت و آمد دارند.

با تقسیم آسمان به چندین بخش و عکس برداری از هر بخش، ممکن خواهد بود که ستارگان گنبد نیلگون را شماره کرد. «منظور آسمان اول است.» در رصدخانه ها این کار می شود، در رصدخانه کالج هاوارد کلیشه ای که ۳۵ درصد در ۴۵ سانتی متر مساحت دارد بیش از دو هزار کهکشان را نمایان می سازد، اما عده کهکشان هایی که جهان را تشکیل می دهند در حدود پانصد میلیون است!!

در هر کهکشان چند ستاره است؟ قطاع های چندی از کهکشان منظومه شمسی را شمرده اند، یک منجم جوان هاوارد بیش از دو میلیون ستاره جدا از یکدیگر شمرده است و به موجب این رصدها و آزمایش های دقیق، شماره ستاره های یک کهکشان ما فقط بالغ بر صد میلیارد می باشد $100/000/000/000$.

برای این که تصویری از عظمت و وسعت جهان پیدا کنیم اینک با مقیاسی بسیار خرد، سنجشی به عمل می آوریم.

فرض می کنیم حجم زمین به اندازه نقطه ای باشد که در آخر این عبارت ملاحظه می شود. قطر این نقطه تقریباً نیم میلی متر است، بنابر این قطر کره زمین که ۱۳۰۰۰ کیلومتر است به اندازه $26/000/000/000$ کوچکتر فرض شده، حال اگر اندازه های دیگر جهان را به همین نسبت کوچک کنیم صورت قابل توجه زیر به دست می آید:

فاصله زمین تا ماه ۱۶ میلی متر.

فاصله زمین و خورشید ۶ متر.

فاصله زمین تا نزدیکترین ستاره ثابت ۱۶۱۷ کیلومتر.

قطر کهکشان ما تقریباً $37/600/000$ کیلومتر.

فاصله زمین از کهکشان مرآه المسلسله $752/370/000$ کیلومتر. چنین است نسبت های قطعه خردی از جهان بی پایان که ما در آن زندگی می کنیم!! (۱)

ص: ۲۲۳

اینک دنباله آن آیات:

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا * وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا * وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا * لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا « (۱)

آیا ندانسته اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید؟ * و ماه را در میان آنها روشنی بخش و خورشید را چراغ فروزان قرار داد، * و خدا شما را از زمین [مانند] گیاهی رویانید، * سپس شما را در آن باز می گرداند و باز به صورتی ویژه بیرون می آورد، * و خدا زمین را برای شما فرشی گسترده قرار داد، * تا از راهها و جاده های وسیع آن [هر جا که خواستید] بروید؟

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ * وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ * وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ * فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ * وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ « (۲)

خورشید و ماه با حسابی [منظم و دقیق] روانند؛ * و گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می کنند؛ * و آسمان را برافراشت و [برای سنجش هر امر معنوی و مادی] ترازو نهاد؛ * تا در [سنجیدن با] ترازو طغیان روا مدارید

ص: ۲۲۴

۱- (۱) - نوح (۷۱): ۱۵ - ۲۰. [۱]

۲- (۲) - الرحمن (۵۵): ۵ - ۱۲. [۲]

[و از مرز عدالت و انصاف مگذرید.] * و ترازو را به عدالت برپا دارید و از ترازو مکاهید ؛ * و زمین را برای [زندگی] مردم نهاد ؛ * در آن میوه ها و نخل ها با خوشه های غلاف دار است * و دانه های با سبوس و کاه و گیاهان خوشبوست.

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ * وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ * وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ « (۱)

و آسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما [همواره] وسعت دهنده ایم. * و زمین را گسترده و چه نیکو گستراننده ای هستیم. * و از هر چیزی جفت آفریدیم باشد که متذکر [این حقایق که نشانه هایی بر قدرت، حکمت و ربوبیت خداست] شوید.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَرَزَقْنَاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ * وَالْأَرْضَ مِمَّا دَرَأْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * تَبَصَّرَهُ وَذَكَرَى لِكُلِّ عِبْدٍ مُنِيبٍ * وَنَزَّلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ * وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَخْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مِثْلًا كَذَلِكَ الْخُرُوجِ « (۲)

آیا با تأمل به آسمان بالای سرشان نگریستند که چگونه آن را بنا کرده و بیاراستیم و آن را هیچ شکاف [و ناموزنی] نیست؟ * و زمین را گسترده و کوه هایی استوار در آن افکنیم و در آن از هر نوع گیاه خوش منظر و دل انگیزی رویانیم، * تا برای هر بنده ای که [با اندیشیدن در نظام هستی] به سوی خدا باز می گردد، مایهٔ بینایی و یادآوری باشد ؛ * و از آسمان آبی بسیار پربرکت و سودمند نازل کردیم، پس به وسیلهٔ آن باغ ها و دانه های دروکردنی را رویانیم. * و [نیز] درختان بلندقامت خرما را که خوشه های متراکم و روی هم چیده دارند [رویانیم.] * برای آن که رزق و روزی

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - ذاریات (۵۱) : ۴۷ - ۴۹. [۱]

۲- (۲) - ق (۵۰) : ۶ - ۱۱.

بندگان باشد و نیز به وسیله آن آب سرزمین مرده را زنده کردیم ؛ و بیرون آمدنشان [پس از مرگ از خاک گور برای ورود به قیامت] این گونه است.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ * وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّهِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ * وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَضْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ « (۱)

به یقین در آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی [بر ربوبیت، حکمت و قدرت خدا] است ؛ * و در آفرینش شما و آنچه از جنبندگان منتشر و پراکنده می کند، برای اهل یقین نشانه هایی [بر ربوبیت، حکمت و قدرت خدا] است ؛ * و در رفت و آمد شب و روز و آنچه را از رزق و روزی [چون باران و برف] از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده کرده است و در گرداندن بادها [از سویی به سویی] برای مردمی که تعقل می کنند، نشانه هایی است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۲)

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد ؛ پس برای خدا شریکان و همتیانی قرار ندهید در حالی که می دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد] .

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - جائیه (۴۵) : ۳ - ۵. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۲. [۲]

بگو: او خدای یکتاست؛ * خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند.] * نزاده و زاییده نشده است، * و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ « (۲)

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید، سپس آفرینش آسمان را [که به صورت ماده ای دود مانند بود] اراده کرد و آن را به شکل هفت آسمان [همراه با نظامی استوار] درست و نیکو قرار داد؛ و او [به قوانین و محاسبات] همه چیز داناست.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ءِ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ « (۳)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آن که گروه هایی مانند شمایند؛ ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم، سپس همگی به سوی پروردگارشان گردآوری می شوند.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ

ص: ۲۲۷

۱- (۱) - اخلاص (۱۱۲) : ۱ - ۴. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۹. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۳۸. [۳]

وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ « (۱)

و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویانیدیم و از آن ساقه ها و شاخه های سبز درآوردیم و از آن دانه های متراکم را خارج می کنیم و از شکوفه درخت خرما خوشه های سر فروهشته [به وجود می آوریم] و باغ هایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی شباهت به هم [بیرون می آوریم] ؛ به میوه اش چون میوه دهد و به رسیدن و کامل شدنش با تأمل بنگرید، مسلماً در این [امور] برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ « (۲)

اوست که خورشید را فروزان و ماه را تابان قرار داد و برای ماه منازلی [چون هلال، تربیع، بدر و محاق] مقدر ساخت تا شمار سال و حساب [ماه، هفته، اوقات امور زندگی و تنظیم برنامه های معیشت] را بدانید. خدا آنها را جز به درستی و راستی نیافریده ؛ او نشانه ها را برای گروهی که دانایند [بدون هر گونه ابهام] بیان می کند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ « (۳)

اوست کسی که شب [تاریک] را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را نور افشان [قرار داد تا در آن به کار و کوشش پردازید] ؛ یقیناً در

ص: ۲۲۸

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۹. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰) : ۵. [۲]

۳- (۳) - یونس (۱۰) : ۶۷. [۳]

این امور برای گروهی که حقایق را بشنوند، نشانه‌هایی [از توحید و قدرت و ربوبیت خدا] است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ « (۱)

خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و برای شما به وسیله آن از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی بیرون آورد و کشتی‌ها را مسخر شما قرار داد تا به فرمان او در دریا روان شوند و نیز نهرها را مسخر شما کرد. * و خورشید و ماه را که همواره با برنامه‌ای حساب شده در کارند، رام شما نمود و شب و روز را نیز مسخر شما ساخت.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ « (۲)

و بادها را باردار کننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را با آن سیراب ساختیم و شما ذخیره کننده آن نیستید.

آیات انفس

اما آیات کتاب انفس که توجه دهنده انسان به خلقت ظاهر و باطن خویش و نمایش دهنده حکمت و قدرت خداست:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ

ص: ۲۲۹

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۳۲-۳۳. [۱]

۲- (۲) - حجر (۱۵) : ۲۲. [۲]

آن که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکو کارترید و او توانای شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است. مرگ نقطه انتقال از این جهان محدود به عرصه ای نامحدود برای یافتن ثواب عمل صالح و ایمان و یا عقاب کفر و بدکاری است.

جهان بعد که دروازه آن مرگ است یعنی جدایی روح و نفس از بدن جهانی است که کتب آسمانی و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام معصوم فلاسفه الهی و حکما و عرفا و پاکان و عاشقان از آن خبر داده اند.

منکران جهان بعد، جز ادعای خالی و سخن بی دلیل و برهان چیزی ندارند، در حالی که خود آنان منکر فریاد فطرت خود نسبت به این حقیقت نیستند یعنی چیزی را که ادعا می کنند قدرت اثبات آن را ندارند چون دلیلی بر اثبات ادعایشان نمی یابند.

به دو روزی که در قرن هیجده و نوزده بر بشر گذشت و حکومت علوم مادی مسائلی را مطرح کرد منگرید که آن دو روز گذشت و انسان عالم و عاقل دوباره به قبول حقایق تن داد.

مقاله زیر را که نوشته «نورمان و نسان پل» است به دقت بخوانید تا صدق این گفتار بر شما روشن شود که برای رد حقایق راهی وجود ندارد و منکر حق سر چشمه انکارش حمق و بی منطقی است، که مسأله ای که پیچیده به هزاران دلیل و برهان و استوار بر فطرت و الهام و منطق و عقل و گفتار حق و انبیا و امامان است

ص: ۲۳۰

مقاله نورمان و نسان پل

«روزی که از مرگ مادرم آگاه شدم به کلیسا رفتم تا در آن محفل روحانی دمی با خود خلوت کنم. می خواستم حضور او را در آن جا حس کنم مگر نه این که پیوسته در گوش من می خواند: هر بار که تو در این کلیسا به دعا و نماز می پردازی من با تو خواهم بود. در پشت میز مخصوص خود جا گرفتم بر روی میز چشمم به انجیل کهنه اوراق شده ای که در همه سفرها مونس باوفای من بود افتاد، میلی باطنی مرا تحریک می کرد که در آن روز اندوهبار مایه تسلی خاطر بیابم، دستم را بر روی کتاب مقدس گذاشته ایستادم و به نقطه مبهمی می نگریستم، ناگاه آشکار احساس کردم که دو دست نرم و سبک کرک ماندی با لطفی بسیار روی سرم قرار داده شد، شادی غیر قابل بیانی مرا فرا گرفت.

من فکر کنجکاوای دارم، حتی در تصادفات و پیشامدها می کوشم که آنچه رخ داده به طور دقیق تجزیه و تحلیل کنم و دلیل آن را به دست آورم، با خود اندیشیدم که بی شک این توهمی بود که در نتیجه تأثر مرگ مادرم پیدا شده اما برای من محال می نمود که این توجیه را بپذیرم. از آن روز من هرگز در این که مادرم روحاً زنده است تردیدی پیدا نکردم، من می دانم که او زنده است و تا ابد زنده خواهد بود.

کوچکترین شک و تردیدی یقین مرا در زندگی جاوید متزلزل نساخته، من بدان ایمان دارم و آن را غیر قابل رد می دانم. یقین عینی دارم که پس از مرگ دوستان عزیز خود را خواهیم یافت و هیچ چیز ما را از آنان جدا نخواهد ساخت (۱) و نیز معتقدم که هر کس شخصیت خاص خود را در دل این جهان تازه پهنور حفظ خواهد کرد و در آن جا رنج و آزاری برای اهل حقیقت نیست (۲) مسلماً سیر تکامل در آن جا نیز

ص: ۲۳۱

۱- (۱) - «وَأَجْتَمِعَ فِي جِوَارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و با اهل ایمان در جوارت گرد آیم. (دعای کمیل).
۲- (۲) - «أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْتَهِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد. فصلت (۴۱) : ۳۰. [۱]

ادامه خواهد یافت؛ (۱) زیرا زندگی بدون هیچ نوع ترقی روحانی به طور غیر قابل تصویری بی رنگ و بو و تیره و تار خواهد بود.»

سال ها پیش این جمله را از نوشته دانشمندی خواندم: «در لحظه مرگ، زندگی انسان مانند شعله شمعی خاموش و فنا می شود.»

در آن ایام که فلسفه مادی گری رونق و جلوه ای داشت و این فلسفه مُید روز بود، این گونه ادعاها تا حدی جالب و مورد پسند بود و افکار را می فریفت، ولی امروزه از این قبیل فیلسوف مآبان می پرسند چه برهانی بر این مدعا داری و از کجا بدین نتیجه رسیده ای؟

حقیقت آن است که این فلسفه بافی ها بی جاست و فیلسوف ما در این باره هیچ نمی داند و نمی تواند چیزی را ثابت کند.

در حقیقت احساس فطری که مبنای این اعتقاد ماست خود یکی از مهم ترین شواهد مثبتی است که ما را به سوی این حقیقت سوق می دهد.

وقتی که خدای تعالی می خواهد که انسان به حقیقتی دست یابد در آغاز بذر آن را در عمق ضمیر او می کارد، تشنگی بشر به بقا و آرزوی زندگی جاویدان آن چنان جهانگیر است که به هیچ وجه نمی تواند قبول کرد که جهان این آرزو را برآورده نسازد!

فکر انسانی با دلیل و برهان ریاضی به حقایق ماوراء الطبیعه کردن نهاده بلکه ایمان و الهام درونی او را بدان معتقد ساخته است.»

گفتار فلاسفه غربی در درک حقایق علمی

در قلمرو درک حقایق علمی هم، الهام نقش مهمی دارد، به گفته برگسون

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - «يَا أَيُّهَا الْقَوْمُ يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»؛ ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند، * به اینکه پروردگام مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد. یس (۳۶): ۲۶ - ۲۷. [۱]

« بسیار باشد که دانشمند پس از پژوهش و کوشش بسیار در آخرین مرحله یک جهش الهامی، او را به حقیقت علم نایل می سازد، برعکس پژوهشی علمی و جدّ و کوشش نیز برای پیدا کردن ایمان و یافتن مقام شایسته وحی و الهام، پشت بندی استوار و تکیه گاهی مستحکم است.

تصوّر قدیمی جهان مادی دیگر امروز باطل شده است.

سرجمس جان اعلام داشته است: همه جهان در جنب و جوش و در حال ارتعاش است.

معادله مشهور انیشتن آشکار ساخته: انرژی و ماده قابل تبدیل به یکدیگرند، هر دو یک چیزند و بس.

من باخانم ادیسون مخترع بزرگ در باره شوهرش گفتگو می کردیم، پرسیدم نظر ادیسون در باره عالم آخرت چه بود؟ گفت: او کاملاً معتقد بود که روح ماهیتی است حقیقی که در هنگام مرگ از بدن جدا می شود. در آن لحظه که ادیسون در حال احتضار و در شرف تسلیم جان بود پزشکش دید که او سعی دارد چیزی بگوید، به سوی صورتش خم شد، شنید به طور واضح و مشخص این کلمات را بر زبان دارد:

همه چیز در این سرا چه زیباست.

بر بالین بسیاری از مردان و زنان که در آستانه انتقال به سرای دیگر به اصطلاح وادی خاموشان قرار داشته اند بارها دیده شده که حال و مقام آنان حاکی است که در کرانه آن سرا همه روشنایی و زیبایی است.

]

شاهدان مرگ اشخاص

[

اینک رشته سخن را به دست خانم پرستاری می دهیم که شاهد مرگ اشخاص بسیاری بوده. او می گفت:

بسیاری از بیماران در حال احتضار چنان می نمایند که چیزی می بینند، غالباً از روشنایی و آهنگ خوش شکفت انگیزی سخن می گویند. بعضی دیگر گویی چهره هایی آشنا به نظرشان می آید. بیشتر اوقات از نگاه اشخاص محتضر آثار شکفتگی و شکفتی غیر منتظره ای پدیدار می شود. خود من در کنار بستر دوستی در آخرین ساعت زندگیش حاضر بودم، همین که آثار مرگ آشکار شد ناگاه به پرسش که در بالینش نشسته بود گفتم: عماراتی عالی می بینم، در یکی از آنها روشنایی پدیدار است، این نور برای من است، خیلی زیباست. پس دم فرو بست و جان تسلیم کرد.

پسرسش می گفتم: پدرم از اهل دانش و مردی روشن فکر بود و هرگز ممکن نمی شد تا موضوعی بر او محقق نباشد بر زبان آورد. عادت یک عمر ممکن نیست در لحظه آخر تغییر کرده باشد، آنچه که برای ما می گفتم به یقین می دید.

دکتر تسلی و اتزرهید از پزشکان لندن حکایت می کند:

بر بالین محتضری حاضر بودم و دست او در دست من بود کم کم مجبور می شدم که دست او را محکم تر از آنچه تصور می کردم نگاه دارم، بیمار می گفتم: دستم را رها کن، آن جا چه دلرباست!

روسو، دردم واپسین، این عبارت کوتاه را بر زبان آورد:

آسوده باشید، می بینید چقدر این آسمان صاف و زیباست، خوب من رفتم آن جا! ^(۱)

ای بنده ای که در غم دنیا بی وفا تاب از تن تو رفته چو آب از رخ گدا

هر شام تا سحر به خیال زیان و سود خواب از دو دیده گشته چو تاب از تنت جدا

ص: ۲۳۴

عمری گذشته بر تو ولی چون گذشته است نیمی پی هوس شد و نیمی پی هوا

خجالت ز نام نامه اعمال می بریم کز ابتدا سیاه بود تا به انتها

یارب به حق لوح و قلم روز رستخیز درکش ز روی لطف قلم بر گناه ما

(حالت)

آیاتی دیگر در انفسی

« أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى » (۱)

آیا انسان گمان می کند بیهوده و مهمل [و بدون تکلیف و مسؤولیت] رها می شود؟! * آیا نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟ * سپس علقه شد و خدا او را آفرید و اندامش را درست و نیکو ساخت، * و از او دو زوج به وجود آورد یکی نر و دیگر ماده،

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ » (۲)

مرگ بر انسان، چه کافر و ناسپاس است! * [خدا] او را از چه چیز آفریده؟ * از نطفه ای [ناچیز و بی مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و اندام] اندازه لازم عطا کرد. * آن گاه راه [هدایت، سعادت، خیر و طاعت] را برایش آسان ساخت. * سپس او را میراند و در گور نهاد.

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - قیامت (۷۵) : ۳۶ - ۳۹. [۱]

۲- (۲) - عبس (۸۰) : ۱۷ - ۲۱. [۲]

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ « (۱)

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ * و یک زبان و دو لب؟

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ « (۲)

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ « (۳)

پس انسان باید با تأمل بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟ * از آبی جهنده آفریده شده است؛ * [آبی که از صلب مرد و از میان استخوان های سینه زن بیرون می آید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ « (۴)

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گِل آفریدیم، * سپس آن را نطفه ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم. * آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا « (۵)

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - بلد (۹۰): ۸ - ۹. [۱]

۲- (۲) - تین (۹۵): ۴. [۲]

۳- (۳) - طارق (۸۶): ۵ - ۷. [۳]

۴- (۴) - مؤمنون (۲۳): ۱۲ - ۱۴. [۴]

۵- (۵) - فرقان (۲۵): ۵۴. [۵]

و اوست که از آب، بشری آفرید و او را دارای [دو نوع پیوند] نسبی و سببی کرد؛ و پروردگارت همواره تواناست.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا « (۱)

ما انسان را از نطفه آمیخته و مختلطی [از مواد و عناصر] آفریدیم و او را از حالتی به حالتی و شکلی به شکلی [از نطفه به علقه، از علقه به مضغه، از مضغه به استخوان تا طفلی کامل] درآوردیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ « (۲)

انسان را از آبی اندک و بی ارزش آفرید، پس آن گاه [و به دور از انتظار] ستیزه جویی آشکار است.

داستان آفرینش انسان داستان عجیب و حیرت انگیزی است، آیات و نشانه های حق در ظاهر و باطن انسان آیات بهت آوری است، امروزه هر عضو انسان و هر حالت باطن او، محور علمی از علوم و نقطه تحقیقی از تحقیقات دانشمندان بزرگ بشری است.

یک نفر و حتی یک طایفه، عمرش کفاف دریافت اوضاع و اسرار آفرینش انسان را نمی کند. برای تشریح و تفسیر هر عضو او چه ظاهری و چه باطنی، کتاب و کتاب ها نوشته شده که مطالعه آنها را باید بر خود واجب و لازم دانست، تا معلوم گردد این کارگاه با عظمت چیست.

آیات قرآن مجید و روایات و اخبار، انسان را به حقیقت خلقت و ظاهر و باطنش

ص: ۲۳۷

۱- (۱) - انسان (۷۶) : ۲. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۴. [۲]

راهنمایی کرده، که بخشی از آن را در سطور گذشته ملاحظه کردید، البته فهم آن آیات و روایات باید با کتب تفسیری و فیزیولوژی و روانکاوی و روانشناسی دنبال شود، چه آن که در آن آیات و معارف، نکاتی هست که بدون کمک گیری از علوم فهمش میسر نیست.

انسان از نظر ظاهری مخلوقی اعجاب انگیز است و از نظر باطنی اعجاب انگیزتر، به همین خاطر چون این ظاهر و باطن آراسته شد به خود خطاب کرد:

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ « (۱)»

پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

انسان ظرف هدایت، کرامت، شرافت، اصالت، وجدان، دانش و بینش و در یک کلمه، لایق مقام خلافت از حق است و همین مقام برای نشان دادن شخصیت او کافی است و به همین خاطر پیامبر آیات انفس را بر او خواند.

آیات تشریح

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله وظیفه داشت قرآن مجید را بر مردم بخواند تا با خواسته های حق که نسبت به تمام شؤون حیات فراگیر بود، آشنا شوند.

مکلف بود آیات کتاب حق را که به حق نازل شده بود بر مردم قرائت کند تا راه تأمین خیر دنیا و آخرت خود را درک کنند.

مسئولیت داشت به تلاوت آیات قرآن قیام کند تا مردم به حقوق خود و دیگران و مخصوصاً حقوق خالق زمین و آسمان آشنا شوند و پس از آن از پی اجرای آن حقوق اقدام نمایند تا سفره عدالت و حق پهن شود و از این طریق به رحمت و اسعۀ حق برسند.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در طول بیست و سه سال رسالت و بعثت خود آیات قرآن مجید را در سفر و حضر، به وقت جنگ و صلح، در مسجد و بازار، در خیابان و

ص: ۲۳۸

گذرگاه، روز و شب، به واسطه و بی واسطه قرائت کرد و معنای آن را تعلیم داد و زمینه عمل به آن آیات را فراهم آورد و در این عرصه فداکاری عجیبی از خود نشان داد و چیزی تا لحظات آخر عمرش از امت فرو گذار نکرد.

او در تمام امور، دین الهی و انسانی خود را نسبت به مردم ادا کرد و تا قیامت تمام مردم جهان را مدیون زحمات طاقت فرسای خود نمود.

او برای علاج بیماران فکری و روحی نسخه ای شفا بخش چون قرآن مجید آورد و به وسیله این نسخه توحیدی دردی را بدون دوا نگذاشت.

او از طریق قرآن به مردم فهماند که قرآن فقط و فقط کلام خداست و این کلام محض هدایت شما آمده است، آن را فرا گیرید و به آن عمل کنید تا همای سعادت دارین را در آغوش بگیرید.

محمد صلی الله علیه و آله برای نجات عقل و جان مردم با مشعلی فروزان چون قرآن کریم قیام کرد و در روشنایی این کتاب، بینش عجیبی به مغز انسان برای دریافت حقایق ملکی و ملکوتی عنایت فرمود:

مصطفی صلی الله علیه و آله جز هدایت انسان به شاهراه کمال و بیداری و آگاهی بشر، همتی نداشت و در این راه از هیچ برنامه و امری فروگذار نشد و تا ایثار جان خود و عزیزانش در این مسیر کوشش و فعالیت کرد.

او از طریق قرآن به مردم فهماند که مقصد و مقصود اصلی و اساس و پایه همه چیز فقط و فقط خداست و دنیا چیزی جز مزرعه آخرت نیست و هر انسانی برای رسیدن به مقصود باید جان و مال خود را در طبق ایثار و اخلاص بگذارد.

برخورد کفار با آیات قرآن

قرآن مجید با این که دارای آیات روشن بود و آنچه می فرمود بر اساس فطرت و عقل و وجدان مردم بیان می کرد ولی بسا می شد که سرکشان و زورگویان قریش،

پیغمبر و آنچه را برایشان تلاوت می کرد مسخره می کردند و بسا از او می خواستند معجزه ای بیاورد که صدق وی را اثبات کند.

وجود مقدّس نبی اکرم صلی الله علیه و آله با تلاوت قسمتی از قرآن مجید به استهزای آنان جواب می داد و به ایشان می فرمود: معجزه من همین قرآن است که از نزد حق آمده و به آن تحدی می کنم و از آنان می خواست که مانند آن را بیاورند؛ و ناتوانی ایشان از آوردن مثل قرآن، خود دلیل این بود که قرآن سخن آدمی نیست بلکه کلام خداست که راهی به تقلید و آوردن شبیه آن را ندارد تا چه رسد به آوردن مانند آن؛ و ضمن تلاوت قرآن، این آیه را بر آنان می خواند:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴿١﴾

بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.

قرآن مجید مردم را به توحید و یگانگی خدا و پیروی از دستورهای حضرت او برای به دست آوردن خیر دنیا و آخرت دعوت می نمود و از شرک و بت پرستی و طاغوت پرستی نهی می کرد، به عدالت و داد و احسان امر می کرد و از ظلم و ستم و بغی و تجاوز و فحشا و منکرات باز می داشت.

آشکارا و بدون ملاحظه اعلام می کرد: همه مردم در نزد حضرت حق یکسانند و کسی را بر کسی جز به نیکی و پرهیزکاری برتری نیست.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ ﴿٢﴾

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۸۸. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۱۳. [۲]

کسانی را که به خدا مشرک می شوند و برای او کفوی و ماندی قرار داده و زندگی را بر اساس اعتقاد به آن کفو و مانند آن تنظیم می کنند و در یک کلمه مطیع بت بی جان و جاندار و بنده طاعت می گردند از عذاب سخت بر حذر می دارد و خبر می دهد که برای این دنیا که مردم در آن زندگی می کنند انجामी است که ناچار در روز قیامت به آن منتهی می شود.

راجع به قیامت چنان شدید و سخت و هولناک و ترس آور سخن می گوید که دل ها را از جا می کند، می گوید: روز حساب نزدیک است و ناگهان در حال غفلت مردم به آنان می رسد، چون در رسد مادران و فرزندان خود را فراموش می کنند و آدمی جز خود همه چیز را از یاد می برد، جهان هستی سخت بهم می خورد، پس آسمان شکافته و ستارگان پراکنده، دریاها در هم آمیخته و خشک و گورها شکافته می شود و آن روز روزی است که هر کس هر کاری را که پیش فرستاده یا پس آورده است به عیان می بیند و با آن رو به رو می گردد.

انسان در قیامت با پرونده ای روبه رو می شود که تمام کارهایش را در آن ثبت شده می بیند، بهشت و دوزخ بر او عرضه می شود، دوزخ را در زشت ترین قیافه ممکن می بیند و بهشت را با زیباترین جلوه مشاهده می کند.

آری، بهشت عنبر سرشت را به خاطر ایمان و اخلاق و عمل صالحش به زیباترین صورت وصف ناشدنی مشاهده می نماید و به زبان حال به آن مرکز آسایش و امتیّت خطاب می کند.

نامه اعمال در قرآن

خداوند متعال در قرآن می فرماید: نامه عمل هر کسی که در قیامت برای او روشن و واضح است می گوید که: او بهشتی است یا دوزخی، در آن جا به اندازه سنگینی ذره ای از آنچه کرده کم نمی شود، ولی حسنات او مضاعف می گردد. پس

آدمی در آن جا از کار خود آگاه است هر چند بهانه های خود را پیش آورد.

آن روز هنگامی که کافران و بدکاران و مشرکان و فاسقان نامه عمل باز شده خود را می بینند بسی بیمناک گشته فریاد می زنند:

يَاوَيْلُنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿١١﴾

ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر آن که آن را به حساب آورده؟! و هر عملی را انجام داده اند، حاضر می یابند و پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

قرآن مجید می فرماید: پس آنگاه که میان مردم به میزان کارهای ایشان داوری شود، بهشتی ها به سوی نعمت های خود رهسپار گردند، در حالی که همیشه در آن جاویدند و دوزخیان به دوزخ خود می روند و در صورتی که به خدا مشرک باشند و دل ها و جان ها و باطن های خود را برای او خالص نساخته باشند همیشه در آن جاویدند و هر گاه پس از ایمان آوردن، گناه کرده و بدی ها مرتکب شده باشند، روزگاری کوتاه یا دراز که میزان آن تنها آموزش پروردگار است در دوزخ گرفتار باشند!

بشر این حقایق را می شنود، آن که به جان می پذیرد اهل نجات است و آن که از روی عناد و هوا و هوس به انکار و مخالفت برمی خیزد هیزم عذاب است، چنانکه قریش این همه را می شنید و آن را به شدیدترین وجهی انکار می کرد و با کسی که آن را بر آنان تلاوت می نمود به شدیدترین صورت، دشمنی روا می داشت!

او به آنان گفت: پدران مشرکشان در عذاب مخلد می باشند و اینان نیز به زودی اگر دست از شرک نکشند در آتش به آنها می رسند و در آن عذاب همیشگی با آنان

ص: ۲۴۲

شریک می گردند، مگر آن که پدران خود و کیش ایشان را انکار کنند و به خدای یکتا بی آن که بت ها و طواغیت را در کنار او قرار دهند ایمان آورند و باور کنند که محمد صلی الله علیه و آله که آیات قرآن را بر ایشان قرائت و تلاوت می کند فرستاده خداست که از جانب او به حق و با دلایلی روشن بر ایشان مبعوث گشته است.

آنگاه پس از ایمان چاره ای ندارند جز آن که زندگانی خود را با پیامبر و سنت و روش او مناسب سازند و هر چه را دستور می دهد انجام دهند و از هر چه ایشان را باز می دارد بگذرند، پس اگر سرپیچی نمودند خدا در کمین ایشان است و دوزخ برای آنها آماده تا با پدران مشرک خود در آن در آیند، بی آن که توبه و فدیة ای از آنان پذیرفته شود، یا عذاب ایشان سبک گردد یا مهلت داده شوند!

انذار مردم از طریق قرآن

با تلاوت قرآن مجید مردم را از رسیدن قیامت بیم می داد و از حشر و حساب بر حذر می داشت و از عذابی که برای مشرکان و گنهکاران مهیا شده است و نیز از برنامه های دیگر می ترسانید: از آن که به ایشان رسد آنچه به ملت های پیش از ایشان رسید، هنگامی که پیامبران با معجزاتشان نزد ایشان آمدند پس آنها را دروغ گو شمردند و در باره آنها گفتند آنچه را قریش درباره او نظر دادند: اینان دیوانه اند، جادو شده اند! برخی از انبیا را کشتند و بعضی دیگر را تهدید به کشتن کردند، پس عذاب شتابانی در این دنیا پیشاهنگ عذاب آینده همیشگی مهیا شده بر ایشان ریخته شد!

محمد صلی الله علیه و آله از طریق قرآن مجید قصه طوفان را که گنهکاران قوم نوح را غرق نمود تلاوت کرد، همچنین قصه بادی که قوم عاد را - هنگامی که هود را نافرمانی کردند - نابود کرد و داستان فریاد آسمانی که قوم ثمود را - هنگامی که به فرمان صالح نرفتند - از میان برد و قصه آنچه بر سر قوم لوط آمد - هنگامی که آسمان بر ایشان سنگ

نشاندار بارید - و قصه آنچه به اهل مدین رسید - هنگامی که شعیب را نافرمانی کردند - و زلزله ایشان را هلاک کرد، سپس به تفصیل بر ایشان یعنی بر مردم جهان می خواند آنچه را به فرعون و قومش رسید، هنگامی که دعوت موسی را نشنیدند.

محمد صلی الله علیه و آله آیاتی را تلاوت می کند که امر می کند در روی زمین گردش کنید تا ببینید سرانجام تبهکاران چه بوده است و انسان ها را بر حذر می دارد که مبادا علاوه بر عذاب همیشگی آخرت که به انتظار آنهاست آنچه از انواع عذاب های دنیوی که بر آن ملت ها فرود آمد بر اینان نیز فرود آید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله با تلاوت آیات قرآن مردم را پند و موعظه می داد تا به راه آیند و زمینه رشد و کمال آنان فراهم گردد. آنانی به او گوش دادند و می دهند که جلوه های قرآن دلشان را ربود و می رباید، آنانی به آیات او اعتنا می کنند که نیروهای برهان عقلشان را تسلیم کند، چه بسا نزدیکان که تلاوت آیات را از دهان مبارک او شنیدند و به او ایمان نیاوردند و بیگانگان با شنیدن خبر بعثت او به سوی شتافتند و آن چنان واقعیت ها را از وی قبول کردند که ده درجه ایمان را طی نموده و به مقام قرب حق و وصال محبوب حقیقی رسیدند که از آن جمله سلمان بزرگوار است که مسلمان شدن او داستان عجیب و شنیدنی دارد:

اسلام سلمان فارسی

از ابن عباس روایت شده که گفته است: سلمان شخصاً و از دهان خود برای من چنین نقل کرد و گفت:

« من مردی ایرانی از اهل اصفهان و دهکده ای که به آن جی می گویند هستم.

پدرم دهقان و سالار دهکده اش بود و من محبوب ترین خلق خدا در نظرش بودم، محبت او به من چندان بود که مرا همچون دوشیزگان در خانه زندانی کرده بود و من در آیین مجوسی می کوشیدم تا جایی که از خدمت گزاران آتشکده شدم و پدرم

همواره آتش را روشن نگه می داشت و اجازه نمی داد یک ساعت خاموش باشد.

پدرم بوستان بزرگی داشت، روزی سرگرم ساختمانی بود و از سرکشی به بوستان باز ماند، به من گفت: پسرکم، امروز به واسطه گرفتاری ساختمان نتوانستم از مزرعه و بوستان خبر بگیرم، تو برو خبری بگیر و دستورهایی به من داد و گفت: دیر نیایی که تو برای من پر ارزش تر از همه چیزی.

گوید: به منظور رفتن به مزرعه راه افتادم، در این هنگام از کنار کلیسایی از کلیساهای مسیحیان گذشتم، صداهای ایشان را که مشغول نماز گزاردن بودند شنیدم و من به واسطه این که پدر در خانه محبوسم می داشت، از امور مردم اطلاعی نداشتم.

چون صداهای ایشان را شنیدم وارد کلیسا شدم تا بینم چه می کنند، چون ایشان را دیدم از نمازشان خوشم آمد و گفتم: به خدا سوگند این آیین بهتر از آیین ماست و از آن جا حرکت نکردم تا غروب شد.

مزرعه پدر را رها کردم و آن جا نرفتم، از آنها پرسیدم در کجا می توانم به سر چشمه این دین برسم؟ گفتند: در شام. من پیش پدرم برگشتم، معلوم شد کسانی را به جستجوی من فرستاده و از همه کاری باز مانده است. چون پیش او رسیدم گفتم:

ای پسر! کجا رفته بودی؟ مگر با تو چنان شرط نکرده بودم؟

گفتم: پدر جان از کنار مردمی می گذشتم که در معبدی مشغول نماز بودند و آنچه از دین ایشان دیدم پسندیدم و تا خورشید غروب کرد پیش ایشان بودم. گفت: پسر جان در آن دین خبری نیست، دین تو و پدرانت از آن بهتر است، گفتم: به خدا سوگند چنین نیست آن دین بهتر از دین ماست.

گوید: پدر بر من ترسید، بر پای من بند نهاد و مرا در خانه زندانی کرد! من کسی پیش مسیحیان فرستادم و گفتم هر گاه کاروان بازرگانان شما از شام رسید مرا خبر کنید و پس از این که کارهای خود را انجام دادند و آهنگ بازگشت کردند

آگاهم

چون هنگام بازگشت ایشان رسید به من خبر دادند، من بند از پای خود برداشتم و همراه ایشان رفتم تا به شام رسیدم و آن جا پرسیدم چه کسی از همه بیشتر به مبانی مسیحیت عالم است؟

گفتند: اسقفی که در کلیسا است. پیش او رفتم و گفتم من به این دین راغب شده ام و دوست می دارم همراه تو باشم و برای تو و کلیسا خدمت کنم و از تو دانش بیاموزم و همراه تو نماز بگذارم. گفت: بیا و وارد کلیسا شدم و او مردی نادرست بود، به مسیحیان دستور می داد صدقه دهند و چون صدقات را می آوردند برای خود اندوخته می کرد و به فقرا نمی داد، آن چنانکه هفت کوزه زر و سیم اندوخت و من که دیدم چنان می کند او را سخت دشمن می داشتم.

چون از دنیا رفت و مسیحیان برای خاکسپاری او جمع شدند به ایشان گفتم: این مردی نادرست بود، به شما دستور پرداخت صدقه می داد و شما را به آن تشویق می کرد و پس از این که صدقه را می آوردید برای خود اندوخته می کرد و چیزی از آن به درویشان نمی داد، گفتند: این مطلب را از کجا می دانی؟ گفتم: شما را به اندوخته اش راهنمایی می کنم، گفتند: چنان کن، من جای آن را نشان دادم و ایشان هفت کوزه انباشته از زر و سیم را بیرون آوردند و چون آنها را دیدند، گفتند: به خدا سوگند هرگز او را به خاک نمی سپاریم و جسدش را بر دار کشیده سنگسار کردند.

مرد دیگری آوردند و به جای او گذاشتند.

سلمان می گوید: او مردی بود که من هرگز ندیده بودم کسی نمازهایش را به خوبی او گزارد، او نسبت به دنیا سخت بی میل و نسبت به آخرت به شدت راغب بود و شب و روز را در عبادت می گذراند، من او را بسیار دوست می داشتم چنانکه پیش از او هیچ کس را به آن اندازه دوست نداشته ام.

روزگاری با او سپری ساختم، چون هنگام مرگش فرارسید گفتم: ای فلان! من

همراه تو بودم و تو را چنان دوست می داشتم که هیچ چیز را آن چنان دوست نداشته ام، اکنون چنانکه می بینی فرمان خدا درباره تو رسیده است، مرا به چه کسی سفارش و به چه چیزی فرمان می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند مردم به گمراهی افتاده اند و بیشتر آدابی را که بر آن بودند ترک کرده اند و امروز کسی را نمی بینم که به روش و آیین من باشد مگر مردی در موصل که او هم به همان راه و روشی است که من بوده ام، خود را به او برسان.

گوید: چون او از دنیا رفت و به خاک سپرده شد به موصل پیش آن مرد رفتم و گفتم: ای فلان، فلانی هنگام مرگ خود به من سفارش کرد تا پیش تو آیم و به من خبر داد که تو بر راه و رسم اوایی، گفتم: پیش من بمان و من پیش او ماندم و دیدم که مردی نیک و به روش دوست خود است، ولی چیزی نگذشت که او را هم مرگ در رسید، به او گفتم: فلانی مرا به تو سفارش کرد و دستور داد که به تو ملحق شوم و می بینی که فرمان خدا برای تو در رسیده است، تو به چه کسی سفارش می کنی؟ و به چه چیز فرمانم می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند! من کسی را سراغ ندارم که به راه و روش ما باشد مگر مردی در نصیبین. رفتم پیش آن مرد و خبر خود را با او گفتم و فرمان رهنمای پیشین خود را برای او نقل کردم.

گفت: پیش من بمان و پیش او ماندم و او را هم بر آیین دوستش دیدم و اقامت من در حضور مرد بسیار نیکی بود ولی به خدا سوگند چیزی نگذشت که مرگ او هم فرا رسید، چون به حال احتضار در آمد به او گفتم: فلانی مرا به فلان و او مرا به تو راهنمایی کرد، تو مرا به چه کسی رهنمون هستی و چه دستوری می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند کسی را نمی شناسم که به این دین و آیین باشد مگر کسی که در عموریّه است، خود را به او برسان و پیش او بمان.

چون او مرد و به خاک سپرده شد من پیش آن مرد در عموریّه رفتم و داستان خود را برای او گفتم، گفت: پیش من بمان و من همان جا ماندم و او هم مردی بود که به راه و روش دوستانش بود.

سلمان می گوید: آن جا به کسب و کار هم مشغول شدم، چنانکه چند ماده گاو و چند گوسپند برای من فراهم شد، چون مرگ او نزدیک و محضر شد به او گفتم:

فلائی می دانی که من همراه فلائین کس بودم و او مرا به فلائین کس دیگر و او به شخص دیگر معرفی کرد و او مرا به تو راهنمایی کرد، اکنون تو مرا به چه کس راهنمایی و به چه چیز فرمان می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند من کسی را نمی شناسم که بر آیین ما باشد تا به تو بگویم که پیش او بروی، ولی روزگار ظهور پیامبری که به آیین ابراهیم علیه السلام در زمین عرب برانگیخته خواهد شد نزدیک شده است، محلّ هجرت او در سرزمینی میان دو سنگلاخ است که میان آنها درختان خرماست و او علامت هایی دارد که مخفی نیست، از جمله صدقه نمی خورد ولی اگر هدیه بدهندش قبول می کند و میان شانه هایش مهر نبوت است، اگر بتوانی به آن سرزمین بروی این کار را انجام بده.

سلمان می گوید: او هم مرد و مدفون شد و من مدّتی در عموریّه ماندم. گروهی از بازرگانان بنی کلب آمدند، به آنها گفتم: مرا به سرزمین اعراب ببرید در عوض این ماده گاوها و گوسپندانم را به شما می دهم، پذیرفتند و من آنها را به ایشان دادم و مرا با خود بردند، همین که به وادی القری رسیدیم به من ستم کردند و مرا به عنوان برده به مردی جهود فروختند و من پیش او بودم و چون درختان خرم را دیدم امیدوار شدم که همان سرزمینی باشد که دوستم برایم وصف کرده بود و این موضوع پیش من محقق نشده بود.

زمانی که پیش او بودم یکی از پسر عموهایش که از یهود بنی قریظه بود، مرا از او خرید و به مدینه برد؛ به خدا سوگند! گویی هم اکنون است که آن سرزمین را

شناختم و همان جا ماندم.

در این هنگام رسول خدا مبعوث شده بود و در مکه اقامت داشت و چون من برده و بنده بودم خبری از او نشنیدم تا این که به مدینه هجرت فرمود.

به خدا قسم! روزی بالای درخت خرمایی بودم و برای ارباب خود کار می کردم صاحب من زیر درخت نشسته بود که یکی از پسر عموهایش آمد و به او گفت:

فلانی! خدا اوس و خزرج را بکشد که آنها الآن در منطقه قبا گرد مردی جمع شده اند که امروز از مکه آمده است و ایشان می پندارند که او پیامبر است.

سلمان می گوید: چون این سخن را شنیدم چنان لرزه بر من افتاد که پنداشتم روی صاحبم سقوط خواهد کرد. از درخت پایین آمدم و به پسر عموی او گفتم: چه گفتی؟ صاحبم خشمگین شد و سیلی محکمی به من زد و گفت: تو را به این حرف چکار؟ برگرد، به کار خودت مشغول باش، گفتم: چیزی نیست می خواستم ببینم آنچه می گوید درست یا نه؟

سلمان گوید: چیزهایی خوراکی داشتم که جمع کرده بودم، هنگام غروب آن را برداشتم و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله که به قبا بود رفتم. حضور او رسیدم و گفتم: به من خبر رسیده است که تو مردی نیکوکاری هستی و همراه تو دوستانی نیازمند و غریب هستند، این خوراکی صدقه است چنین می پندارم که شما از دیگران به آن سزاوارتر هستید و آن خوراکی را نزدیک او بردم، به یارانش فرمود: بخورید، ولی خود دست نگاه داشت و نخورد، با خود گفتم: این یک نشانه.

آنگاه برگشتم و خوراکی دیگر فراهم کردم، در این فاصله پیامبر به مدینه بازگشته بود، پیش او رفتم و گفتم: چنین دیدم که تو صدقه نمی خوری این هدیه ای است که خواستم تو را باشد، پیامبر از آن خورد و به یاران خود هم دستور داد از آن خوردند.

با خود گفتم: این دو نشانه.

پس از آن به حضور رسول خدا در بقیع رسیدم که برای تشییع جنازه یکی از

یاران خود آمده بود، من دو قطیفه داشتم و پوشیده بودم و رسول خدا هم میان اصحاب خود نشسته بود، سلام کردم و به طرف پشت سر او رفتم تا به شانه هایش بنگرم و بینم آیا مَهر نبوت دیده می شود، همین که پیامبر دید که من در پشت سرش ایستاده و در جستجوی چیزی هستم که وصف آن را برای من گفته بودند، ردای خویش را از دوش افکند و من به مَهر نبوت نگریستم و آن را شناختم و شروع به بوسیدن آن و گریستن کردم.

پیامبر فرمود: برگرد و برگشتم و برابر او نشستم و داستان خود را همچنین که برای تو ای ابن عبّاس نقل کردم برای رسول اسلام گفتم و آن حضرت خوش داشت که این خبر را یارانش هم بشنوند.

سلمان همچنان گرفتار بردگی بود به طوری که نتوانست در جنگ های بدر و احد شرکت کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند:

با صاحب خود عهد نامه ای برای آزادی خود بنویس و من تعهدی نوشتم که سیصد اصله خرما برای او به عمل آورم و با آب چاه آن را آبیاری کنم و چهل وُقیه هم طلا بپردازم.

پیامبر به اصحاب خود فرمود: برادران را یاری کنید و آنها با نهال های خرما مرا یاری کردند، بعضی سی نهال، برخی بیست نهال و پانزده نهال و ده نهال و هر کس به قدر امکان خود مساعدت کرد و سیصد نهال برای من جمع شد.

پیامبر فرمود: ای سلمان! برو و برای این نهال ها گود بردار، وقتی تمام شد پیش من بیا تا خودم به دست خویش آنها را بکارم. من چنان کردم و یاران یاریم دادند و چون از آن فارغ شدم پیش رسول خدا برگشتم و خبرش دادم. پیامبر همراه من آمد، ما نهال ها را به او می دادیم و او در گود می گذاشت تا تمام شد. سوگند به کسی که جان سلمان در دست اوست از آنها حتی یک نهال هم خشک نشد و من درختان

خرمایی که تعهد کرده بودم به صاحب خود پرداختم و آن مال همچنان به عهده من بود، اتفاقاً از یک معدن طلا مقداری طلا که به اندازه تخم مرغی بود به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود: آن ایرانی که برای آزادی خود تعهدنامه نوشته بود چه کرده است؟ مرا به حضورش بردند، فرمود: این را بگیر و تعهد خود را بپرداز.

سوگند به کسی که جان سلمان در دست اوست چهل وقیئه کامل بود. حق صاحب خود را دادم و آزاد شدم و در حالی که آزاد بودم در جنگ خندق همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کردم و پس از آن در هیچ یک از جنگ ها غایب نبودم. « (۱) »

بهشت روح شد گلزار رویت امید عاشقان دیدار رویت

ندانستم که لطف صنع ایزد به حسن اینجا رساند کار رویت

زمین را ذره ها خورشید گردد اگر بر وی فتد انوار رویت

لبانت شکر مصر جمالت زبانت بلبل گلزار رویت

گل سوری چو خار اندر گلستان بها ناورد در بازار رویت

بدیدم از درست ماه بیش است عیار حسن در دینار رویت

مه نو کو مدد دارد ز خورشید نگرده بدر بی تیمار رویت

فروغ شمع مه پشت زمین را نگیرد جز به استظهار رویت

بجز آینه ارواح عشاق نداند هیچ کس مقدار رویت

تو را بیند نظر در هر چه دارد کسی کو کسب کرد اسرار رویت

بین چون سیف فرغانی جهانی چو چشم تو شده بیمار رویت

(سیف فرغانی)

ص: ۲۵۱

محمّد صلی الله علیه و آله با کمال جدّیت و در میان طوفانی که شرک و کفر علیه او بر پا می کرد آیاتی که اصول دین حق را بر مردم عرضه می داشت تلاوت کرد، آنچه را از آن چاره ای نیست تا از بد عاقبتی دنیا و آخرت در امان باشند بر انسان قرائت فرمود.

بر بشریت روشن ساخت که پروردگار جهان یگانه و بی شریک است و شریک ساختن برای او ستم و انکاری است که صاحب خود را به جاوید ماندن در عذاب همیشگی بیچاره می سازد.

بر آنان خواند که خداوند مهربان او را به رسالت برانگیخت چنانکه فرستادگان پیش از او را برای هدایت ملت ها مبعوث به رسالت کرد.

بر تمام جهانیان تلاوت کرد که ایمان کسی مستقیم نمی شود تا از عمق قلبش به یگانگی خدا و فرستاده اش گواهی ندهد و تا آن که ایمان و عشق به حق و رسولش دل های ایشان را لبریز سازد.

به انسان خواند که در انجام و ترک عمل باید به یاد خدا باشد و هر آنچه انجام می دهد باید از روی اخلاص و صفا و پاکی دل انجام دهد.

بر همه مردم تلاوت کرد که خداوند به عدالت و نیکی و همراهی با خویشان مهربانی با یتیمان و بینوایان و نیکی با پدر و مادر و فرمانبری آن دو - مگر در کفر به خدا یا نافرمانی او - امر می کند و بر جهانیان خواند که خداوند ایشان را از گناه نهی می کند و ناچار باید از آن دوری کنند، از کشتن به ستم و کشتن فرزندان و از زنا و خودپسندی و غرور و تکبر و دروغ و سخن باطل و تماشای کار بیهوده و شرکت در آن بر حذر می دارد.

این همه و بیش از این همه را بر ایشان تلاوت کرد و ایشان را در صورتی که ایمان آورند و کار شایسته کنند و فرمانبرند به ثواب نیکوتر نزد خدا نوید داد و اگر کافر

شوند و فرمان حق را نبرند از عذاب سخت دنیا و آخرت ترسند.

پیامبر بزرگ چنانکه در آغاز این سطور اشاره شد در تمام اوقاتش از روز اول بعثت تا روزی که خداوند او را به جوار قرب خود برد آموزگار بود.

به طور دائم قرآن را بر مسلمین تلاوت می کرد و آنچه را از قرآن به تفسیر نیازمند بود برای ایشان تفسیر می کرد و آنچه را مجمل بود و احتیاج به تفصیل داشت برای ایشان تفصیل می داد و خلاصه تمام حقایق را به عنوان حکمت الهی به مردم تعلیم می داد.

درس های پیامبر در قرآن

محمد صلی الله علیه و آله برای مردم تلاوت می کرد:

تَبَيَّنْتُ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ « (۱)

به بندگانم خبر ده که یقیناً من [نسبت به مؤمنان] بسیار آمرزنده و مهربانم.

* و این که عذابم [برای مجرمان] همان عذاب دردناک است.

اجابت دعا

« إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ » (۲)

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، [بگو:] یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم؛ پس باید دعوتم را بپذیرند

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۴۹ - ۵۰. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۸۶. [۲]

و به من ایمان آورند، تا [به حق و حقیقت] راه یابند [و به مقصد اعلیٰ برسند].

کلمات خدا

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا « (۱)

بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مرکب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، یقیناً دریا پایان می یابد و اگرچه مانند آن دریا را به کمک بیاوریم.

ایمان به خدا و فرشتگان و کتب الهی

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ « (۲)

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را خواهیم و بازگشت [همه] به سوی توست.

ص: ۲۵۴

۱- (۱) - کهف (۱۸): ۱۰۹. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۸۵. [۲]

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ فَاتِكَ وَالْآخِرَهُ هُمْ يُؤْفِقُونَ * أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ « (۱)

آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. * و آنان که به آنچه به سوی تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، مؤمن هستند و به آخرت یقین دارند. * آنانند که از سوی پروردگارشان بر [راه] هدایت اند و آنانند که رستگارند.

دین اسلام

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ « (۲)

مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ « (۳)

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام می گشاید ؛ و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه اش را چنان تنگ می کند که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود ؛ خدا این گونه پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند، قرار می دهد.

ص: ۲۵۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳ - ۵. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۹. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۲۵. [۳]

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ « (۱)

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه یکتاپرست و حق گرای تسلیم بود و از مشرکان نبود. * مسلماً نزدیک ترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند وانتساب معنوی] کسانی اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده اند [از همه به او نزدیک ترند] و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

اهل کتاب گمان می کنند هر کس بخواهد به راه آید باید جهود یا نصرانی باشد، خداوند در قرآن مجید به رسولش می فرماید به آنان بدین گفتار پاسخ بده:

بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ « (۲)

بلکه از آیین ابراهیم یکتاپرست و حق گرا [پیروی می کنیم نه از آیین تحریف شده شما که عین گمراهی است] و او هرگز از مشرکان نبود.

عبادت مؤمنان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۶۷ - ۶۸ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۳۵ . [۲]

وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿١﴾

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. *
و در راه خدا چنانکه شایسته جهاد است، جهاد کنید؛ او شما را برگزید و بر شما در دین هیچ مشقت و سختی قرار نداد. [در دیتان گشایش و آسانی قرار داد مانند گشایش و آسانی] آیین پدرتان ابراهیم، او شما را پیش از این «مسلمان» نامید و در این [قرآن هم به همین عنوان نامگذاری شده اید] تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید؛ پس نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و به خدا تمسک جوید. او سرپرست و یاور شماست؛ چه خوب سرپرست و یآوری و چه نیکو یاری دهنده ای است.

کافر من گریزان گردست کس در ره ایمان و طاعت یک نفس

سر شکسته نیست این سر را مبند یک دو روزی جهد کن باقی بخند

مکرها در کسب دنیا بارد است مکرها در ترک دنیا وارد است

مکر آن باشد که زندان حفره کرد آن که حفره بست آن مکرست سرد

این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقده و میزان و زن

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول

(مولوی)

رستگاری مؤمنان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ

ص: ۲۵۷

اللُّغُو مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمِمَّنْ ابْتِغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَواتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ « (۱)

بی تردید مؤمنان رستگار شدند. * آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند. * و آنان که از [هر گفتار و کردار] بیهوده و بی فایده روی گردانند، * و آنان که پرداخت کننده زکات اند، * و آنان که نگه دارنده دامنشان [از شهوت های حرام] اند، * مگر در [کام جویی از] همسران یا کنیزانشان، که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند. * پس کسانی [که در بهره گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند. * و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند، * و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند. * اینانند که وارثان اند، * وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می برند [و] در آن جاودانه اند.

اوصاف مؤمنان

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا

ص: ۲۵۸

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبیا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

ایمان حقیقی

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَآ يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۲)

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

درجات مؤمنان واقعی

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

ص: ۲۵۹

۱- (۱) - احزاب (۳۳): ۳۵. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹): ۱۴. [۲]

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید و بر پروردگارشان توکل می کنند. * هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. * مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آموزش و رزق نیکو و فراوانی است.

استغفار بعد از گناه

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَوَافِرِينَ الْعَظِيمِ وَالْعِافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ * وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ « (۲)

و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید. * و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان ها و زمین است بشتابید ؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است ؛ * آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از [خطاهای] مردم در می گذرند ؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد. * و آنان

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - انفال (۸) : ۲ - ۴. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۳۲ - ۱۳۶. [۲]

که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، پافشاری نمی‌کنند؛ * پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان و بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند؛ و پاداش عمل‌کنندگان، نیکوست.

ایمان و اسلام و احسان در قرآن

لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ « (۱)، یا يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ « (۲) یا در آیات بِالْأَجْرِ الْمُحْسِنِينَ « (۳) همه این تعبیرات بر لفظ احسان دلالت می‌کنند. چه، لفظی که در این آیه هاست از این مصدر مشتق شده و معنی آنهم به آنچه خداوند به آن امر فرموده تناسب دارد.

احسان آن است که انسان در اطاعت خدا بکوشد تا به آخرین درجه‌ای که در طاقت اوست برسد و سستی نکند و خسته نگردد و کوتاهی نرزد بلکه تا راهی به کوشش دارد با دل و جان و اعضای خویش کوشش نماید.

ایمان و اسلام و احسان سه کلمه است که در قرآن آمده و بسیار به کار می‌رود و معنی آنها هم به هم نزدیک است. خود رسول اسلام این کلمات را آن‌گونه شناساند که در هیچ یک شبهه‌ای باقی نگذارد.

روزی رسول خدا در میان اصحاب بود مردی آمد و گفت: ایمان چیست؟ پیامبر فرمود:

ایمان آن است که به خدا و فرشتگان و پیامبرانش ایمان آوری و لقای پروردگار و

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - توبه (۹): ۱۲۰؛ [۱] هود (۱۱): ۱۱۵؛ [۲] یوسف (۱۲): ۹۰. [۳]

۲- (۲) - انعام (۶): ۸۴؛ یوسف (۱۲): ۲۲؛ قصص (۲۸): ۱۴.

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۱۳۴.

روز رستاخیز را باور کنی. پرسید: اسلام چیست؟ فرمود: آن است که خدای را پرستش نمایی و برای او شریکی نگیری و نماز رابیا داری و زکات واجب را بدهی و رمضان را روزه گیری. پرسید: احسان چیست؟ فرمود: آن که خدا را چنانکه گویی او را می بینی پرستش نمایی. چه، اگر تو او را نبینی بی شک او تو را می بیند. پرسید:

قیامت کی خواهد بود؟ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ « (۱)

یقیناً خداست که دانش قیامت فقط نزد اوست. (۲) پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله تنها به تعلیم حقایق ایمان و اسلام و احسان که در آیات صفحات قبل گذشت اکتفا نکرد، بلکه هم در زندگی خصوصی خود و هم در روابطی که با مردم داشت عملاً به تعلیم خواص و آثار این سه صفت و آنچه دارندگان اینها شایسته است انجام دهند و آنچه واجب است از آن دوری کنند همت گماشت.

وَأَوْفُوا بَعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعِيدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعِيدٍ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَكِنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ « (۳)

و به پیمان خدا چون پیمان بستید، وفا کنید و سوگند را پس از محکم کردنش [به وسیله عزم و قصد قطعی] در حالی که خدا را بر خود ضامن و کفیل قرار داده اید، نشکنید؛ یقیناً خدا آنچه را انجام می دهید، می داند. * و مانند آن

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۳۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۰/۵۶ - ۲۶۱، باب ۲۴، حدیث ۳۵ و ۳۶، با کمی اختلاف؛ الدر المنثور: ۱۷۰/۱.

۳- (۳) - نحل (۱۶) : ۹۱ - ۹۲. [۲]

[زنی] که پشم های تابیده خود را پس از استحکام و استواری و می تابانید، نباشید که سوگندهایتان را میان خود به بهانه این که گروهی [چون مشرکان] از گروهی [چون مؤمنان] از نظر نفرت و امکانات افزون ترند، مایه خیانت و فساد قرار دهید [به این صورت که از روی تظاهر، مؤمنان را با سوگندهایتان دلخوش کنید که با آنان هستید و در پشت پرده سوگندهایتان را بشکنید و به خیال این که از ضربه های دشمن در امان بمانید، به دشمن بیونید [جز این نیست که خدا شما را به وسیله آن] نفرت اندک و افزونی نفرت دشمن [آزمایش می کند و روز قیامت آنچه را [از حق و باطل] همواره در آن اختلاف می کردید، برای شما روشن می سازد.

خوش آن کس که دانشور است و هنرور مر او راست علم و هنر یار و یاور

ز علم و هنر هر که بی بهره باشد عقابی است بی پر درختی است بی بر

مکن فخر بر زیور و زر که کس را به جز عقل و علم و هنر نیست زیور

خردمند از آنرو نگردیده گمره که او را به هر ره خرد بود رهبر

به فضل و کمال خود آن به که نازی نه فضل پدر یا کمالات مادر

تو را گر به اصل است فخر، اصل هر کس نبودست جز آب و گل چیز دیگر

کسی را سزد شاهی هر دو عالم که ملک دلی گردد او را مسخر

(حالت)

پیامبر عزیز اسلام در هر موقعیت مناسبی آیات حلال و حرام قرآن را بر مردم تلاوت می کرد و به هر صورت ممکن معانی آن آیات را برای مردم بیان می فرمود تا موعظه شوند و به واجبات روی آورده از حرام و گناه دوری کنند و حتی گاهی صورت برزخی اعمال و اخلاق و کردار مردم را جهت بیداری آنان بیان می فرمود.

به حدیث زیر که در جوامع حدیث آمده توجه کنید.

ص: ۲۶۳

صورت برزخی اعمال از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

« پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بامدادی به اصحاب و یاران فرمود: دیشب دو نفر پیش من آمدند و مرا برانگیختند و به من گفتند: بیا برویم. پس با آن دو به راه افتادم تا به مردی خوابیده رسیدم و مرد دیگری را با سنگ گرانی بر سر او ایستاده دیدم که سنگ را بر سر او می کوبد و سرش را درهم می شکند و چون سنگ به غلت می افتد به دنبال آن می رود و آن را می گیرد و هنوز نزد آن مرد برنگشته سر وی چنانکه بود صحیح و سالم می شود، پس بار دیگر به او حمله می برد و همان کار نخستین را با او انجام می دهد.

به آن دو گفتم: سبحان الله! داستان این دو نفر چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم تا به مردی به پشت افتاده رسیدیم که دیگری با قلابی آهنین بر سر او ایستاده است و ناگهان به یک سوی روی او می آید و هر یک از گوشه لب و سوراخ بینی و چشم او را تا پشت گردن چاک می دهد، سپس به آن سوی دیگرش می رود و همان کاری که با آن طرف کرده بود با این طرف انجام می دهد و هنوز از این سو فارغ نشده که آن طرف به حال اول برمی گردد، پس دیگر بار به او حمله کرده همان کار نخستین را تکرار می کند.

گفتم: سبحان الله! داستان این دو چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم، به چیزی تنور مانند رسیدیم که فریاد و داد و بیدادهایی از آن بلند بود. پس سری به آن زدیم که ناگاه مردان و زنان برهنه در آن دیدیم که زبانه آتش از زیر پای آنها بر می خاست و چون به آنها می رسید فریاد می زدند.

به آن دو گفتم: داستان اینها چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس به راه افتادیم تا به جویی مانند خون سرخ رنگ رسیدیم که در میان آن

مردی شناگر شنا می کرد و در کنار جوی مردی بود که سنگ بسیاری نزدش نهاده بود، آن شناگر پس از مدتی شنا نزد آن مرد که سنگ ها نزدش بود می آمد و او سنگی به دهان او می انداخت او باز شنا می کرد و باز می گشت و باز سنگ به دهانش افکنده می شد و همین طور تکرار می گشت.

به آن دو گفتم: داستان این دو نفر چیست؟ گفتند: بیا برویم.

پس به راه افتادیم تا به مردی بد قیافه رسیدیم که نزد او آتشی بود و آن را می افروخت و زیر و رو می کرد و گرد آن می گشت.

به آن دو گفتم: این چیست؟ گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم تا به انبوهی رسیدیم که از هر نوع گلی بهاری در آن به چشم می خورد، ناگهان در میان آن بستان مردی بلند قامت با کودکانی بیش از آنچه هرگز ندیده بودم پیرامون او به نظرم آمدند. به آن دو گفتم: این کیست و اینان کیانند؟ مرا گفتند: برویم برویم.

پس رفتیم تا به بستانی بزرگ - که هرگز بزرگتر و بهتر از آن ندیده بودم - رسیدیم، به من گفتند: در این بستان بالا برو، پس بالا رفتیم تا به شهری که با خشتی طلا و خشتی نقره ساخته شده بود رسیدیم، آنگاه به دروازه شهر آمدیم و خواهش کردیم آن را باز کنند، دروازه گشوده شد، بعضی هر چه تصوّر کنی زیبا و برخی هر چه گمان کنی زشت روی به استقبال ما آمدند.

به آنان گفتند: بروید در این جوی آب تنی کنید که ناگاه جوی پهناوری - که گویی آبش در سفیدی شیر خالص است - جلب نظر کرد و در آن آب تنی کردند و سپس در حالی که آن زشتی از ایشان رفته بود و به نیکوترین صورتی در آمده بود نزد ما آمدند، به من گفتند: این بهشت جاویدان «عدن» است و این خانه توست.

پس دیده ام به بالا خیره شد ناگاه کاخی مانند ابری سفید به نظر رسید. به من

گفتند: خانه تو همان است.

به آن دو گفتم: خدا مبارکتان گرداند، مرا بگذارید تا داخل آن شوم، گفتند: اکنون که نمی شود، داخل آن خواهی شد. به آن دو گفتم: از آنچه امشب دیدم در شگفتم، این چه بود که دیدم؟

به من گفتند: اکنون به تو می گوئیم: آن مرد نخستین که بر او گذشتی و سرش با سنگ درهم شکسته می شد مردی است که قرآن را فراگیرد و سپس آن را رها کند در وقت نماز بخوابد تا نماز او فوت شود.

آن مرد دیگری که دیدی هر یک از کنار دهان و سوراخ بینی و چشم او تا پشت گردنش چاک زده می شد، مردی است که بامداد از خانه اش در آید و دروغی بگوید که در میان مردم منتشر شود.

مردان و زنان برهنه ای که در تنور ماندی بودند زنان و مردان زنا کارند.

آن مردی که دیدی در جوی خون شنا می کند و سنگ به دهانش می افکند کسی است که ربا می خورد.

مرد بد قیافه ای که در کنار آتش بود و آن را زیر و رو می کرد و می افروخت و گرد آن می گشت مالک و سر پرست دوزخ بود.

آن مرد بلند قامتی که در آن بوستان بود ابراهیم علیه السلام است و آن کودکانی که پیرامون او بودند هر نوزادی است که بر فطرت خداشناسی بمیرد.

راوی پرسید: ای فرستاده خدا! آیا فرزندان مشرکان هم؟ پاسخ داد: آری، فرزندان مشرکان هم.

اما آن گروهی که بعضی زیبا و بعضی زشت رو بودند آنان مردمی هستند که کاری شایسته و کاری بد را بهم آمیخته بودند و خدا از آنان در گذشت. « (۱) »

ص: ۲۶۶

آثار سوء بازیچه گرفتن دین

وَدَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ « (۱)

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت و اگذار؛ و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبادا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت سپرده شود]؛ و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد؛ و اگر [برای رهایی اش از عذاب] هر گونه عوض و فدیة ای بدهد از او پذیرفته نشود. آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند. و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می ورزیدند برای آنان نوشابه ای از آب جوشان و عذابی دردناک است.

نفخ صور

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ

ص: ۲۶۷

الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ « (۱)

و اوست که آسمان ها و زمین را به درستی و راستی آفرید ؛ و روزی که [اراده اش به آفریدن چیزی تعلق گیرد] می گوید : باش، پس بی درنگ می باشد ؛ گفتارش حق است ؛ و روزی که در صور دمیده شود فرمانروایی و حاکمیت مطلق ویژه اوست، دانای نهان و آشکار است و او حکیم و آگاه است.

انذار با قرآن

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ « (۲)

و این [قرآن] کتابی است پرفایده، که ما آن را نازل کردیم، تصدیق کننده کتابهای آسمانی پیش از خود است و [نزولش] برای این است که مردم مکه و کسانی را که پیرامون آنند بیم دهی ؛ و آنان که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و آنان همواره بر نمازشان محافظت می کنند.

خالق یکتا

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - انعام (۶) : ۷۳. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۹۲. [۲]

وَكَيْلٌ * لَاتُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ * قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ « (۱)

این است خدا پروردگار شما، جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیز است؛ پس تنها او را پرستید و او کارساز هر چیز است. * چشم ها او را در نمی یابند، ولی او چشم ها را درمی یابد و او لطیف و آگاه است. * بی تردید برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده، پس هر که [به وسیله آن دلایل بینا شود و حقایق را با چشم دل] ببیند به سود خود اوست و هر که [با پشت کردن به دلایل] کوردل شود [و از دیدن حقایق محروم گردد] به زیان خود اوست، [وظیفه من ابلاغ پیام خداست] و بر شما حافظ و نگهبان نیستم.

تبعیت از وحی

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ « (۲)

از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان.

قبح دشنام

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ « (۳)

و معبودانی را که کافران به جای خدا می پرستند، دشنام ندهید، که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی عملشان را آراستیم [تا به کیفر لجاجت و عنادشان گمان کنند که آنچه انجام

ص: ۲۶۹

۱- (۱) - انعام (۶): ۱۰۲ - ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - انعام (۱۸): ۱۰۶. [۲]

۳- (۳) - انعام (۱۸): ۱۰۸. [۳]

می دهند نیکوست، [سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود، پس آنان را به اعمالی که همواره انجام می دادند، آگاه می کند.

داوری خدا

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أُمَّتِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا. وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ « (۱)

آیا جز خدا حاکم و داوری بطلبیم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را که [همه معارف و احکام در آن] به تفصیل بیان شده به سوی شما نازل کرد؛ و اهل کتاب [به ویژه دانشمندان آنان] می دانند که این کتاب [قرآن] از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل شده؛ پس [در این که معجزه خواهی منکران و مخالفت های اهل کتاب از روی حقیقت جوئی نیست] از تردیدکنندگان مباش.

عمل صالح

الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا * مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا « (۲)

همه ستایش ها ویژه خداست که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد و برای آن هیچ گونه انحراف و کژی قرار نداد. * [کتابی] است درست و استوار [و

ص: ۲۷۰

۱- (۱) - انعام (۱۸) : ۱۱۴. [۱]

۲- (۲) - کهف (۱۸) : ۱ - ۳. [۲]

برپادارنده مصالح حیات انسان [تا از سوی خود [ستمکاران را] به عذابی سخت بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده دهد که برای آنان پاداشی نیکوست. * که در آن پاداش نیکو ، جاودانه ماندگارند.

سخن حق

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَكْفِرُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا « (۱)

و بگو: [سخن] حق [که قرآن است] فقط از سوی پروردگار شماست؛ پس هر که خواست ایمان بیاورد و هر که خواست کافر شود، به یقین ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده هایش بر آنان احاطه دارد و اگر [از شدت تشنگی] استغاثه کنند با آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند [به استغاثه آنان] جواب گویند، بد آشامیدنی و بد جایگاهی است. * مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند [پاداششان داده خواهد شد]؛ زیرا ما پاداش کسانی را که کار نیکو کرده اند، تباه نمی کنیم.

زینت دنیا

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا « (۲)

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - كهف (۱۸) : ۲۹ - ۳۰. [۱]

۲- (۲) - كهف (۱۸) : ۴۶. [۲]

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

زیانکارترین عمل

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا * ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا « (۱)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ * [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند. * آنان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار [قیامت و محاسبه اعمال] را به وسیله او منکر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر شده است، پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم. * این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند. * مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، بهشت های فردوس جای پذیرایی آنان است. * در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی کنند.

ص: ۲۷۲

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا « (۱)

و در این کتاب، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن، که او وفا کننده به عهد و فرستاده ای پیامبر بود. * و همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد و نزد پروردگارش پسندیده بود.

تعقل در قرآن

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ « (۲)

بی تردید کتابی به سوی شما نازل کردیم که مایه [شرف، بزرگواری، رشد و سعادت] شما در آن است؛ آیا نمی اندیشید.

وحدائیت

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ « (۳)

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستید.

ص: ۲۷۳

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۵۴ - ۵۵. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۱۰. [۲]

۳- (۳) - انبیاء (۲۱) : ۲۵. [۳]

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ « (۱)

هر کسی چشنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهیدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می کنیم و به سوی ما بازگردانده می شوید.

اگر بخواهیم آیاتی که پیامبر بر حق، بر مردم تلاوت کرده در این جزوه آورده شود باید همه قرآن مجید را بنویسم ولی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

سطور گذشته نمونه هایی از کتاب حق بود که در تمام زمینه ها اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، قلبی و اخلاقی، رسول خدا بر مردم تلاوت کرد تا آنان را با حقایق ملکوتی و واقعیت های الهی آشنا سازد.

عارف بزرگوار عماد فقیه کرمانی در نعت رسول خدا می گوید:

مقصود از آب و گل چو وجود محمد است از طینتش مبانِ هستی مشید است

بر خاتم نبوت او مهر لایزال بر صفحه رسالت او نقش سرمد است

عرش مجید پایه معراج مصطفی بدر منیر آلت اعجاز احمد است

هر دل که پشت گرمی از مهر اونیافت در زمهریر دوزخ هفتم مخلد است

دینش به نصرت صمدیت کمال گیر شرعش به قوت احدیت مؤید است

شد بنده کمینه درگاه تو عماد آزاد بنده ای که غلام محمد است

(عماد فقیه کرمانی)

ص: ۲۷۴

بخش دوم آیه ۱۶۴ سوره آل عمران که در جهت تفسیر و توضیح آن هستیم مسأله تزکیه است:

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ « (۱)

آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان می کند.

مراد از نفس در آیات و روایات که پیامبر عظیم الشان اسلام مأمور بر تزکیه آن بوده، حقیقتی است که مرکز قوای حیوانی از شهوت و غضب و غرائز و امیال است، که اگر این قوا کنترل و تزکیه نشوند تبدیل به هوا می گردند و هوا ایجاد طوفان های عظیمی در عقل و قلب و روح و بدن می کند که دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد.

فاسقان، فاجران، کاذبان، خدعه گران، آلودگان، ستمکاران، ظالمان، معتدین، متکبران، جباران، تبهکاران، عاصیان، خاطیان، درنده خویان، جاهلان، بی خردان، همه و همه محصول و معلول و نتیجه هوای نفسند.

غرائز و امیال و شهوات باید با قواعد تربیتی اسلام و هدایت شارع مقدس کنترل گردند، ورنه ضربه های غیر قابل جبرانی به انسان و انسانیت وارد می سازند.

در صورت کنترل شدن، خیمه عدالت در تمام جوانب بر پا می شود و در صورت عدم کنترل، عرصه گاه حیات آلوده به انواع ظلم و ستم و خطا و معصیت و تجاوز و زور گویی و عناد و قلدری و هر گونه رذیلتی خواهد شد.

ص: ۲۷۵

غزالی گوید:

يُطَلِّقُ النَّفْسَ عَلَى الْجَامِعِ الصِّفَاتِ الْمَذْمُومَةِ أَى الْقَوَى الْحَيَوَانِيَةِ الْمُضَادَّةَ لِلْقَوَى الْعَقَلِيَّةِ. (۱)

نفس همان است که رذایل ضدّ نیروهای ملکوتی یعنی نیروهای حیوانی، در آن اجتماع می کنند.

اگر این رذایل علاج نشوند و بر قدرت آنها در صورت عدم کنترل افزوده شود جایی برای حکومت عقل و شرع در میدان حیات باقی نمی ماند.

مسأله کنترل غرایز و شهوات از اعظم مسائل الهی و انسانی است تا جایی که مبارزه با شهوات و غرائز غلط و بی جا را جهاد اکبر گفته اند و افضل الجهاد نامیده اند.

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعیتی را به جبهه جنگ فرستادند، چون از میدان رزم برگشتند فرمودند: آفرین به طایفه ای که جهاد اصغر را به سر بردند ولی جهاد اکبر بر عهده آنهاست. گفته شد: یا رسول الله! جهاد اکبر چیست؟ فرمود:

مبارزه با نفس. سپس فرمود: برترین جهاد، جهاد با شهوات است.

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - مجمع البحرین: ۴۱۹/۱، [۱] به نقل از غزالی.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۵/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۶۳/۱۵، باب ۱، حدیث ۲۰۲۱۶. [۳]

حکما و عرفای الهی می گویند:

جهاد با نفس فقط به لحاظ تعلق آن با جسم و جسمانیات است، که اوصاف بهیمی و سبعی و شیطانی از این تعلق پدید می آید:

اوصاف بهیمی

وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ « (۱)

و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا- و لذت های زودگذر] دنیایند و می خورند، همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ « (۲)

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان ؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد. * و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود ؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند ؛ پس این

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - محمد (۴۷) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۷۵ - ۱۷۶. [۲]

داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

اوصاف شیطانی

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ « (۱)

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت : کافر شو . هنگامی که کافر شد، گفت :

من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می ترسم.

ورنه وجود انسان و حقیقت نفس با قطع نظر از این تعلق، عقل است و دارای صفات ملکوتی و به اقتضای سرشت خود:

ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ. (۲)

آنچه که خداوند بدان پرستیده شود و بهشت به واسطه آن به دست آید.

باید با عوارض خطرناک و بنیان برکن آن تعلق که حالت بهیمی و سبعی شیطانی است جهاد کرد، تا از شر حیوانات در امان برود و گرنه در این خانه همیشه غوغایی از تهاجم و تنازع است.

سعدی می گوید:

از کسی معنای

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. (۳)

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - حشر (۵۹) : ۱۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۶/۱، باب ۴، حدیث ۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۰۵/۱۵، باب ۸، حدیث ۲۰۲۸۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱؛ [۴] عوالی اللآلی: ۱۱۸/۴، ۱۸۷. [۵]

دشمن ترین دشمن تو ، نفس همیشه همراه توست.

را پرسیدند؟ گفت: به حکم آن که به هر دشمنی احسان کنی دوست گردد، مگر نفس را که هر چه احسان بیشتر نمایی مخالفت زیاده کند.

بی وصل او ز صحبت جانم خجالت است جان را هم از مصاحبت تن ملالت است

من دلم و دلم که چه می بینم از غمش کس را وقوف نیست که ما را چه حالت است

یارب به سوی کعبه که باشد دلیل ما کین ره که می رویم طریق ضلالت است

چندان که می رویم به مقصد نمی رسیم ما را از این تردّد ضایع خجالت است

هر درد را که هست طبیعی کند دوا درمان درد ما به وصالش حوالت است

(عماد فقیه کرمانی)

چه بسیار قلیل و نادرند آنانکه در راه خدا از طریق تعالیم رسول بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله با هوای نفس مبارزه کنند.

به بهلول گفتند: دیوانه های شهر را می دانی چند نفرند؟ گفت: شمردن آنها خیلی مشکل است از عقلا پرسید تا بگویم.

از گناهان و معاصی و عوارض هوای نفس و خلاصه از این همه ثقل و سنگینی مادّی و شیطانی باید آزاد شد و دارای ثقل و سنگینی معنوی شد. کشتی در دریا چون دارای ثقل باشد از واژگون شدن، برخاستن و در معرض موج و باد قرار گرفتن

ص: ۲۷۹

آرام است و گر نه مضطرب؛ انسان وقتی به حقایق ثقل اکبر که قرآن است و ثقل اصغر که اهل بیت و ائمه معصومین اند ثقیل شد دارای نفس مطمئنه می گردد و در برابر تمام حوادث و طوفان ها و سیل ها آرام خواهد بود.

چون از ثقل مادی و بدنی و به خصوص از ثقل معاصی و بارهای هوای نفس برهی - که راه رهیدنش معرفت به اوضاع و احوال نفس از طریق قرآن و رسالت و امامت است و به کارگیری دستورهایی آن منابع الهیه - به معراج معنوی و کشف و شهود خواهی رسید.

حکایتی از علامه طباطبایی

علامه طباطبایی فیلسوف بزرگ و مفسر کم نظیر می فرمودند:

در مسجد سهله در مقام ادريس نماز می خواندم و در نماز پس از حمد، سوره مبارکه «ص» قرائت می کردم، ناگهان دیدم از جای خود حرکت کردم ولی بدنم در زمین است، به اندازه ای با بدنم فاصله گرفتم که او را دورترین نقطه می دیدم تا پس از چندی به حال اول برگشتم.

خداوند در قرآن مجید در شأن ادريس می فرماید:

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿١﴾

و او را به جایگاه و مقام بلندی ارتقا دادیم.

درختان عالم ملکوت

بینایان و بیداران، عارفان و والهان و واصلان و عاشقان بر اساس حقایق قرآنی و معارف الهیه می فرمایند:

عالم ملکوت را دو درخت است:

ص: ۲۸۰

هر یک شاخه هایی به دنیا دارند، هر یک از حسنات اخلاقی شاخه ای از شاخه های درخت طوبی است و هر یک از رذایل اخلاقی شاخه ای از شاخه های درخت زقوم.

انسان اگر به مبارزه با هوای نفس برنخیزد و بگذارد شهوات و غرایز رذایل، نفس را میدان تاخت و تاز قرار دهند بدون شک هر یک از رذایل تبدیل به خلق یا ملکه و رنگ ثابت شود و در حقیقت ریشه در ذات دوانده بلکه عین ذات گردد، آنوقت است که انسان شاخه ای از آن درخت گشته و پس از جمع شدن بساط عالم، هیزم ثابت جهنم شود. داستان در حسنات هم از این قرار است.

در «کافی» شریف آمده:

السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا أَخَذَ بَعْضِنِ مِنْهَا، فَلَمْ يَتْرُكْهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَالشُّحُّ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ، فَمَنْ كَانَ شَحِيحًا أَخَذَ بَعْضِنِ مِنْهَا، فَلَمْ يَتْرُكْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ النَّارَ. (۱)

سقاوت درختی در بهشت است، سخی شاخه ای از آن را در دست جان دارد، آن شاخه وی را رها نکند تا وارد بهشت نماید. و بخل درختی در جهنم است، بخیل آویخته به شاخه ای از اوست، آن شاخه او را رها نکند تا وی را داخل در جهنم کند.

آن که دچار هوای نفس و رذایل اخلاقی است، آتشی است که هم خود را می سوزاند و هم آتش به خرمن زندگی و حقوق دیگران می اندازد. و از همین جا عظمت رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله روشن می شود که برای مهار کردن و خاموش نمودن

ص: ۲۸۱

این آتش که در تنور نفس است آمده که:

وَيُزَكِّيهِمْ « (۱)

و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند.

برای نجات وجود از شرّ هوای نفس باید به حقیقت و واقعیت یعنی به حقّ و قیامت و انبیا و امامان و قرآن آشنا شد و به آن منابع عالی عشق ورزید و به اطاعت از دستوره‌های آن منابع الهیّه برخاست، که حکما فرموده اند:

« چنانکه عشق مادی یا مجازی سبب خروج جسم از عقیمی و مولّد فرزند و مایه بقای نوع و نسل است، عشق حقیقی هم روح را و عقل را از عقیمی و بسته بودن در آورده، مایه ادراک اشراق و دریافت زندگی جاوید یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگی روحانی است. « (۲)

درد گناه

درد گناه و معصیت، درد خطا و اشتباه، بسیار درد بد و سنگینی است و طول زمانی این درد باعث هلاکت انسان و از بین رفتن خیر دنیا و آخرت آدمی است.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَلَا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَ كَفَى بِمَا سَلَفَ تَفَكُّرًا وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا. (۳)

دردی برای دل ها دردناک تر از گناهان نیست و ترسی شدیدتر از ترس از مرگ نمی باشد، چیزی چون اندیشه در حوادث گذشته انسان را کفایت

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۲۹. [۱]

۲- (۲) - هزار نکته: ۱۸۶.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۲/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۲۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۰۴/۱۵، باب ۴۰، حدیث ۲۰۵۸۴. [۳]

نمی کند و مرگ برای بیداری انسان از خواب غفلت کافی است.

درد ظاهری قلب کشنده انسان است، و درد باطنی محصول و معلول گناه است و بدون شک درد معنوی کشنده تر از درد مادی است.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ﴿١﴾

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود.

اندیشه در احوال خود که عمر در چه گذشت و تفکر در احوال دیگران و فکر در این که لذت گناه باقی نمی ماند ولی تبعات و آثار آن باقی است، تفکر در فنای دنیا و بقای آخرت و اندیشه در مرگ آرزو داران پیش از رسیدن به آرزوهایشان و حسن عاقبت صالحان و محسنان و سوء عاقبت ظالمان و متجاوزان، عبادت بزرگ است.

امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت مهمی را در کیفیت مردن مردم - کیفیتی که محصول و معلول عقاید و اخلاق و اعمال آنان است - نقل می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

النَّاسُ اثْنَانِ: وَاحِدٌ أَرَاخَ، وَآخَرُ اسْتَرَاخَ. فَمَا الَّذِي اسْتَرَاخَ فَالْمُؤْمِنُ، إِذَا مَاتَ اسْتَرَاخَ مِنَ الدُّنْيَا وَبَلَائِهَا، وَأَمَّا الَّذِي أَرَاخَ فَالْكَافِرُ إِذَا مَاتَ أَرَاخَ الشَّجَرَ وَالْدَّوَابَّ وَكَثِيرًا مِنَ النَّاسِ. ﴿٢﴾

مردم در جهت مرگ بر دو دسته اند: یکی راحت می نماید و دیگری راحت می شود. اما آن که راحت می شود مؤمن است، چون بمیرد از دنیا و بلایش و تنگی و سختی هایش می رهد. اما آن که راحت می نماید کافر است، چون بمیرد درخت و جنبنده و بسیاری از مردم را با مرگ خودش راحت می نماید.

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۶، باب ۶، حدیث ۱؛ [۲] الخصال: ۳۹/۱، حدیث ۲۱.

درخت و جنبنده به زبان حال می گویند: ما از خدمت به کافر ناراحتیم، چون کافر بمیرد درخت و جنبنده از مرگش راحت می شوند و انسان هم از مزاحمت هایش که معلول بی دینی و بی خبری اوست.

نفس در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

در زمینه نفس حدیثی بسیار جالب به مضمون زیر از رسول خدا در جوامع حدیث روایت شده:

دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَاشِعٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مُوَافَقَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ: مُخَالَفَةُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى رِضَا الْحَقِّ؟ قَالَ: سَخَطُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى وَصْلِ الْحَقِّ؟ قَالَ: هَجْرُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى طَاعَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ: عِصْيَانُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ؟ قَالَ: نِسْيَانُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى قُرْبِ الْحَقِّ؟ قَالَ: التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى انْسِ الْحَقِّ؟ قَالَ: الْوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ؟ قَالَ: الْأَسْتِعَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ. (۱)

مردی به نام مجاشع به محضر مبارک رسول اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشت: راه رسیدن به معرفت حق چیست؟ پیامبر فرمودند: شناخت نفس.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۲۳؛ [۱] عوالی اللالی: ۲۴۶/۱، حدیث ۱؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۳۸/۱۱، باب

۱، حدیث ۱۲۶۴۳. [۳]

گفت : راه موافقت با حق چیست؟ حضرت فرمودند : مخالفت با نفس.

عرضه داشت : راه تحصیل خشنودی حق کدام است؟ فرمود : خشمگین بودن بر نفس.

پرسید : راه رسیدن به وصال حق چیست؟ فرمود : دوری از نفس.

گفت : راه طاعت حق کدام است؟ فرمود : روی گرداندن از نفس.

گفت : راه یاد حق کدام است؟ فرمود : فراموشی نفس.

پرسید : طریق قرب حق چیست؟ فرمود : فاصله داشتن با نفس.

عرضه داشت : راه انس با حق چیست؟ فرمود : وحشت از نفس.

گفت : راه به دست آوردن این همه کدام است؟ فرمود : یاری جستن از حق علیه نفس.

ای دولت آستانه صاحب‌دلان کجاست کانجا مقابل حرم و قبله و دعاست

ما دردمند و تنگدل و خسته خاطریم انفاس روح پرور اهل صفا کجاست

پای طلب گشاده و بر بسته چشم عیب تا این قدم که دارد و تا این نظر کراست

یا ما گلیم و صحت این زمره همچو گل یا خود مسیم و همّت این فرقه کیمیاست

در راه عشق رسم گدایی غریب نیست سلطان اگر به کوی محبت رسد گداست

هر طاعتی که علت عجب است و معصیت هر نعمتی که موجب کفران بود بلاست

(عماد فقیه کرمانی)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كُنْتُ مَعَ أَبِي حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَالْمِثْبَرِ وَإِذَا أَنَسَ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ وَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكُمْ وَاحِبٌ رِيحُكُمْ وَأَرْوَاحُكُمْ، فَأَعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا وَلَايَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ. (۱)

با پدرم حضرت باقر علیه السلام بودم تا کنار قبر و منبر رسول خدا رسیدیم، در آن هنگام گروهی از یاران پدرم در آن جا بودند، امام باقر بالای سرشان ایستاد و به آنان سلام داد و فرمود: و الله قسم! شما و بوی شما و روح شما را دوست دارم، ما را در این دوستی با پاکدامنی و کوشش در راه حق برای رسیدن به رشد و کمال یاری کنید که جز با پارسایی و کوشش در راه محبوب کسی به ولایت ما نمی رسد.

آری، بدون مبارزه با هوا و غلبه بر نفس که نتیجه اش ورع و تقوا و پاکی و طهارت قلب است ثابت ماندن در صراط مستقیم امکان ندارد، صراطی که «أنعمت علیهم» است که هر کس خارج از این صراط است یا مغضوب است یا گمراه.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ « (۲)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل هایشان از یاد کردن خدا

ص: ۲۸۶

۱- (۱) - الأمالی، شیخ طوسی: ۷۲۲، حدیث ۱۵۲۲؛ [۱] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۰۱/۱؛ [۲] مجموعه ورام: ۹۰/۲. [۳]

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۲۲. [۴]

سخت است، اینان در گمراهی آشکار هستند.

تزکیه نفس

آنچه باعث روشنایی دل است در اسلام بیان شده و هر آنچه علت کدورت قلب است باز گو کرده اند. گناه و معصیت و رها کردن نفس، زمینه ساز سیاهی قلب، و مبارزه با هوا و هوس و امیال و شهوات غلط، علت تجلی نور ربّ در عرش دل است.

تصفیه و تزکیه نفس که باعث نورانیت دل و روشنایی جان است از اهمّ وظایف پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بود، که آن حضرت در این زمینه تا مرز ایثار جان اقدام به پیاده نمودن آن وظیفه و مسئولیت کرد.

او خیر و شرّ نفس را برای مردم بیان کرد و راه آراستن نفس را به خیر و پیراستن این حقیقت را از شرّ پیش پای مردم نهاد و در این مدرسه مردان و زنانی را تربیت کرد و در بستر تاریخ تربیت می کند که هیچ مدرسه ای نمونه آنان را نداشته و ندارد.

او با کتابی مبعوث به رسالت شد که آن کتاب شفا بخش دردهای قلبی و نفسی و عقلی بود. خداوند مهربان در تعریف آن کتاب می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ

ص: ۲۸۷

سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ « (۱)

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است. * خدا به وسیله آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت راهنمایی می کند و آنان را به توفیق خود از تاریکی ها [بی جهل، کفر، شرک و نفاق] به سوی روشنایی [معرفت، ایمان و عمل صالح] بیرون می آورد و به جانب راه راست هدایت می کند.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله به وسیله قرآن مجید دل ها را نوارنی و قلب ها را روشن و نفوس را تزکیه و سینه ها را شفا داد، او از میان سیاه چهره گان بلال و از میان بردگان صیهیب و از بیابان نشینان ابوذر و از غیر عرب سلمان و از طایفه زنان خدیجه و زهرا و زینب ساخت.

معراج آدمیت و انسانیت

اشاره

در کتاب «انسان کامل» آورده:

معراج آدمیت و انسانیت با چهار چیز میسر است:

۱ - معارف الهیه: قرآن، کلمات انبیا و امامان و اولیا.

۲ - اقوال نیک.

۳ - افعال نیک.

۴ - اخلاق حسنه.

و این چهار که از طریق مبارزه با هوا و هوس و جهاد با نفس به دست می آید به قدری مهم است که گفته اند:

ص: ۲۸۸

هر که این چهار را ندارد آدمی نیست و هر که دارد آدمی است و هر کس این چهار را به کمال برساند انسان کامل است.

چون به دنبال شناخت حقایق قرآنیّه و معارف الهیّه رفتی و از آن دو منبع یعنی کتاب و حدیث کسب نور کردی و به عبادت و اطاعت قیام نمودی زمینه مبارزه با هوا و هوس و تزکیه نفس را به کمک حق و رسالت رسول اعظم فراهم آورده و به انتظار باش که نوری که محصول این مبارزه است تمام شئون حیات و جوانب وجودت را روشن کند، نوری که رسول بزرگ صلی الله علیه و آله از خداوند عزّ و جلّ درخواست داشت:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي لِسَانِي نُورًا وَفِي بَصِيرَتِي نُورًا وَفِي سَمْعِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا وَعَنْ يَسَارِي نُورًا وَمِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا وَمِنْ أَمَامِي نُورًا وَمِنْ خَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي فِي نَفْسِي نُورًا وَاعْظِمْ لِي نُورًا. (۱)

پروردگارا در قلبم، در زبانم، در دیده ام، در گوشم، از راستم، از چپم، از بالای سرم، از زیر پایم، از پیش رویم، از پشت سرم و در نفسم نور قرار بده و این نور را برای من عظیم گردان.

عرفا می گویند:

مراد از این نور، قرآن و توفیق خاصّ الهی است و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این درخواست این است که قرآن و باطن قرآن و سرّالسرّ قرآن و حقیقت آیات، تمام جوانب وجودش را پر کند، که این خواسته در ازل مورد اجابت قرار گرفت و به نزول قرآن تجلّی آشکار کرد.

روضه را از چمن انس نثاری بفرست یعنی از خاک در خویش غباری بفرست

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - صحیح مسلم: ۱۸۲/۲؛ میزان الحکمه: ۳۳۸۸/۴. [۱]

تا دگر عطر فروشی نکند باد بهشت بانسیم سحری بوی بهاری بفرست
جانم از باده دوشینه تو مخمور است زان معطر قدحش دفع خماری بفرست
(عماد فقیه کرمانی)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا. (۱)

عارف کسی است که نفس خود و عوارضش را از شرّ و خیر شناخته باشد و آن را از جمیع شرور و رذایل آزاد نموده و تصفیه کرده و وی را از آنچه از خدایش دور می کند حفظ نموده باشد.

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود در روی آب

یکی آن که در نفس خود بین مباش یکی آن که در خلق بد بین مباش

چون نفس را شناسی از خودیت و خود بینی نجات پیدا کنی و در راه صلاح و اصلاح آن با کمک قرآن و رسالت و امامت برخیزی و به این نتیجه بررسی که نفس، مملوک حق و امانت جناب او در دست توست و بر توست که این امانت را از شرّ غولان و طاغوتیان و رذایل حفظ نمایی.

خود بینی و خود خواهی و عُجب و کبر و حرص و بخل و ... همه موانعی هستند بین نفس و بین حق، که نمی گذارند فیوضات ربّانیه و نفعات رحمانیه به نفس برسند.

نفس در کلام میبدی

میبدی در «فتح ثالث» آورده:

ص: ۲۹۰

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۳۹، حدیث ۴۸۴۱؛ [۱] هزار نکته: ۶۹/۱.

شیخ سعدالدین حموی سواره به رودخانه رسید، اسب از آب نمی گذشت، امر کرد آب را بهم زده گل آلود کنند، در حال اسب عبور کرد. فرمود: تا خود می دید از این وادی عبور نمی توانست کرد. چون مرض خودبینی و خود خواهی علاج شود و حالت خداجویی و خداخواهی پدید آید، حرکت نفس به سوی مقام قرب و لقا با کمک طاعات و عبادات آغاز می شود و به جایی می رسد که امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدَّ اتِّصَالَاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا. (۱)

اتصال روح مؤمن به روح خدا از اتصال شعاع آفتاب به آفتاب شدیدتر است.

وصف عرفان در روایات

امیر المومنین علیه السلام در وصف صاحبان عرفان و فضیلت در «نهج البلاغه» می فرماید:

صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى. (۲)

با بدن در دنیایند، ولی روح آنان تعلق به محل اعلی دارد.

این گونه نفوس نسبت به حق و اوامر و نواهی حق در حالت تسلیم اند، آنچه می خواهند و آنچه انجام می دهند محض او و برای او و به خاطر او و برای رسیدن به قرب و لقاء و وصال اوست.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

گروهی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذشتند، عرضه داشتند:

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - الکافی: ۱۶۶/۲، حدیث ۴؛ [۱] الاختصاص، شیخ مفید: ۳۲.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۸۸/۱، باب ۲، حدیث ۴؛ [۳] الأمالی، شیخ مفید: ۲۴۷.

السلام عليك يا رسول الله، فقال صلى الله عليه وآله: ما أنتم؟ فقالوا نحن مؤمنون، قال:

فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عُلَمَاءُ حِكْمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسِيكُونُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. (۱)

سلام بر تو ای رسول خدا، فرمود: کیستید، گفتند: اهل ایمان، فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: رضایت و خشودی به احکام و قضای الهی و واگذاری امر خود به حضرت او و تسلیم در برابر فرمان های حق.

فرمود: اینان اهل علم و حکمتند و گویی از حکمت می خواهند همچو انبیا باشند. اگر در گفتار خود راستگوئید، بنایی که نمی خواهید در آن سکونت کنید نسازید و چیزی که نمی خواهید بخورید جمع نکنید و از خدایی که به او باز می گردید پرهیز کنید.

تصفیه و تزکیه نفس به این است که حقایق قرآنی و معارف الهیه در آن تجلی کند و راهی برای تزکیه و تصفیه آن جز این وجود ندارد. بدون اسلام و ایمان و احسان نفس به جایی نمی رسد و چیزی از شهوات و تمایلات و غرایز آن جلودار نیست.

«امالی» شیخ طوسی از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع از کار حج برداخت و بر راحله خود نشست فرمود:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِمًا. فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو ذَرٍّ. فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْإِسْلَامُ؟ فَقَالَ: الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَلِبَاسُهُ التَّقْوَى وَزِينَتُهُ الْحَيَاءُ، وَمَلَائِكَةُ الْوَرَعِ وَكَمَالُهُ الدِّينُ وَثَمَرُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ

ص: ۲۹۲

وارد بهشت نمی شود مگر مسلمان. ابوذر پرسید: یا رسول الله! اسلام چیست؟ فرمود: اسلام عریان است، لباسش تقوا، زینتش حیا، قوامش پارسایی، کمالش دین و میوه اش عمل صالح است؛ و برای هر چیزی پایه ای است و پایه اسلام عشق به ما اهل بیت است.

ابو حمزه ثمالی در مسأله کمال نفس، از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند:

ارْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمِيلَ اسْلَامُهُ، وَأَعْيَنَ عَلَى إِيْمَانِهِ، وَمُحَصَّصَتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَلَقِيَ رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ وَلَوْ كَانَ فِيمَا بَيْنَ قَرْنَيْهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ذُنُوبٌ حَطَّهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَهِيَ: الْوَفَاءُ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلَّهِ وَصِدْقُ اللِّسَانِ مَعَ النَّاسِ وَالْحَيَاءُ مِمَّا يَقْبَحُ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ وَحَسَنُ الْخُلُقِ مَعَ الْأَهْلِ وَالنَّاسِ. (۲)

چهار حقیقت در هر که باشد اسلامش کامل است و بر ایمانش کمک شده، گناهانش محو گشته و خدا را ملاقات می کند در حالی که جناب او از وی راضی و خشنود است و چنانچه از سر تا قدمش گناه باشد حضرت ربّ العزّه آنها را از پرونده اش می ریزد:

وفا به آنچه که برای خداوند بر عهده خود نهاده است (مانند نذر و عهد و قسم و سایر تعهداتی که با خداوند نموده است)، راستگویی با مردم، حیا از آنچه

ص: ۲۹۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۹/۶۵، باب ۲۷، حدیث ۲۷؛ [۱] الأمالی، شیخ طوسی: ۸۴، حدیث ۱۲۶. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۴۶۲/۸، باب ۹۳، حدیث ۱۰۰۱۶؛ [۳] الأمالی، شیخ طوسی: ۱۸۹، حدیث ۳۱۹. [۴]

نزد حق و خلق قبیح است، خوشرویی با زن و فرزند و مردم.

صفات خوب انسان

در کتاب «آداب النفس» آمده است که:

«انسان خوب چهار صفت دارد:

عفت نفس، پرهیزکاری و تقوا، زهد در حُطام دنیا، ورع از معصیت.

با نفس سرکش و امیال و شهواتش و با شیطان بیرونی رفاقت و همنشینی مکن، همیشه با این دو از در مخالفت برآ؛ که نود و نه در خیر به رویت می گشایند تا در مرحله صدم تو را به دام بیندازند.

اگر به دنیا بخواندت بگو فانی است، اگر به شهوات غلط دعوت کنند بگو ندامت است، اگر به کبر خواندند به اول و آخر نظر کن که نطفه و جیفه است، اگر به خودبینی بخوانند به حقیقت بنگر که چیزی از تو نیست، مالک خداست و تو با تمام هویت و هستی مملوکی.

یکی از عرفا می گوید:

وصف بنده ای از بندگان حق را شنیدم، برای دیدارش شتافتم، چون به او رسیدم با او حرف زدم جواب نداد، دوباره سخن گفتم جواب نداد، گفتم: به حق معبودت به من نظر کن، نظر کرد، ابروهایش به چشمش افتاده بود، گفتم: مرا وصیتی کن، اشاره کرد از حرف زدن معذورم که حرف ما را به گناه می کشد. روزی را در خدمت او به سر بردم دو کلمه از وی شنیدم:

۱ - عجب دارم از کسی که باتو مانوس است با غیر چکار دارد.

۲ - عجب دارم از کسی که می داند خزانه همه چیز نزد توست چرا به غیر تکیه و توکل دارد؟!

گفتم: همین دو کلمه مرا بس است. برگشتم به قریه رسیدم، به مردم گفتم: این بزرگوار چند سال است مقیم این ناحیه است؟ گفتند: نود سال، گفتم: چرا با من

حرف نزد؟ گفتند: پنجاه سال است غیر حرف خدا از او سابقه حرف زدن نداریم. « (۱)

مراحل نفس در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

کمیل به امیر المؤمنین علیه السلام عرضه داشت: نفس را برای من تعریف کن، حضرت فرمود: کدام نفس را؟ عرض کرد: مگر چند نفس داریم؟ فرمود: برای نفس چهار مرحله است:

۱ - نامیه نباتیه

۲ - حسیه حیوانیه

۳ - ناطقه قدسیه

۴ - کلیه الهیه

۱ - برای نامیه پنج قدرت است: ماسکه، جاذبه، هاضمه، دافعه، مربیته.

و دارای دو خاصیت است: زیاد شدن، کم شدن. و این شبیه ترین نفس به حیوان است.

۲ - حسیه حیوانیه پنج قوه دارد: سمع، بصر، شم، ذائقه، لامسه. و دارای دو خاصیت است. خوشی، غضب.

۳ - ناطقه قدسیه پنج صفت دارد: فکر، ذکر، علم، حلم، نباهت.

۴ - کلیه الهیه پنج قدرت دارد: بقای در فنا، نعیم در شقا، عزّ در ذلّ، فقر در غنا، صبر در بلا. و وی را دو خاصیت است: رضا، تسلیم. (۲) هدف رسالت این است که نفس را از حالت نامی و حیوانی به سوی کلیه الهیه برساند و این جز با تزکیه - یعنی آراسته شدن به فضایل و پیراسته شدن از رذایل -

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - آداب النفس: ۵۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۴/۵۸ - ۸۵؛ مستدرک سفینه البحار: ۱۱۳/۱۰؛ تفسیر الصافی: ۱۱۱/۳.

میسر نیست.

اگر نفس با تزکیه مهار نشود، در مسأله مال دنیا دچار حرام خوری، در مسأله شهوت گرفتار انواع معاصی و در مسأله حکومت دچار غصب حق ذی حق و پایمال کردن حقوق یک ملت می شود.

داستانی عجیب از فضیل و هارون

هارون در کمال قدرت و سطوت و در عین کبر و نخوت با جمعی به حج آمده بود. در طواف بیت ملخی را لگد مال کرد در حالی که حکمش را نمی دانست.

شنید فضیل عیاض در مسجد الحرام است. جهت یافتن حکم مسأله مأمون را نزد وی فرستاد تا او را به حضورش بیاورد. مأمون نزد فضیل آمد و پس از سلام گفت: خلیفه سلام دارد و می گوید چند لحظه نزد ما بیا، فضیل جواب مأمون را نداد، مأمون بازگشت و گفت: مرا نزد کسی فرستادی که تو را به حساب نمی آورد!

هارون با غصب و خشم حرکت کرد، در حالی که اطرافیانش به وحشت افتادند. چون به فضیل رسید گفت: ای فضیل! واجب است نزد ما آیی و حق ما را بشناسی، آخر ما حاکم شما ایم! من در حال احرام و طواف ملخی را لگد کرده ام، حکمش چیست؟ فضیل بلند بلند گریه کرد و گفت: چه چوپانی هستی که از گوسپند مسأله می پرسی! بر چوپان واجب است محل گوسپندان را امن کند، غذای نیکو فراهم آورد، آب شیرین بدهد، تو که از یک مسأله دین عاجزی، چه چوپانی هستی و این گله را کجا می بری؟! (۱)

نکته ای بس عجیب در وضع امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از اصحاب می گوید:

ص: ۲۹۶

شنیده بودم آیه شریفه

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ « (۱)

[آیا چنین انسان کفران کننده ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است.

در شأن علی است، رفتم تا حسنات و عبادات او را به چشم خود بینم. وقت مغرب با یاران خود نماز خواند و پس از تعقیبات به نماز عشا پرداخت، آنگاه با اجازه آن حضرت به منزلش رفتم، قسمت عمده ای از شب، او را در قرآن و نماز دیدم، صبح نمازش را در مسجد به جماعت بجای آورد، سپس به کار مردم پرداخت تا وقت نماز ظهر و عصر آمد. پس از فریضه ظهر و عصر دوباره تا شب به کار مردم پرداخت. به او گفتم به روز و شب آسایش نداری! فرمود:

اگر روز بیاسایم کار رعیت ضایع شود، اگر شب بیاسایم قیامت خودم ضایع گردد، پس روز مهمم مردم را انجام دهم و شب مهمم خودم را. (۲) آری، این است صاحب نفس زکیه راضیه مرضیه، این است محصول و نتیجه نفس تصفیه شده و این است آن که قرآن مجید نفس او را نفس پیامبر خوانده است.

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه آری، نشد آگاه کس از سرّ اله

یک ممکن و این همه صفات واجب لا حول و لا قوه الا بالله

آثار حسنات و سیئات نفسانی

حسنات نفسیه که در قرآن مجید و معارف اسلامی مطرح است موجد نورانیت

ص: ۲۹۷

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳/۴۱، باب ۱۰۱، حدیث ۳؛ الأمالی: شیخ صدوق: ۲۸۲، حدیث ۱۴؛ روضه الواعظین: ۱۱۷/۱.

قلب و استحکام ایمان و سیئات نفسیه موجب ظلمت دل و سستی رشته عقیده و مخرب عمل است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وَحَدَّثْتُ الْحَسَيْنَةَ نُورًا فِي الْقَلْبِ وَزَيْنًا فِي الْوَجْهِ وَقُوَّةً فِي الْعَمَلِ. وَوَحَدَّثْتُ الْخَطِيئَةَ سَوَادًا فِي الْقَلْبِ وَهَنَا فِي الْعَمَلِ وَشَيْنًا فِي الْوَجْهِ. (۱)

حسنه را نوری در قلب و آبرویی در چهره و قدرتی بر عمل یافتم. و گناه و سیئه را ظلمتی در دل و باعث سستی در عمل صالح و علت آبروریزی دیدم.

سَيِّئَاتُ رَجُلٍ رَسِيُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: أَيُّ حَسَنَةٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: حُسْنُ الْخُلُقِ وَالتَّوَضُّعُ وَالصَّبْرُ عَلَى الْبَلِيَّةِ، وَالرِّضَا بِالْقَضَاءِ. قَالَ: أَيُّ سَيِّئَةٍ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: سُوءُ الْخُلُقِ وَالشُّحُّ الْمَطَاعُ. (۲)

مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کدام حسنه نزد خداوند برتر است؟ فرمود:

نیک خلقی، تواضع، صبر و استقامت در بلا و رضا به قضای حق. عرضه داشت: چه سیئه ای نزد حق بزرگتر است؟ فرمود: بد خلقی و بخلی که به عمل گذارده شود.

حسن خلق، تواضع و صبر از اوصاف نفس زکیه و بد اخلاقی و بخل از حالات نفس شریره است. آراستن نفس به حسنات الهیه و پیراستن آن از اوصاف شیطانیه نیازمند به مبارزه و به قول رسول خدا جهاد اکبر و محتاج به گذشت از خود و هواها و هوس هاست که:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(سعدی شیرازی)

ص: ۲۹۸

۱- (۱) - کنز العمال: ۱۱۰/۱۶، حدیث ۴۴۰۸۴؛ میزان الحکمه: ۶۳۶/۱، حدیث ۸۵۸.

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۲۹/۱۶، حدیث ۴۴۱۵۴.

ابن عربی می گوید:

امیری با خیل و خدم و حشم به راهی می گذشت، خدمت یکی از اولیای خدا رسید، عرضه داشت: یا شیخ، در این جامه و لباس ها که بر تن من است نماز رواست یانه؟ آن بزرگ خندید، آن امیر از سرّ خنده پرسید، مرد خدا گفت: از کم عقلی و نادانی تو تعجب کرده خندیدم، ای امیر! حال تو به حال سگی می ماند که در مردار و جیفه ای افتاده واز آن سیر خورده و سرا پای او از خون و نجاسات آلوده شده و او را احتیاج به قضای حاجت افتاده، خیلی مواظب است که ترشح بول او را نجس نکند!

شکم تو از حرام پر است، مظالم عباد بر گردنت بسیار است، ستم و ستمکاری در پرونده ات مالا مال است تو از آنها نمی ترسی، از این دغدغه داری که نماز در این لباس چگونه است!

امیر گریست و از اسب پیاده شد و به خاک مذلت نشست و ترک جاه و ریاست غلط کرد و ملازم شیخ شد.

چون سه روز از این ماجرا گذشت شیخ طنابی به او داد و گفت، ایام ضیافت گذشت برخیز با این طناب به صحرا رو و هیزم بیاور جهت امرار معاش بفروش. او در کار فروش هیمه رفت. مردم که وی را بدان حال می نگریستند می گریستند. ابن عربی می گوید: آن امیر دایی من بود که مصداق این آیه شریفه شد:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ « (۱)

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس

ص: ۲۹۹

بازداشته است .

بندگی حقیقی

در «مصایح القلوب» آورده:

محمود غزنوی با عده ای زیاد جهت شکار به صحرا رفت، ناگهان همایی در هوا پیدا شد، لشگریان گفتند برویم در سایه او قرار بگیریم تا از گرما و حرارت هوا مصون بمانیم و برای این کار از هم سبقت می گرفتند، تنها کسی که نرفت ایاز بود، محمود به او گفت: تو چرا نرفتی تا هما برسرت سایه اندازد؟ گفت: کدام سعادت برای من بهتر از این که در سایه سلطانی چون شما هستم!

این حکایت برای این است که بدانی به جلال ذوالجلال قسم! اگر کسی ترک غیر او کند، غیری که مانع رشد و کمال است و قدم در راه بندگی حقیقی بگذارد سعادت نصیب او می شود که شقاوت از پی ندارد و لطف حضرت او در شش مرحله نصیب وی می شود:

۱ - هُوَ مَعَكُمْ أَيَّمَا كُنْتُمْ « (۱)

و او با شماست هر جا که باشید.

۲ - فَتَمُرُ فَاطِمَةُ وَشِيعَتُهَا عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ. (۲)

فاطمه علیها السلام و شیعه او عبورش از صراط همانند برق خیره کننده است.

۳ - حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا « (۳)

چون به آن رسند در حالی که درهایش از پیش گشوده شده است.

ص: ۳۰۰

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۳/۴۳، باب ۸، حدیث ۹؛ [۱] ثواب الاعمال: ۲۲۰. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۷۳. [۳]

۴ - وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ « (۱)

نگهبانانش به آنان گویند : سلام بر شما.

۵ - وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ « (۲)

و حوریانی چشم درشت، * هم چون مروارید پنهان شده در صدف.

۶ - وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ « (۳)

و همچنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.

محبوب ترین خلاق

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ: أَنْظَرُوا إِلَى عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي. (۴)

بر جوان عابد به ملائکه مباحات و افتخار می کند، می فرماید : ای ملائکه، بنده ام را بنگرید که به خاطر من دست از شهوت و هوا و هوس نفسانی برداشته است.

و نیز فرمود:

إِنَّ أَحَبَّ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَابٌّ حَدَّثَ السَّنَّ فِي صُورِهِ حَسَنَةً جَعَلَ

ص: ۳۰۱

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۷۳. [۱]

۲- (۲) - واقعه (۵۶) : ۲۲ - ۲۳. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۷۲. [۳]

۴- (۴) - کنز العمال: ۷۷۶/۱۵، حدیث ۴۳۰۵۷؛ نهج الفصاحه: ۳۰۳، حدیث ۷۳۶. [۴]

شَبَابُهُ وَجَمَالُهُ لِلَّهِ وَفِي طَاعَتِهِ، ذَلِكَ الَّذِي يُبَاهِي بِهِ الرَّحْمَانُ مَلَائِكَتَهُ، يَقُولُ: هَذَا عَبْدِي حَقًّا. (۱)

همانا محبوب ترین آفریدگان نزد خدای بزرگ، جوان نو سال و زیبارویی است که جوانی و زیبایی خود را برای خدا و در راه اطاعت او نهاده است و او همان کسی است که خدای رحمان به او بر فرشتگانش مباحات می کند و می فرماید: حَقًّا این بنده من است.

امام باقر علیه السلام به سلیمان بن جعفر فرمود:

جوانمرد کیست؟ عرضه داشت: نزد ما جوانان هستند، حضرت فرمود: اصحاب کهف از پیران بودند ولی خداوند آنان را جوان و جوانمرد گفت.

يا سَلِيمَانُ، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَاتَّقَى فَهُوَ الْفَتَى (۲).

ای سلیمان، آن کس که به خدا ایمان آورد و از همه معاصی خود را حفظ کند او جوانمرد است، در هر سنی که باشد.

نصایح ابوذر

ابوذر شاگرد بزرگوار و با کرامت رسول خدا، که دانش و بینشش را از آن منبع فیض گرفته بود مردم را در جهت تزکیه نفس نصیحت می فرمود:

دنیا را دو جلسه قرار بده:

۱ - مجلسی برای طلب حلال.

۲ - مجلسی برای طلب آخرت، جلسه سوم ضرر دارد.

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - کنز العمال: ۷۸۵/۱۵، حدیث ۴۳۱۰۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۲۸/۱۴، باب ۲۷، حدیث ۱۰؛ [۱] تفسیر العیاشی: ۳۲۳/۲، حدیث ۱۱. [۲]

کلام را دو کلام قرار بده:

۱ - کلمه ای برای آخرت.

۲ - کلمه ای برای طلب حلال، کلمه سوم مضرّ است.

مالت را دو مال قرار بده:

۱ - درهمی برای عیال.

۲ - درهمی برای ساختن آخرت، درهم سوم خسارت است.

دنیا را ساعتی بین دو ساعت قرار بده:

۱ - ساعتی که گذشته و قدرت برگرداندن آن را نداری.

۲ - ساعتی که امید درکش برای تو نیست. این ساعتی که در آنی به عبادت خرج کن و در عمل صحیح صرف نما و از گناه خود داری کن ورنه به هلاکت افتی. (۱)

زینت ها در کلام پیامبر

رسول خدا در روایت بسیار مهمی فرمودند:

زَيْنَةُ الدُّنْيَا ثَلَاثَةٌ: الْمَالُ وَالْوَلَدُ وَالنِّسَاءُ.

وَزَيْنَةُ الْآخِرَةِ ثَلَاثَةٌ: الْعِلْمُ وَالْوَرَعُ وَالصَّدَقَةُ.

وَأَمَّا زَيْنَةُ الْبَدَنِ: فِإِنَّهُ الْأَكْلُ وَقَلَّةُ النَّوْمِ وَقَلَّةُ الْكَلَامِ.

وَأَمَّا زَيْنَةُ الْقَلْبِ: فَالصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَالشُّكْرُ. (۲)

زینت دنیا سه چیز است: مال، فرزند، زن.

زینت آخرت سه چیز است: دانش، پارسایی، صدقه.

اما زینت بدن در سه برنامه است: کم خوری، کم خوابی، کم گویی.

و اما زینت قلب در سه حقیقت است: صبر، سکوت، شکر.

١- (١) - مجموعه ورام: ٢٠/٢؛ [١] المواعظ العددية: ١٠٧، باب ٢، في الثنائيات.

٢- (٢) - المواعظ العددية: ١٢٧، باب ٣، [٢] في الثلاثيات.

بادست طلب پای تو در سلسله تا چند آه ای دل من غافل از قافله تا چند

ره توشه تو عشق و فرا راه تو خورشید نگشوده به تیغ سحری سلسله تا چند

زین آتش افروخته بر دامن فریاد فریاد که بریان جگر حوصله تا چند

این شعله زبانی که تو را سوخته چون شمع گل کرده ز آتشکده دل گله تا چند

زین دایره خورشید سواران همه رفتند ای سایه نشین ، خواب در این مرحله تا چند

در حضرت جانان دل ما یکدله باید ای بی خبر از عالم جان ده دله تا چند

(مشفق کاشانی)

جواهر در کلام انبیاء علیهم السلام

قواعد و کمال و تربیت و حقایق روحی و قلبی و راه مبارزه با هوا و هوس را باید از رسول خدا گرفت که او پیامبر رحمت و معلم قرآن و کامل کننده نفوس و مربی ارواح و جلا دهنده قلوب است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَرْبَعَةٌ جَوَاهِرٌ تُزِيلُهَا أَرْبَعَةٌ: أَمَّا الْجَوَاهِرُ: فَالْعَقْلُ وَالدِّينُ وَالْحَيَاءُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ: أَمَّا الْغَضَبُ فَيُزِيلُ الْعَقْلَ وَأَمَّا الْحَسَدُ فَيُزِيلُ الدِّينَ، أَمَّا الطَّمَعُ فَيُزِيلُ الْحَيَاءَ وَأَمَّا الْغَيْبَةُ فَيُزِيلُ الْعَمَلَ

ص: ۳۰۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار گوهر گران بهاست که چهار چیز از بین برنده آن است:

«ما آن چهار گوهر عبارت است از: عقل، دین، حیا، عمل صالح.»

غضب زایل کننده عقل، حسد زایل کننده دین، طمع زایل کننده حیا و غیبت زایل کننده عمل صالح است.

شش نصیحت از موسی بن عمران

«به موسی بن عمران وحی شد: شش چیز را در شش چیز قرار داده ام و مردم در شش برنامه دیگر می طلبند ولی نمی یابند:

۱ - راحت و امتیّت و آسایش را در بهشت قرار داده ام، مردم در دنیا طلب می کنند.

۲ - دانش و علم را در گرسنگی گذاشته ام، مردم در سیری می طلبند.

۳ - عزّت و آقایی را در قیام به عبادت به وقت شب قرار داده ام، مردم نزد ارباب حکومت می طلبند.

۴ - رفعت و سر بلندی را در تواضع و فروتنی گذاشته ام، مردم در تکبر می جویند.

۵ - اجابت دعا را در لقمه حلال قرار داده ام، مردم در قیل و قال می طلبند.

ص: ۳۰۵

۶ - غنا را در قناعت نهاده ام، مردم در کثرت اشیا و اجناس می جویند. « (۱)

آموزش هشت مسئله از امام صادق علیه السلام

« امام صادق علیه السلام که قلبش تجلی گاه علم و دانش و بصیرت و بینش پیامبر صلی الله علیه و آله است، یک روز به یکی از شاگردانش که نزد حضرت علم آموخته بود و به تصفیه و تزکیه نفس موفق شده بود فرمود:

در این مدّت که نزد منی چه آموختی؟ پاسخ داد: هشت مسأله از شما فرا گرفتم، حضرت فرمودند: برای من تعریف کن، عرضه داشت:

۱ - هر محبوبی را دیدم به وقت مرگ از مُحَبِّش مفارقت می کند، همت به خرج دادم برای به دست آوردن چیزی که از من مفارقت نکند، بلکه در تنهایی انیس و مونس من باشد و آن عمل خیر است:

وَمَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا يُجْزَ بِهِ. (۲)

هر کس عمل خیری انجام دهد به همان جزا داده می شود.

فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۲ - عدّه ای را دیدم به حسب و گروهی به مال و ولد افتخار می کنند، ولی دیدم افتخار در اینها نیست بلکه فخر عظیم در آن است که خداوند فرموده:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ « (۳)

بی تردید گرمی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

سعی کردم پیش خداوند، کریم باشم. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۳ - لهو و لعب و سرگرمی مردم را دیدم و قول حق را شنیدم:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۳۰۹، باب ۶، [۱] فی السداسیات.

۲- (۲) - الصراط المستقیم: ۱۳۸/۱. [۲]

۳- (۳) - حجرات (۴۹): ۱۳. [۳]

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است ؛ * پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

سعی کردم هوا را از نفس بگیرم تا نفس در بستر مرضات حق قرار گیرد. فرمود:

أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۴ - دیدم هر کس یک شیء مادی قیمتی نصیبش شد، سعی کرد دو دستی به آن بچسبد و آن را حفظ کند، من قول حق را شنیدم:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ « (۲) »

کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا آن را برای او دو چندان کند و او را پاداشی نیکو و باارزش باشد؟

قرض دادن نزد من شیء با ارزشی بود، سعی کردم به آن پردازم تا ذخیره ام در روز حاجتم باشد. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۵ - حسودی عدّه ای را به عدّه ای در زندگی دیدم و قول حق را شنیدم:

نَحْنُ قَسِدٌ مِّنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ « (۳) »

ما در زندگی دنیا معیشت آنان را میانشان تقسیم کرده ایم و برخی را از جهت درجات [فکری و مادی] بر برخی برتری داده ایم تا برخی از آنان برخی دیگر را [در امر معیشت و سایر امور] به خدمت گیرند ؛ و رحمت پروردگارت از آنچه آنان جمع می کنند، بهتر است.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - نازعات (۷۹) : ۴۰ - ۴۱. [۱]

۲- (۲) - حدید (۵۷) : ۱۱. [۲]

۳- (۳) - زخرف (۴۳) : ۳۲. [۳]

بر احدی حسد نبردم و بر از دست داده تأسّف نخوردم. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۶- دشمنی بعضی را با بعضی در امور دنیا دیدم و مشاهده نمودم کدورت های قلبی چه بلای خطرناکی است، از طرفی قول حضرت حق را شنیدم:

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ﴿١﴾

بی تردید شیطان، دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید.

خود را مشغول عداوت شیطان کردم و وقت دشمنی نسبت به مردم مسلمان و مؤمن در خود نگذاشتم. حضرت فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۷- دیدم مردم برای طلب رزق خود کشتی می کنند و مراعات حلال و حرام ننموده در این زمینه به یکدیگر رحم نمی نمایند، من قول حق را شنیدم:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٢﴾

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم ؛ * از آنان هیچ رزقی نمی خواهم و نمی خواهم که مرا طعام دهند. * بی تردید خدا خود روزی دهنده و صاحب قدرت استوار است.

دانستم وعده او حق و قولش صدق است، آرام گشته و به وعده اش خشنود شدم، به دنبال حلال رفته و در طلب رزق راحت شدم، به حدّ قناعت کفایت کردم و بقیّه اوقات به عبادت گذراندم. حضرت فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۸- دیدم عدّه ای متکی به صحّت بدنند، گروهی به کثرت مال و عدّه ای به مثل خودشان و من قول حق را شنیدم:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ

ص: ۳۰۸

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۶. [۱]

۲- (۲) - ذاریات (۵۱) : ۵۶ - ۵۸. [۲]

و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می دهد. * و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است.

از غیر تکیه برداشته و بر حضرت محبوب تکیه کردم. حضرت فرمود: و الله تورات و انجیل و زبور و فرقان و سایر کتب به این هشت مسأله بر می گردد. ﴿٢﴾ عارف معارف و عاشق شیدا سیف فرغانی می گوید:

قرآن چه بُود مخزن اسرار الهی گنج حکم و حکمت آن نامتناهی

در صورت الفاظ معانیش کنوز است وین حرف طلسمی است بر آن گنج الهی

لفظش به قرائات بخوانی و ندانی معنی وی ای حاصلت از حرف سپاهی

بحریست درو گوهر علم و دُر حکمت غَوّاص شود دُر طلب از بحر نه ماهی

ز اعراب و نُقَط هست پس و پیش حروفش آراسته چون درگه سلطان به سپاهی

قرآن رهاننده ز دوزخ چو بهشت است زیرا که بیابی تو در و هر چه بخواهی

ص: ۳۰۹

۱- (۱) - طلاق (۶۵) : ۲ - ۳. [۱]

۲- (۲) - المواعظ العددیه: ۳۴۲، باب ۸، [۲] فی الثمانیات.

تا پرده صورت نگشایی نماید اسرار و معانی به تو روی کماهی
آنها که یکی حرف بدانند ز قرآن بر جمله کتب مفتخرانند و مباهی
بی معرفتی بر لب دریای حروفند چون تشنه بی دلو و رسن بر سر چاهی
(سیف فرغانی)

ریشه های سنیات اخلاقی

اشاره

عارفان بیدار، عاشقان آگاه و آنان که در مقام تزکیه نفوسند با تکیه بر آیات و سنت رسول اسلام و معارف اهل بیت فرموده اند: اصول و ریشه های سنیات اخلاقی سه مورد است:

شهوۃ - غضب - هوا.

و از این سه مورد هفت گیاه تلخ برآید: حرص و بخل، عجب و کبر، بدعت و کفر و حسد.

علاج سنیات اخلاقی

سوره مبارکه حمد در صورت توجه به حقیقت آن، برای علاج این موارد است.

در »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ « سه نام است: الله - رحمان - رحیم. کسی که در مقام معرفت الله بر آید و این معنی در قلبش تجلی کند که الله ذات مستجمع جمیع صفات کمال است و معبود و محبوب و معشوق و کارگردانی جز او نیست و مُلک و ملکوت هستی به دست اوست، از عبادت هوا خلاصی یابد و جز خلوص و تسلیم در برابر عظمت حق و فرمان های او در کارگاه وجودش نماند، که هوا پرستی معلول

ص: ۳۱۰

دوری از معرفت و محصول خودبینی و بی توجهی به حضرت معبود است.

یا مُوسَى! خَالِفْ هَوَاكَ فَإِنِّي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا نَارَعَنِي فِي مُلْكِي إِلَّا الْهَوَى. (۱)

ای موسی! با هوای نفس مخالفت کن، که در تمام هستی برای من مخالفی جز هوا نیست.

بریدن از حق نتیجه ای جز پیوستن به هوا ندارد. چون هوا بر وجود حاکم گردد در درون و برون طوفان ها پیا کند که چیزی در برابرش سالم نماند!

کسی که به حقیقت رحمانیت توجه کند، قلبش به این صفت آراسته گردد و جانش به این حقیقت نورانی شود و عقلش از این واقعیت روشنائی گیرد؛ آن زمان جایی برای آتش غضب در ظرف نفس نمی ماند و در آن صورت عقل و روح و قلب و جان از عوارض خطرناک این آتش شیطانی در امان می ماند.

از عوارض غضب، ولایت خواهی و برتری جویی است. چون توجه شود به:

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ « (۲)

در آن روز فرمانروایی مطلق برای [خدای] رحمان ثابت است.

دیگر غضب و خشمی جز در راه او و برای او و محض او برای انسان نمی ماند.

کسی که به حقیقت رحیمیت برسد و سعی کند این وصف جمیل را در عرش دل تجلی دهد، از ظلم به خود و به دیگران مصون شود.

با توجه به حقیقت «

الْحَمْدُ لِلَّهِ « که نشان دهنده مختص بودن تمام سپاس ها به خداست، به مقام شکر می رسد که خرج نعمت در همان راهی است که منعم دستور داده؛ در این صورت از شهوت غلط می رهد. و چون شاکر برده شهوت نیست از خطر بخل و حرص محفوظ مانده و از این دو آفت شهوت در امان می ماند.

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۲۶۷/۱. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۲۶. [۲]

با الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (۱) و مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (۲) ریشه غضب کننده می شود و با إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ « (۳) دو شاخه خطرناک کبر و عجب بریده می گردد!

چون به صراط مستقیم رسد، از شرّ هوا راحت می شود و چون هوا برود آفت کفر و بدعت نابود گردد. و با توجه به وضع خطرناک مغضوبین و ضالّین که بر اثر حسد به اولیای خدا دست به مخالفت با حقایق الهیه زدند و به غضب حق و گمراهی دچار شدند، مرض سهمناک حسد چون مرغی از قفس قلب پریده و فرار می نماید.

راستی، اگر مواظب وضع نفس نباشیم کار را به جایی می رساند که به تمام رذایل گرفتار شود و از همه حسنات دور بماند، آنوقت تمام روزنه های نجات به روی انسان بسته می شود و از آدمی جز شرّ و ضرر و خسارت و زیان بر جا نماند.

بر ما واجب است که در شبانه روز ساعتی را با نفس خود خلوت کرده و به وضع او برسیم و با او سخن گفته وی را محاکمه کنیم.

مواظبت بر نفس

ابن سِماک هر روز به نفس خود خطاب می کرد:

يَا نَفْسُ تَقُولِينَ قَوْلَ الزَّاهِدِينَ وَ تَعْمَلِينَ عَمَلَ الْمُنَافِقِينَ وَ فِي الْجَنَّةِ تَطْمَعِينَ! هَيْهَاتَ، إِنَّ لِلْجَنَّةِ أَقْوَامًا آخِرِينَ وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ غَيْرُ مَا تَعْمَلِينَ. (۴)

ای نفس! گفتارت، گفتار زاهدان ولی کردارت کردار منافقان است، در این صورت به بهشت حق طمع می ورزی! چه اندازه از حقیقت دوری! بهشت را مشتریان دیگری است و برای آنان عملی غیر از عمل توست.

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - فاتحه (۱) : ۳. [۱]

۲- (۲) - فاتحه (۱) : ۴. [۲]

۳- (۳) - فاتحه (۱) : ۵. [۳]

۴- (۴) - روضه الواعظین، نیشابوری: ۴۱۵/۲. [۴]

اگر از نفس مواظبت نشود اسیر شیاطین داخلی و خارجی گشته و آدمی را از خدای مهربان دور نموده تبدیل به هیزم جهنم می کند.

قرآن در این زمینه می فرماید:

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَأَنْتَهُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ « (۱)

گفت: به سبب این که مرا به بیراهه و گمراهی انداختی، یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می رساند] در کمین آنان خواهم نشست. * سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می کنم که] بیشترشان را سپاس گزار نخواهی یافت. * خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، بی تردید جهنم را از همه شما لبریز خواهد کرد.

تفسیر آیه فوق از کلام امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام این آیه را به احسن وجه تفسیر فرموده:

پیش رو، پشت سر، راست و چپ، اصطلاح است. می گوئیم فلانی از چهار طرف محاصره شده. بنابراین معنای آیه این می شود:

مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ: مَعْنَاهُ اهُونُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ الْآخِرَةِ.

«از پیش رو» یعنی مسأله آخرت را نزد آنان آن چنان سبک می کنم که آن را

ص: ۳۱۳

از یاد ببرند، چون از یاد بردند به انواع معاصی آلوده می شوند.

وَمِنْ خَلْفِهِمْ: آمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْبُخْلِ بِهَا عَنِ الْحُقُوقِ لِتَبْقَى لَوَرَثَتِهِمْ.

«از پشت سر» یعنی آنان را تشویق به جمع کردن ثروت و بخل ورزی از حقوق مالی می کنم، تا همه ثروت به ورثه برسد و آنان از منافع اخروی مال محروم بمانند!

وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ: أَفْسِدُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَرْيِينِ الضَّلَالَةِ وَتَحْسِينِ الشُّبْهَةِ.

«از طرف راست» یعنی با زینت دادن گمراهی و نیکو جلوه دادن شبهه، مسأله دین را بر آنان فاسد می کنم.

وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ: بِتَحْيِيبِ اللَّذَاتِ إِلَيْهِمْ وَتَغْلِيبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ. (۱)

«از طرف چپ» یعنی لذات غلط و شهوات بی جا را محبوب قلب آنان می نمایم تا چون ماهی در آب، غرق در مادیگری شوند. آن وقت است که از دایره شکر بیرون می روند و تمام نعمت های مادی و معنوی را در غیر راه خدا به خرج می گذارند و چون این شود خانواده و جامعه به فساد و تباهی کشیده شوند.

گذشت عمر و نشد شاد جان خسته دمی غمی نرفته ز دل بر دلم نشست غمی

ز سوز سینه ما ساز را حکایتهاست به پرده ای که برآرد زیر و بمی

مگر فسرده دلم زندگی ز سر گیرد کجاست زنده دلان همدم مسیح دمی

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - ترجمه تفسیر مجمع البیان: ۴۰۳/۲، [۱] ذیل آیه ۱۷ سوره اعراف؛ بحار الأنوار: ۱۳۲/۱۱، باب ۲. [۲]

مرا به جام جهان بین نیاز نیست که هست درون سینه دل روشنم چو جام جمی

زبان دل نتوان با هزار افسوس بست چه غم شکست به دست ستم اگر قلمی

(مشفق کاشانی)

حالات نفس در قرآن

اشاره

اگر نفس همراه با قواعد الهیه و سنن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله تربیت نشود دچار حالات عجیبی می گردد که علاج بعضی از آن حالات بسیار سخت و گاهی غیر ممکن است.

آن حالات باعث می شود که نفس با شیطان رفاقت کند و با کمال آرامش طریق گمراهی و ضلالت پیماید و هر جنایتی که بخواهد مرتکب گردد و هر کاری که میل داشته باشد انجام دهد.

قرآن مجید آن حالات را به هفت مرحله بیان فرموده:

۱ - نفس امّاره. ۲ - نفس حسرت زده. ۳ - نفس رهینه. ۴ - نفس هوایی. ۵ - نفس دسیّایی. ۶ - نفس سفهی. ۷ - نفس تسویلی.

آیاتی که این حالات را برای نفوس ذکر کرده به ترتیب عبارت است از:

۱ - نفس اماره

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي » (۱)

زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم

ص: ۳۱۵

رحم کند.

۲ - نفس حسرت زده

« وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ » (۱)

و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید، پیش از آن که ناگهان و در حالی که بی خبرید، عذاب به شما رسد؛ * تا مبادا آن که کسی بگوید: دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم و بی تردید [نسبت به احکام الهی و آیات ربّانی] از مسخره کنندگان بودم.

۳ - نفس رهینه

« كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ » (۲)

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است، * مگر سعادتمندان.

۴ - نفس هوایی

« وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ » (۳)

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۵۵ - ۵۶. [۱]

۲- (۲) - مدثر (۷۴) : ۳۸ - ۳۹. [۲]

۳- (۳) - نازعات (۷۹) : ۴۰. [۳]

بازداشته است.

۵ - نفس دسّایی

« وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا » (۱)

و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

۶ - نفس سفهی

« وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِّ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفِهَةِ نَفْسِهِ » (۲)

و کیست که از آیین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که [خود را خوار و بی ارزش کند و] خویش را به نادانی و سبک مغزی زند؟

۷ - نفس تسویلی

« قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِلاً » (۳)

گفت : چنین نیست که می گوئید، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست [تا انجامش بر شما آسان شود] در این حال صبری نیکو [مناسب تر است] .

نفس که مرکز امیال، آمال، غرائز و شهوات است واجب است تحت کنترل قواعد الهی باشد؛ زیرا تنها قواعد ربّانیّه هستند که نفس را از سرکشی حفظ می کنند،

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - شمس (۹۱) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۳۰. [۲]

۳- (۳) - یوسف (۱۲) : ۱۸. [۳]

اگر آن قواعد و برنامه ها به کار گرفته نشود، طوفانی چون طوفان عباد و ثمود در درون به وجود می آید، به طوری که موجودیت الهی انسان به خطر افتاده بر باد می رود.

تاجری از تجّار همدان خدمت انور باباطاهر رسید، عرضه داشت: خداوند مرا از مال دنیا بی نیاز کرده، بگوهر دختری را بخواهی برایت بگیرم. سنّ باباطاهر مناسب با دختر نبود ولی می توانست قبول کند اما فکر کرد، قبول این مسأله عیش عاطفی و احساسی و ظاهری و باطنی یکی از بندگان خدا را بهم می زند، به اندازه ای بر نفس مسلط بود که در جواب تاجر گفت:

مرا عشق رخ مولاست بر سر هوای باغ روح افزاست بر سر

از این دنیا نمودم دست کوتاه مرا سودای آن دنیاست بر سر

(باباطاهر عریان)

موعظه نفس

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: عِظْ نَفْسَكَ، فَإِنْ اتَّعَظْتَ فَعِظِ النَّاسَ وَإِلَّا فَاسْتَحْيِ مَنِّي. (۱)

خداوند مهربان به عیسی بن مریم علیهما السلام وحی کرد: نفست را موعظه کن، چون قبول موعظه کردی به موعظه و نصیحت مردم اقدام کن ورنه از من حیا کن.

نفس مریض را باید با قرآن و سنت پیامبر معالجه کرد و در این امر باید جدی بود.

وای به حال کسی که سخن خدا و رسولش را سبک بشمارد و به قبول نصایح و مواعظ حق تن ندهد، هشدارهای مادی مردم را بپذیرد ولی اشارات و هشدارهای

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - فیض القدر: ۱۰۴/۱؛ الدرّ المثور: ۲۸/۲؛ [۱] جامع السعادات: ۱۸۷/۲. [۲]

معنوی و حقیقی حق را قبول نکند.

فیض، آن عالم جلیل القدر، آن فیلسوف عالی مقدار و آن حکیم بزرگوار می فرماید:

«اگر طبیعی یهودی لذیذترین غذا را در مذاقت بگوید برای تو ضرر دارد، در ترک آن خود را به ناراحتی می اندازی، ولی قول انبیا را که دو تأیید دارد: یکی معجزات و دیگر تصدیق حق، باور نداری!

از تو بسیار عجب است از این که اگر یک بچه به تو بگوید عقربی در لباس توست، ناگهان تمام لباس هایت را در می آوری بدون این که از آن کودک طلب دلیل و برهان کنی، ولی قبول قول انبیا برای تو سنگین است! مگر گفتار آنان نزد تو از گفتار یک کودک کم ارزش تر است؟!»

از آتش سر کبریت می پرهیزی ولی از آتش جهنم و خون و چرکی که به قول قرآن به خورد اهل آن می دهند و از اغلال و سلاسل دوزخ و زقومی که پیامبر فرمود: یک قطره آن تمام جانداران دریا را می کشد پرهیز و پروا نداری! [\(۱\)](#) انسان اگر در قبول مسائل حق سر سختی به خرج دهد و بجای رنگ گرفتن از واقعیت ها، از هوا و هوس و شیطان و شیطنت رنگ بگیرد نمی تواند بگوید من مسلمانم و نمی تواند ادعا کند من امت پیامبرم.

حَبِّ نَفْسٍ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يُحِبُّونَ خَمْسًا وَيَنْسَوْنَ خَمْسًا: يُحِبُّونَ الدُّنْيَا وَيَنْسَوْنَ الْآخِرَةَ وَيُحِبُّونَ الْمَالَ وَيَنْسَوْنَ الْحِسَابَ

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۳۱۹/۸، ۳۵۸، ۳۶۱، به صورت پراکنده و مشابه آمده است؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۰۶/۱، باب ۲۵.

وَيُحِبُّونَ النِّسَاءَ وَيَنَسُونَ الْحُورَ وَيُحِبُّونَ الْقُصُورَ وَيَنَسُونَ الْقُبُورَ وَيُحِبُّونَ النَّفْسَ وَيَنَسُونَ الرَّبَّ أَوْلِيَّكَ بَرِيئُونَ مِنِّي وَأَنَا بَرِيٌّ مِنْهُمْ.

(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی بر امت من برسد که عاشق پنج چیز شوند و پنج چیز را از یاد ببرند: عاشق دنیا شوند و آخرت را از یاد ببرند، عاشق جمع مال گردند و حساب فردای آن را از یاد ببرند، عاشق زنان شوند و حور را از یاد ببرند، عاشق بناهای سنگین شوند و قبرها را از یاد ببرند عاشق نفس شوند و رب را فراموش کنند. آنان از من بیزارند و من از آنان بیزارم.

نفس در کلام ملا صدرا

حضرت صدر المتألهین در «هدایه الطالبین» می فرماید: «نفس:

۱ - یا شریفه است و مقابل آن خسیسه.

۲ - یا قویّه است و مقابل آن ضعیفه.

۳ - یا جامعه است، یعنی هم شریفه و هم قویّه.

نفس شریفه

که با زحمات طاقت فرسای صاحبش بر اساس معارف الهیه تربیت شده و دارای حکمت و حرّیت است.

حکمت آن، خداشناسی، خودشناسی، فرمان شناسی و خطرشناسی است.

حرّیت آن، آزادی از امیال و شهوات و غرائز و حالات غلط و غیر خدایی است.

در مقابل آن خسیسه است که از حکمت و حرّیت محروم و از حسنات و فضایل و خلاصه از رحمت حضرت دوست محروم است.

ص: ۳۲۰

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۲۵۶، باب ۵، [۱] فی الخماسیات؛ الحکم الزاهره، ترجمه انصاری: ۱۲۸.

نفسی است که تسلیم واقعیات و عامل به حقایق الهیه است و مقابل آن نفس ضعیفه است که بارکش شیطان است.

نفس جامعه

اشاره

نفس انبیا و اولیا و ائمه طاهرین علیهم السلام است. «

نفس در کلام حاجی سبزواری

حاجی سبزواری - أعلى الله مقامه الشریف - می فرماید:

« انسان بس عزیز الوجود است و اندر النوادر، نمی بینی کلمک قدرت الهی از بسیاری و این همه جماد که کثرت آن معلوم نیست اندکی را نبات قرار داد و از بسیاری از جانداران اندکی انسانند و از بسیاری انسان اندکی عاقل و از بسیاری عقلا اندکی مسلم و از بسیاری مسلم اندکی مؤمن و از این همه مؤمن اندکی عابد و از بسیاری عابد اندکی زاهد و از زاهدین اندکی عالم و از علما اندکی عارف و از عرفا اندکی اولیا و از اولیا اندکی انبیا و از انبیا اندکی اولوالعزم و از پنج اولوالعزم یکی خاتم و دارای مقام جمعی است و این هم در اختیار شما امت است، او را بشناسید و از معارف او درس و پند گیرید و به خواسته های او جامعه عمل ببوشانید تا با قلب پاک و نفس زکیه و عمل صالح، مقرب پیشگاه او شوید. »

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ « (۱)

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ

ص: ۳۲۱

وَنَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا، به تو پناه می برم از دانشی که به عمل در نیاید و مرا سودی ندهد و از قلبی که در برابر واقعیت های تو تواضع ندارد و از نفسی که از دنیا و مادیات و هوا و هوس ها سیر نگردد و از دعایی که مستجاب نشود!

نفس در کلام سهل بن عبدالله

سهل بن عبدالله گفت:

نفس را سه صفت است: یا کفر، یا نفاق، یا ریا. و این سه صفت نفس را رها نکنند مگر به ریاضت و ریاضت ادای واجبات و ترک محرّمات است که تکرار آن نفس را تزکیه کند.

توجه به واقعیات اثر عجیبی در بیداری و رشد و حرکت نفس می گذارد.

مردی بود یهودی به نام مُخیرِیق؛ در رفت و آمدهایش در مدینه، زیاد نسبت به پیامبر عزیز اسلام اندیشه می کرد، تا نزدیک جنگ احد به نزد دانایان یهود آمد و گفت: این همان شخص موعود نیست که موسی خیر داده؟ گفتند: نه، شبیه به اوست. گفت: شباهت یعنی چه؟ او همان است و شما نامردان کتمان حق می کنید.

نزد پیامبر آمد، به حقیقت ایمان آورد و مالش را که فوق العاده بود به حضرت واگذار کرد؛ که بیشتر صدقات و انفاقات رسول حق بعد از مال خدیجه از مال اوست، سپس برای دفاع از حق در جنگ احد شرکت کرد و به شرف شهادت نایل آمد.

(۲)

ز ساقی شب دوش جامی گرفتم ز دور فلک انتقامی گرفتم

اگر چه جهانی به جامی نیرزد ولی من جهانی به جامی گرفتم

ص: ۳۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸/۸۳، باب ۳۸، حدیث ۱۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۷۰/۵، باب ۲۲، حدیث ۵۳۸۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۰/۲۰، باب ۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۶۰/۱۴.

به کام دلم چون نشد دورِ گردون به ناکامی از باده کامی گرفتم
ره بی نشانی سپردم چو عنقا (۱) به سر تا که سودای نامی گرفتم
به غفلت ز افسون صیّاد گیتی پی دانه ره سوی دامی گرفتم
نشان رخ تو ز موی تو جستم سراغ مه از تیره شامی گرفتم
چو شد از صبا گیسوانت پریشان در آن دم من از دل پیامی گرفتم
مراقامت از غم هلالی است مشفق که سود ای ماه تمامی گرفتم
(مشفق کاشانی)

نفسِ بدون تربیت و منهای تزکیه اگر صاحبش امیر شود امیر ظالم می شود، اگر ثروتمند شود ثروتمند مُتَرَف و مُسْرِف و بخیل شده و اگر دانشمند شود متظاهر و ریاکار می گردد.

سخن آتش دوزخ

در حدیث آمده: اندر قیامت، آتش دوزخ با سه کس سخن گوید:

۱ - به زمامداران گوید: ای کسانی که خداوند بزرگ به شما قدرت داد، ولی شما اصول عدالت را در جامعه به کار نگرفتید و داد مظلوم را از ظالم نستاندید. پس آنها را می بلعد، چنانکه پرندگان دانه کنجد را.

۲ - به ثروتمندان گوید: ای کسانی که امکانات وسیع به شما بخشیدند و از شما خواستند مقداری از آن را انفاق کنید ولی شما بخل ورزیدید! آنگاه آنها را هم می بلعد.

۳ - به دانشمندان گوید: ای طایفه ای که ظاهر خود را برای مردم آراستید ولی در

ص: ۳۲۳

۱- (۱) - عنقا: مرغی افسانه ای است؛ سیمرغ.

باطن به معصیت خدا پرداختید! سپس آنها را می بلعد. (۱)

مراقبت نفس و ترک گناه

در آداب مراقبت آمده:

الأوّلُ تَرْكُ الْمَعَاصِي وَهَذَا هُوَ الَّذِي بِنِي عَلَيْهِ قِوَامُ التَّقْوَى وَأُسَسَ عَلَيْهِ أَسَاسُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. وَمَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرَّبُونَ بِشَيْءٍ إِلَّا أَعْلَى وَأَفْضَلَ مِنْهُ.

اول ترک معاصی است که قوام تقوا بر آن است و ریشه دنیا و آخرت است. و مقربان به مانند چیزی چون تقوا به خدا قرب نجستند.

موسی از آن مرد عالم که داستانش در سوره کهف آمده پرسید: چه کرده ای که من مأمور یادگیری از تو شده ام و به چه چیز به این مرتبه رسیدی؟ گفت:

الأول: بَتْرِكُ الْمَعْصِيَةِ.

اول: به ترک معاصی.

الثاني: الْأَشْتِغَالُ بِالطَّاعَاتِ مَعَ حُضُورِ الْقَلْبِ.

دوم: برنامه از آداب مراقبت انجام عبادات با حضور قلب است.

الثالث: عَدَمُ الْعُقْلَةِ.

سوم: پرهیز و دوری از غفلت است.

الرابع: الْحُزْنَ الدَّائِمَ، قَالَ: إِنِّي لَا أَسْكُنُ إِلَّا فِي قَلْبِ مَحْزُونٍ.

چهارم: حزن دائم قلبی است نسبت به گذشته و تقصیر نفس، که حضرت حق

ص: ۳۲۴

فرمود: من جز در قلب محزون نیستم.

اخلاق صالحان در روایات

«اربعین» شیخ بهایی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ده برنامه را به عنوان اخلاق صالحین یعنی آنان که نفس خود را به صلاح و سداد آراستند نقل می کند، شیخ می فرماید: « اگر در این ده برنامه دقت کنید امتهات صفات سایرین و شأن جمیع اولیا و عارفان است و کاملان از عباده حق از این اوصاف برخوردارند:

۱- سکوت از غیر حق که باب نجات است.

۲- کم خوری.

۳- وادار کردن نفس به عبادت.

۴- اندیشه و فکر در همه امور حیات.

۵- ذکر: لسانی، قلبی، عملی.

۶- نظر به عبرت.

۷- نطق به حکمت.

۸- قضای حاجت مردم، هدایت کردن مردم، نفع رساندن به خلق.

۹- خوف از معاصی و عذاب آن.

۱۰- امید به حق. «(۱) چون انسان واجد این صفات شد، اتصال به مقامات ملکوتی و فیوضات قدسی پیدا می کند.

يَا عَلِيُّ! سَبِّعُهُ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدِ اشْتَكَمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ: مَنْ أَشْبَعِ وَضُوءَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَ كَفَّ غَضَبَهُ وَ سَجَنَ لِسَانَهُ، وَاسْتَغْفَرَ لِدُنْبِهِ وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - ترجمه الاربعین، شیخ بهایی: ۶۴ - ۶۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: در هر کس هفت برنامه باشد به حقیقت ایمان رسیده، درهای جنت به روی او گشوده شده: وضو را کامل کند، نماز را نیکو بجا آورد، زکات مال پردازد، خود را از خشم و غضب حفظ کند، زبان از غیر حق ببندد، برای گنااهش استغفار کند و نسبت به اهل بیت پیامبر به نصیحت و خیر خواهی برخیزد.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طُوبَى لِمَنْ عَصَى فِرْعَوْنَ هَوَاهُ وَأَطَاعَ مُوسَى تَقْوَاهُ، طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَاسْتَتَكَّرَ مِنَ الزَّادِ، طُوبَى لِمَنْ رَاقَبَ رَبَّهُ وَخَافَ ذَنْبَهُ، طُوبَى لِمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ، طُوبَى لِمَنْ حَافِظَ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ، طُوبَى لِمَنْ خَلَا مِنَ الْغِلِّ صَدْرُهُ وَسَلِمَ مِنَ الْغَشِّ قَلْبُهُ. (۲)

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: خوشا به حال کسی که فرعون هوایش را عصیان کند و از موسای تقوایش اطاعت نماید، خوشا به حال کسی که از معاد یاد کند و بر زاد و توشه بیفزاید، خوشا به حال کسی که خدا را مراقب باشد و از گنااهش بترسد، خوشا به حال کسی که تقوا را بر ذات قلبش بفهماند و این حقیقت را شعار دل قرار دهد، خوشا به حال کسی که مواظب طاعت برای پروردگارش باشد، خوشا به حال کسی که سینه اش از غل و قلبش از غش پاک باشد.

آری، این است واقعیت هایی که اگر به کار گرفته شود نفس تزکیه می شود و آماده انعکاس حقایق ملکوتیه می گردد.

عرفا فرموده اند:

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۶۶، باب ۳۲، حدیث ۱۲؛ [۱] الخصال: ۳۴۶/۲، حدیث ۱۳.

۲- (۲) - عیون الحکم والمواعظ: ۳۱۴.

مَنْ أَمَاتَ نَفْسَهُ يُلَفُّ فِي كَفَنِ الرَّحْمَةِ وَيُدْفَنُ فِي أَرْضِ الْكَرَامَةِ وَمَنْ أَمَاتَ قَلْبَهُ يُلَفُّ فِي كَفَنِ اللَّعْنَةِ وَيُدْفَنُ فِي أَرْضِ الْعُقُوبَةِ.

هر کس نفس را از امیال و شهوات و غرایز غلط بمیراند در کفن رحمت پیچیده شود و در زمین کرامت دفن گردد و هر کس قلبش را از حیات الهی عاری نماید و به زندگی معنوی و ملکوتی آن خاتمه دهد، در کفن لعنت پیچیده شود و در زمین عذاب و عقوبت دفن شود.

نکته ای لطیف

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: شما زیباتر هستید یا یوسف؟ فرمود:

هُوَ أَضْبَحُ مِنِّي وَ أَنَا أَمْلَحُ مِنْهُ. (۱)

او از نظر صورت از من زیباتر بود و من از او نمکین ترم.

این تشبیه به نمک را دو نکته است:

۱- نمک خودش را در مواد دیگر ذوب می کند تا آن مواد سالم بمانند و خوشمزه شوند، آن جناب هم با اهل بیتش خودشان را در انواع حوادث و مشقات و تکالیف ذوب کردند تا انسان ها از شرّ و شرور و شقاوت سالم مانده، بقای الهی پیدا کنند.

۲- سگ از حیوانات نجس العین است، اگر به آب هفت دریا بشویندش پاک نشود بلکه نجس تر شود، ولی اگر در نمکزار بیفتد پس از مدّتی که از وضع موجودش تغییر پیدا کند، پاک و حلال و طیب شود.

این سگ نفس اماره هم اگر در نمکزار شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترکیبی از عقیده و اخلاق و عمل است بیفتد، حالت امارگی را از دست بدهد و به مرتبه مطمئنّه و راضیه و مرضیه برسد.

ص: ۳۲۷

احوال آنان که در سایه رسالت پیامبر و سنت سَیِّئَةُ آن حضرت به مبارزه با نفس برخاستند و به مقامات عالی زهد و ورع و صبر و توکل و رضا و تسلیم و توحید رسیدند احوالات عجیبی است، انسان از هر لحظه زندگی آنان جهت رشد و کمال و آزادی از هوا و هوس می تواند درس بگیرد.

در این زمینه حجت حضرت ربّ العزّه بر همه کس تمام است و احدی را در پیشگاه وجود مقدّس حق تعالی، عذر قابل قبولی نیست.

حکایت زیر نموداری از مبارزه اولیای خدا با هوا و هوس در سایه راهنمایی های رسول خداست.

داستان فضیل عیاض و داود طایی

فضیل عیاض که خود داستانی عجیبی دارد به در خانه داود طایی آمد، صدای ناله جانسوز او را از درون خانه شنید، فضیل فریاد زد: ای داود! اگر حدیث رسول خدا را که فرمود:

لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. (۱)

داخل آتش نمی شود کسی که از ترس خدا بگرید

را صحت ورود یافته و این که قطره ای از این اشک، آتش عذاب را خاموش می کند درست می پنداشتی این همه گریه و زاری نمی کردی، تو را چه می شود و چرا این گونه با کشتی چشم در دریای اشک روانی؟ در به رویم باز کن که به زیارت آمده ام.

داود جواب داد: مرا خوف و خشیت از حق، از ملاقات با اشخاص باز داشته، فعلاً در راه محبوب و برای تصفیه جان و تزکیه نفس و صفای قلب و زدودن کدورت

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۷۶/۷، باب ۲۹، حدیث ۸۷۷۱؛ [۱] أعلام الدین: ۲۷۶. [۲]

زنی در همسایگی داود بود، به درب خانه آمد و به فضیل گفت: حوصله کن تا وقت نماز برسد و او برای نماز جماعت عزیمت مسجد کند، او را آن وقت زیارت کن که وی در خرج کردن وقت انسانی بسیار منظم و دقیق است.

وقت نماز رسید داود به مسجد رفت و فضیل هم دنبال او به مسجد شد، سپس با اجازه داود به خانه داود درآمد. کوزه شکسته ای از آب دید که آبش تابش آفتاب خورده و اطاقی معمولی و ساده و اثاثی مختصر و در حد قناعت.

به داود گفت: این کوزه را از آفتاب بردار و جایی بگذار تا آبش خنک شود، داود گفت: آن قدر به خود اطمینان ندارم که آب سرد میل مرا به طرف لذات دنیا زیاد نکند.

گفت: ای داود! خانه را پرداز، گفت: عمارت دنیا از تمتعات طبع است و همین مرا بس است که حال اسراف و زیاده روی ندارم.

فضیل می گوید: قبل از این زیارت، داود را به غایت حسن و جمال دیده بودم به اندازه ای که در بین مردم مشهور به صاحب جمال تر از او کسی نبود، ولی در این زیارت وی را زار و نزار و رنگ پریده و لاغر دیدم، به او گفتم: این چه حال است؟ گفت: ای فضیل! هشت غم مرا از خورد و خوراک و سؤال و جواب باز داشته و به این روزم انداخته است:

هشت غم داود طایی

غم هول مطلق

۱ - غم هول مطلق یعنی وقت مرگ، که در قرآن آمده:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ « (۱)

هر کسی مرگ را می چشد.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّدَةٍ « (۲)

هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی یابد.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ « (۳)

این چنین نیست [که می پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد، * و [کسان بیمار] گویند : درمان کننده این بیمار کیست؟ * و [بیمار] یقین می کند [که با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن و فرزند] فرا رسیده است ! * و [از سختی جان کندن] ساق به ساق به هم پیچد ؛ * آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ « (۴)

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می رسد، * و شما در آن وقت نظاره گر هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست !]

غم منزل گور

۲ - قرار گرفتن در منزل گور است:

منزل بی در و پیکر، منزل تنگ و تاریک، منزل غربت، منزل وحشت، منزل

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۸۵. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۷۸. [۲]

۳- (۳) - قیامت (۷۵) : ۲۶ - ۳۰. [۳]

۴- (۴) - واقعه (۵۶) : ۸۳ - ۸۴. [۴]

سرگذاشتن به خشت لحد با یک لباس چون کفن، منزلی که راه گریز به جایی ندارد و ندانم در این خانه کدام تابلو را بر بالای سر من نصب کنند؟

رَوْضَهُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَهُ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ. (۱)

باغی از باغهای بهشت، یا چاهی از چاههای آتش دوزخ.

غم جواب دو ملک

۳- فریاد دو ملکی است که در قبر به گوشم رسد:

مَنْ رَبُّكَ؟ (۲)

پروردگار تو کیست؟

که نمی دانم جوابگو هستم یا نه. این بستگی دارد به این که نهال توحید را با اعتقاد و اخلاق و عمل آبیاری کرده و بارور کرده باشم تا بتوانم پاسخگوی آنان گردم و گر نه اگر غفلت داشته و درون را بتخانه کرده باشم چه جوابی دارم بدهم؟!

غم نفخه صور

۴- غم نفخه صور است:

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ « (۳)

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند. * می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۹/۴۱، باب ۱۱۲، حدیث ۲؛ [۱] الاختصاص: ۳۵۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۶، باب ۷، ذیل حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۷۶/۳، باب ۲۰، حدیث ۳۳۳۶.

۳- (۳) - یس (۳۶) : ۵۱ - ۵۲. [۲]

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا « (۱)

یقیناً خدا به اندازه وزن ذره ای [به احدی] ستم نمی کند و اگر [هم وزن آن ذره] کار نیکی باشد، آن را دو چندان می کند و از نزد خود پاداشی بزرگ می دهد.

غم ترازوی اعمال

۷- به وقت قرار گرفتن در برابر میزان و ترازوی سنجش اعمال است:

وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ « (۲)

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند. * و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه همواره به آیات ما ستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان راتباه کرده] اند.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرُّوا كِتَابِيَهٗ « (۳)

اما کسی که پرونده اش را به دست راستش دهند، می گوید: [ای مردم !] پرونده مرا بگیری و بخوانید.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ « (۴)

و اما کسی که پرونده اعمالش را به دست چپش دهند، می گوید: ای کاش

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - نساء (۴) : ۴۰. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۸ - ۹. [۲]

۳- (۳) - حاقه (۶۹) : ۱۹. [۳]

۴- (۴) - حاقه (۶۹) : ۲۵. [۴]

پرونده ام را دریافت نمی کردم.

غم قهر خدا

۸ - خدا را رحمت است و قهر. تجلی رحمتش در دنیا، قرآن و رسالت و تکالیف، و در آخرت بهشت و رضوان و تجلی قهرش در آخرت عذاب الیم و دوزخ همیشگی است. و این آخرین مرحله است که من ندانم در آن آخرین مرحله عاقبتم به کجا منتهی می گردد؟!»

هوا و هوس عامل سقوط انسان

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ. (۱)

بیشتر زمین خوردنهای عقول و ورشکسته شدن خردها مربوط به برق و صاعقه شهوات و هوا و هوس است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاءِ. (۲)

اگر شیاطین و هوا و هوس های درونی بر گرد قلوب نمی چرخیدند هر آینه فرزندان آدم به اسرار عالم بالا می نگریستند.

رسول خدا از قبرستان عبور می کردند، به دو قبر اشاره فرمودند و گفتند: صاحبان این دو قبر الآن به کیفر گناہانی که داشتند در عذابند، سپس فرمودند:

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۱۹؛ غرر الحکم: ۲۹۸، حدیث ۶۷۵۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۳/۵۶، باب ۲۳؛ [۲] عوالی اللآلی: ۱۱۳/۴، حدیث ۱۷۴.

لَوْلَا تَكْتِيْرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيْحٌ فِي قُلُوْبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ. (۱)

اگر جز به حق سخن نمی گفتید و اگر قلب شما چراگاه صفات ناپسند نبود هر آینه آنچه من می دیدم می دیدید و هر چه من شنیدم می شنیدید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

فَاعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُزْفَعُ، وَالتَّوْبَةُ تَنْفَعُ وَالدُّعَاءُ يُسْمَعُ، وَالْحَالُ هَادِيَةٌ وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمْرًا نَكِيسًا، أَوْ مَرَضًا حَاسِبًا، أَوْ مَوْتًا خَالِسًا. (۲)

پس عمل کنید حالی که عمل به جانب حق بالا می رود و توبه سود می دهد و دعا مستجاب می شود و زمان زمان آرامش و قلم کاتبان عمل در کار است و به بندگی و طاعت بشتابید پیش از آن که جوانی به پیری رسد و بیماری شما را از کار بیندازد، یا مرگ شما را برآید، که مرگ نابود کننده لذت ها و تیره کننده خوشی ها و دور کننده اهداف است.

سلمان فارسی و برادر دینی

ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند:

سلمان در بازار کوفه گذرش به منطقه آهنگرها افتاد، جوانی را دید به روی زمین افتاده و مردم دورش جمعند، به سلمان گفتند، ای بنده حق این جوان غش کرده چیزی در گوشش بخوان بلکه به هوش بیاید. سلمان بالای سر جوان نشست، چون به هوش آمد گفت: ای سلمان! اگر در حق من چیزی گفتند درست نیست، من وقتی

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - مسند أحمد: ۲۶۶/۵، با کمی اختلاف؛ کنز العمال: ۶۴۳/۱۵.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۲۱. [۱]

گذرم به این بازار افتاد و پتک زنی آهنگرها را به روی سندان دیدم این آیه یادم آمد:

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ « (۱)

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان می کوبند].

از خوف عقاب حق عظم پرید! سلمان به او گفت: تو ارزش این را داری که در راه خدا برادر من باشی. حلاوت محبت او قلب سلمان را گرفت. باهم بودند تا جوان مرخص شد، سلمان بالای سرش آمد در حالی که جوان در حال جان دادن بود، سلمان صدا زد:

يَا مَلِكُ الْمَوْتِ ارْفُقْ بِأَخِي.

ای ملک الموت با برادر من مدارا کن.

جواب شنید:

أَنْتَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ. (۲)

من با هر مؤمنی به مدارا رفتار می کنم.

نصیحت زناکار

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

مردی به عیسی علیه السلام گفت: زنا کردم، مرا پاک کن. عیسی مردم را خواست تا وی را سنگسار کنند. گنهکار فریاد زد: هر کس حدی به گردن دارد مرا نزنند. همه رفتند جز عیسی و یحیی.

یحیی نزدیک آمد و گفت: مرا پندی ده، گفت: نفس را با هوا و میلش آزاد و تنها مگذار. فرمود: بیفزای، گفت: گنهکار را سرزنش مکن. گفت: بیفزای، گفت: غضب

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - حج (۲۲): ۲۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۵/۲۲، باب ۱۱، حدیث ۲۷؛ [۲] الأمالی، شیخ مفید: ۱۳۶.

مکن. یحیی گفت: مرا کافی است. (۱) بیداران راه حق فرموده اند:

دل راکب است و بدن مرکب، اگر راکب فهمیده با شعور و با بصیرت باشد مرکب را درست و صحیح می راند تا به هدف برسد و نمی گذارد در طئی مسیر درچاله و چاه بیفتد. اما اگر راکب غافل و خواب باشد مرکب هر کجا دلش خواست می رود و صاحبش را در بیابان زندگی به دست دزد، راهزن و حیوانات درنده می سپارد آنگاه هر دو از بین می روند.

دل بیدار و قلب بی غفلت هم خودش را به ساحل نجات می رساند، هم دیگران را از گرفتاری نجات می دهد.

ذکاوت امیر کبیر

امیر کبیر که از رجال نامدار تاریخ ایران و از شخصیت های بزرگ سیاسی و مذهبی است در خدمت به مملکت ایران و مردم این مرز و بوم از هیچ کوشش و فعالیتی دریغ نکرد.

عبدالله مستوفی می نویسد:

مردی به امیر شکایت برد که پارچه بسته ای از شال کشمیری که پول زر در آن بود نزد قاضی شهر به امانت گذاشتم. اکنون که از سفر بازگشته، بسته را گرفته و گشوده ام، می بینم طلارفته و نقره به جای آن است در صورتی که سر بسته باز نشده و بقچه هم پارگی ندارد، چون برسختن خود گواه ندارم فریادم به جایی نمی رسد.

امیر از وضع حال او دانست راست می گوید. پارچه را گرفت و دقیق مطالعه کرد و گفت: برو چندی دیگر بیا و به کسی حرف زن.

شب رسید، امیر به بستر خواب رفت، نیمه شب از جای برخاست، به طوری که

ص: ۳۳۷

کسی نفهمد، گوشه ای از رویه لحاف ترمه را به قدر یک مهر نماز سوزاند.

شب دیگر که رفت بخوابد دید لحاف عوض شده، چیزی نگفت. پس از چند شب دید لحاف ترمه آمده ولی آن چنان رفو شده که کسی نمی فهمد.

آن را با پارچه آن مرد تطبیق کرد دید کار یک استاد است، گفت: این لحاف سوخته بود چه کردید؟ خدمتکاران سخت ناراحت شدند، فرمود: نترسید کار خود من بوده، رفوگر را بیاورید. او را آوردند، بقچه آن مرد را به او نشان داد و گفت: تو رفو کردی؟ گفت: آری، قاضی را طلبید و مال آن مرد را از آن خائن پس گرفت و به صاحبش داد و وی را به خاطر خیانت، سیاست فرمود.

هوای نفس و تزکیه آن

در کلام بزرگان عرفا آمده است:

مَنْ غَضَّ بَصْرَهُ عَنِ الْمَحَارِمِ، وَأَمْسَكَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَعَمَرَ بَاطِنَهُ الْمُرَاقَبَةَ وَظَاهِرَهُ بِاتِّبَاعِ السُّنَنِ وَجَدَ حَلَاوَةَ النَّجَاهِ. (۱)

کسی که دیده از حرام بپوشاند و نفس از شهوات و امیال و هوا و هوس حفظ کند و باطن به دوام مراقبت عمارت نماید و ظاهر به متابعت سنت رسول بیاراید، شیرینی نجات در دنیا و آخرت بیابد.

سُئِلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رُوَيْمٍ كَيْفَ حَالِكَ؟ قَالَ: كَيْفَ حَالٍ مَنْ كَانَ دِينُهُ هَوَاهُ وَهَمَّتُهُ دُنْيَاهُ، لَيْسَ بِصَالِحٍ تَقِيٍّ وَلَا بِعَارِفٍ نَقِيٍّ.

از احمد بن رویم پرسیدند: چگونه ای؟ گفت: چگونه باشد حال کسی که دینش هوای نفس و اراده اش دنیاست، صالح با تقوا نیست و عارف پاکیزه نمی باشد.

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - فیض القدر: ۱۸۶/۱، برگرفته از حدیثی در ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۳۱/۱. [۱]

عارفان فرموده اند:

قِيمَةُ كُلِّ إِنْسَانٍ بِقَدْرِ هِمَّتِهِ، فَإِنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ الدُّنْيَا فَلَا قِيمَةَ لَهُ وَإِنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ رِضَا اللَّهِ فَلَا يُمَكِّنُ اسْتِدْرَاكُ غَايَةِ قِيمَتِهِ وَلَا الْوُقُوفُ عَلَيْهَا.

ارزش هر انسان به اندازه همت و اراده اوست، اگر اراده اش مادّیت است پس ارزش ندارد و اگر همتش خشنودی حقّ است، پس یافتن قیمت و نهایت ارزشش در امکان کسی نیست.

اولیای خدا با تکیه به قرآن و سخنان پیامبر و ائمه برای تزکیه نفس، مسائل زیر را پیشنهاد می کنند:

۱ - تقوا و پرهیزکاری در نهان و آشکار.

۲ - کم خوری.

۳ - کم خوابی.

۴ - کم گویی.

۵ - دوری از معاصی و گناهان.

۶ - مواظبت بر روزه.

۷ - دوام نماز شب.

۸ - ترک امیال و شهوات غلط به طور دائم.

۹ - تحمّل آزار از اقوام و همسایگان و مردم کم ظرفیت.

۱۰ - ترک رفاقت با نادانان.

۱۱ - معاشرت با شایستگان و بزرگواران.

۱۲ - به حقیقت که بهترین مردم با منفعت ترین آنهاست و بهترین کلام، سخن مختصر و با معنی است. و سپاس مر خدا را به تنهایی.

ص: ۳۳۹

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در کنار قبری ایستاده بود که جنازه ای را قبر کردند، حضرت به قدری گریه کرد که خاک قبر از اشک حضرت، تر شد.

آنگاه به اصحاب خطاب کرد:

إِخْوَانِي لِمِثْلِ هَذَا فَأَعِدُّوا. (۱)

برادرانم برای مثل چنین روزی خود را آماده کنید.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال کردند راه آمادگی چیست؟ فرمود:

أداء الفرائض، واجتناب المحارم، والإشتغال على المكارم. (۲)

واجبات را بجای آورید، از محرمات کناره گیری کنید و به حسنات آراسته شوید.

فقیر در کلام پیامبر

رسول خدا از اصحاب پرسید فقیر کیست؟ گفتند: کسی که مال دنیا ندارد، فرمود: نه، فقیر آن است که روز قیامت همراه با ثواب وارد شود، امر رسد که او را به آتش بیندازند. عرضه داشتند: با این که اهل عبادت بوده و ثواب برده به جهنم می رود؟ فرمود: آری، چون دارای چهار برنامه بوده:

۱ - به مردم زیادی بدهکاری داشته نپرداخته است.

۲ - اهل فحش بوده است.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۴۶۵/۲، باب ۷۴، حدیث ۲۴۷۶؛ [۱] مسکن الفؤاد: ۱۰۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۷/۶، باب ۴، حدیث ۴۳؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۱۰، حدیث ۸؛ [۲] مجموعه ورام: ۱۵۸/۲. [۳]

۳ - به عده ای ظلم کرده است.

۴ - به اهل خمس و زکات مدیون بوده است.

مقام حکمت لقمان

لقمان بزرگوار که خداوند عزیز او را در قرآن به حکمت ستوده در رأس اهل تزکیه در زمان خودش بود، کسی به او گفت، تو بنده آل فلان نبودی؟ گفت: چرا برده بودم، گفت: از کجا به این مقام رسیدی؟

پاسخ داد: راستگویی، ادای امانت، ترک کار بیهوده، چشم پوشی از نامحرم، حفظ زبان، عفت شکم. هر کس این حقایق را ندارد از من پست تر و هر کس اضافه دارد بالاتر و هر کس همین ها را عمل می کند مانند من است. (۱)

گفتگوی عیسی علیه السلام با شیطان

عیسی علیه السلام می گوید: شیطان را همراه پنج الاغ دیدم که بر هر کدام باری حمل می کند، گفتم: چیست؟ گفت: مال التجاره است، برای آن دنبال مشتری هستم.

گفتم: مال التجاره ات کدام است؟ گفت:

۱ - ستم، مشتری آن امرا هستند.

۲ - کبر، مشتری آن صاحبان عناوینند.

۳ - حسد، مشتری آن دانشمندانند.

۴ - خیانت، مشتری آن تجارند.

۵ - مکر و حيله، مشتری آن زنانند. (۲) رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۶۷، باب ۱، فی المفردات.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۶، باب ۷؛ المواعظ العددیه: ۲۷۶، باب ۵، فی الخماسیات.

مَنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، وَمَنْ اعْتَدَرَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ عُذْرِهِ وَتَجَاوَزَ عَنْهُ. (۱)

هر کس زبانش را از باطل حفظ کند خداوند بدی های او را بپوشاند و هر کس خودداری از خشم و غضبش نماید خداوند وی را از عذاب محافظت فرماید و هر آن که از حضرت حق به خاطر گناهانش عذربخواهد عذرش را بپذیرد و از وی در گذرد.

شرایط تزکیه نفس

برای حرکت به سوی تزکیه هفت واقعیت را لازم دانسته اند:

۱ - روی آوردن به حق و قبول آن، که آن را «اسلام» گویند.

۲ - یقین به حق، نبوت، امامت، کتاب، حساب، که آن را «ایمان» گویند.

۳ - امتثال اوامر که به مصلحت دنیا و آخرت انسان وضع شده، که آن را «عمل» گویند.

۴ - اجتناب از نواهی که جهت پاک ماندن انسان از آلودگی ها بنا گذاری شده، که به آن «مبارزه» گویند.

۵ - توبه حقیقی که فضای گذشته و بازگرداندن مال مردم به مردم و عذر خواهی از خداست که آن را «حال» گویند.

۶ - کسب حلال جهت آزادی از طمع به مال دیگران و فقر و ذلت.

۷ - تقوا و پرهیزکاری که رأس تمام امور است.

مؤمن واقعی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۱۰۱/۱، حدیث ۲۵؛ [۱]مجموعه ورام: ۴/۱. [۲]

أَلَا أَيُّكُمْ بِالْمُؤْمِنِ؟ الْمُؤْمِنُ مَنِ اتَّمَنَّهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَمْوَرِهِمْ، وَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَتَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ. (۱)

شما را از مؤمن خبر دهم؟ مؤمن کسی است که تمام مردم مؤمن وی را بر اموال و همه امورشان امین بدانند و مسلمانان از زبان و دستش سالم باشند و مهاجر کسی است که از گناهان کناره گیری کند و آنچه را از خداوند بر وی حرام نموده ترک نماید.

بخش تزکیه که از اهداف بزرگ رسالت است بخشی نیست که در این جزوه بتوان به تمام جوانب آن اشاره کرد، آنچه را در سطور گذشته مطالعه کردید دورنمایی از توضیح جمله یَزَكِيهِمْ بود از سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۴ که در مبحث نگاهی به چهره محمد صلی الله علیه و آله در آئینه قرآن مورد توجه قرار گرفت.

تعلیم کتاب و حکمت

اشاره

در تتمه آیه مورد بحث آمده:

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ « (۲)

و کتاب و حکمت به آنان می آموزد و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

منظور از تعلیم «کتاب»، تعلیم قرائت قرآن و مفاهیم ظاهری آن است.

در باب تعلیم «حکمت» گفته اند:

مراد از حکمت، باطن آیات و مفاهیمی است که جز پیامبر و ائمه کسی را بدان

ص: ۳۴۳

۱- (۱) - المحاسن: ۲۸۵/۱، باب ۴۵، حدیث ۴۲۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۰۲/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۳۱. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۶۴. [۳]

راه نیست و یا مراد شریعت است که پیامبر بزرگ با اعمالش معانی و کیفیت اجرای آن را تعلیم داد، یا مراد زمینه سازی برای علم یقینی است که آن علم دین است و علم دین عبارت است از مبانی اعتقادی و اخلاقی و عملی و معارف الهیه.

بعضی فرموده اند: حکمت عبارت از تشبّه به حقّ است و پیامبر معلّم این تشبّه، چنانکه خود فرمود و نیز عملاً نشان داد:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.

به اخلاق الهی آراسته شوید.

برخی فرموده اند: حکمت عبارت است از معارف حقّه که آثارش در همه امور حیات و زندگی ظاهر می شود. آن که حکیم است دنیا برایش محلّ لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر در مال و اولاد نیست، بلکه دنیا برای او جایی است که همه نوع وسایل ترقّی و تنبّه و رشد و کمال در آن قرار دارد و آدمی می تواند با به کارگیری صحیح نعمت ها شالوده سعادت ابدی خود را در آن پی ریزی نماید.

خلاصه کلام آن که: خداوند حکیم، قرآن حکیم را بر پیامبر حکیم نازل کرد تا از جامعه گمراه و امت جاهلی، جامعه و امتی حکیم بسازد.

پیروی از پیامبر در قرآن

قرآن مجید پس از نشان دادن چهره ملکوتی و با عظمت و الهی محمد صلی الله علیه و آله و بیان اهداف رسالت آن حضرت، جهت تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم، اصرار و پافشاری عجیبی بر اطاعت و متابعت و پیروی از حضرت دارد:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ « (۱)

بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً

ص: ۳۴۴

خدا کافران را دوست ندارد.

ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلِيَنْصُرَنَّكُمْ « (۱)

سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتابهای آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۲)

و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار بگیرید.

اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ « (۳)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا « (۴)

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده ؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ « (۵)

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده.

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا « (۶)

ص: ۳۴۵

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۸۱. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۳۲. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۵۹. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۶۹. [۴]

۵- (۵) - نساء (۴) : ۸۰. [۵]

۶- (۶) - حشر (۵۹) : ۷. [۶]

آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿١﴾

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٢﴾

و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه

اشاره

قسمت عمده ای از « نهج البلاغه » به معرفی شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهداف رسالت آن حضرت اختصاص یافته است. برای احتراز از طول موضوع به قسمت هایی از « نهج البلاغه » اشاره می رود، باشد که بتوانیم از باب مدینه علم و زبان گویای اسلام و معلّم معارف الهیه به گوشه ای از عظمت رسول خدا صلی الله علیه و آله واقف شویم.

بعثت پیامبر

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَتَمَامِ نُبُوتِهِ، مَأْخُذًا

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۳۶. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۷۱. [۲]

عَلَى النَّبِيِّنَ مِيثَاقَهُ، مَشْهُورَةً سَمَاتُهُ، كَرِيماً مِيلَادُهُ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَّفَقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُتَنَبِّرَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحَدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ. (۱)

تا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای به انجام رساندن وعده اش و به پایان بردن مقام نبوت مبعوث کرد، در حالی که قبولی رسالت او را از تمام انبیا گرفته بود، نشانه هایش روشن و میلادش با عزت و کرامت بود. در آن روزگار اهل زمین مللی پراکنده، دارای خواسته هایی متفاوت و روش هایی مختلف بودند، گروهی خدا را تشبیه به مخلوق کرده، عده ای در نام او از حق منحرف بوده و برخی غیر او را عبادت می نمودند. چنین مردمی را به وسیله پیامبر از گمراهی به هدایت رساند و به سبب شخصیت او از چاه جهالت به در آورد.

ای ز روی تو مه و خور را مدد از ازل، دوران حُسن تا ابد

حُسن را از عاشقان باشد کمال پادشا از لشگری دارد مدد

در کتاب ما نمی گنجد حروف در حساب ما نمی آید عدد

معنی اسما همه در ذات تو مضمُرس است ای دوست چون نه در نود

کُشته عشقت نمیرد در مَصافِ مرده شوقِ نخسبد در لحد

خامشی بهتر که نتوانم گرفت خیمه گردون چو خرگه در نمد

(سیف فرغانی)

دین پیامبر

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْدِّينِ الْمَشْهُورِ وَ الْعِلْمِ الْمَأْثُورِ، وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَ النُّورِ السَّاطِعِ، وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَ اخْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ، وَ تَحْذِيراً بِالْآيَاتِ، وَ تَخْوِيفاً

ص: ۳۴۷

بِالْمَثَلَاتِ، وَالنَّيَّاسُ فِي فِتْنٍ انْحَدَمَ فِيهَا حَيْلُ الدِّينِ، وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي اليَقِينِ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ، وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ، فَالْهُدَى خَامِلٌ، وَالْعَمَى شَامِلٌ، عُصِيَ الرَّحْمَانُ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ. (۱)

و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول اوست، و او را به آئین مشهور، و نشانه معروف، و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان، و دستور روشن و آشکار، به سوی مردم فرستاد، تا شبهه های آنان را برطرف سازد، و با دلایل روشن بر آنان اتمام حجت کند، و به آیات قرآن مردم را از هلاکت برحذر داشته، و از عواقب شوم معصیت بترساند، رسالت او به وقتی بود که مردم دچار فتنه ای بودند، که ریسمان دین از اثر آن گسسته، و پایه های یقین متزلزل، و اصل دین گرفتار اختلاف، و همه امور درهم ریخته بود، راه رهایی بر مردم تنگ، و مصدر هدایت پوشیده، چراغ راهنما خاموش و گمراهی نسبت به همه فراگیر بود. خدا نافرمانی، و شیطان یاری می شد و ایمان ورشکسته.

انذار پیامبر

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارِهِ حُشْنٍ وَحَيَاتٍ صُمٌّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَتَشْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنصُوبَةٌ وَالْأَنْامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ. (۲)

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان بیم دهنده جهانیان و امین بر قرآن برانگیخت

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۶. [۲]

و شما ملت عرب در آن وقت دارای بدترین دین و در بدترین خانه بودید، اقامت گاهتان در میان سنگ های سخت و در بین مارهای زهردار بود، آب تیره می نوشیدید، غذای خشن می خوردید، خون یکدیگر را می ریختید، قطع رحم می کردید، بتان در میان شما نصب شده بود و گناهان به شما بسته بود.

این وضع نکبت بار زندگی عرب بود، که بر اثر عقاید فاسده و اخلاق رذیله به آن خو داشتند، رهبر با کرامت اسلام با چه زحمتی در سایه قرآن مجید آن وحشی های بدتر از درندگان را به صراط مستقیم کشانید، خدا می داند!

ای چو خورشید چشمه ای از نور پرتو تو مباد از من دور

دوست را چون بود شکیب از دوست؟ چشم را کی بود ملال از نور؟

دو جهانش نیاید اندر چشم هر که را در جهان تویی منظور

صحبت تو غنا و من درویش نظر تو شفا و من رنجور

نیست هر خوب را ملاححت تو نیست هر کوه را کرامت طور

سیف فرغانی از تو سیرنشد از غسل سیر کی شود زنبور

(سیف فرغانی)

بعثت پیامبر بر عرب جاهلی

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يقرأُ كِتَابًا، لَا يَدْعِي تَبَوُّهَ، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ
وَبَلَّغَهُمْ مَنجَاتَهُمْ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ وَأَطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ. (۱)

خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برانگیخت، در حالی که احدی از عرب کتابخوان نبود و ادعای نبوت نداشت. آن حضرت ایشان را رهبری کرد تا در

ص: ۳۴۹

محل اصلی آدمیت مستقر ساخت و به زندگی نجات بخش رساند، تا کجی های آنان استقامت یافت و احوال متزلزل آنان آرام گردید.

دنیای زمان رسالت پیامبر

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ هَجَعِهِ مِنَ الْأَمَمِ وَاعْتِرَافِ مِنَ الْفِتَنِ، وَانْتِشَارِ مِنَ الْأُمُورِ وَتَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ وَالِدُنْيَا كَاسِمَتَهُ
النُّورِ، ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ، عَلَىٰ حِينِ اضْيَافِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَإِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَاغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَىٰ وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ
الرَّدَىٰ، فَهِيَ مُتَجَهَّمَةٌ لِأَهْلِهَا، عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا، ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَطَعَامُهَا الْجِيفَةُ، وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ وَدِثَارُهَا السَّيْفُ. (۱)

پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع و خواب غفلت ملت ها طولانی و فتنه ها جدی و امور حیات از هم گسیخته و آتش جنگ ها شعله ور بود. نور دنیا در کسوف و دنیا با ظهور چهره فریبنده در حال خودنمایی، برگ های درخت زندگی زرد، نومیادی از بارور شدن شجره حیات بر دل ها چیره و آب زندگی فروکش کرده بود. زمانی که نشانه های هدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود. دنیا به اهلش روی زشت نموده و نسبت به خواهنده اش عبوس بود. میوه اش فتنه، غذایش مردار، جامه زیرش ترس و جامه رویش شمشیر بود.

شجره نبوت

حَتَّىٰ أَفْضَتْ كَرَامَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِينِ

ص: ۳۵۰

مَنْبِتًا وَأَعَزَّ الْأَرْوَامِ مَغْرَسًا مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُ وَ انْتَخَبَ مِنْهَا أَمَنَاءُ. عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ وَ اسِيرَتُهُ خَيْرُ الْأَسِيرِ، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتْ فِي حَرَمٍ وَ بَسَيْتْ فِي كَرَمٍ، لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ وَ ثَمَرَةٌ لَا تُنَالُ، فَهُوَ إِمَامٌ مِنْ اتَّقَى وَ بَصِيرَةٌ مِنْ اهْتَدَى، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمَعُهُ، سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَضْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ؛ أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فَتَرَهُ مِنَ الرُّسُلِ وَ هَفْوِهِ عَنِ الْعَمَلِ وَ عِبَاوِهِ مِنَ الْأَمَمِ. (۱)

تا آن که کرامت خداوند سبحان منتهی به محمد صلی الله علیه و آله شد، او را از برترین معادن رویاند و در عزیزترین سرزمین ها کاشت، از همان درختی که پیامبرانش را از آن آشکار کرد و امنای خود را از آن انتخاب نمود. عترتش بهترین عترت هاست و دودمانش بهترین دودمان ها و شجره اش بهترین شجره ها، شجره ای که در حرم روییده و در عرصه کرامت و مجد به رشد رسیده، شجره ای که شاخه هایی بلند دارد و میوه هایی دور از دسترس. از این رو او امام تقوایندگان و وسیله بصیرت هدایت یافتگان است. چراغی است درخشان و ستاره ای فروزان و آتش گیره ای با شعله های زبانه دار. روشش اعتدال، طریقه اش رشد، کلامش جداکننده حق از باطل و حکمش عدل است.

خداوند او را در فاصله ای که بین آمدن پیامبران رخ داده بود برانگیخت، زمانی که مردم از عمل نیک روی برتافته و ملت ها غرق جهالت بودند.

دعوت به حکمت و موعظه حسنه

بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالًا فِي حَيْرِهِ وَ خَابِطُونَ فِي فِتْنِهِ، قَدِ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ،

ص: ۳۵۱

وَاسْتَرْزَلْتَهُمُ الْكِبْرِيَاءَ وَاسْتَخَفْتُهُمُ الْجَاهِلِيَّةَ الْجَهْلَاءُ، حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ، فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّصِيحَةِ وَمَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ. (۱)

خداوند پیامبر را هنگامی فرستاد که مردم در وادی گمراهی حیران بودند، در فتنه کورکورانه می رفتند، هواهای نفسانی عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خودپسندی آنان را دچار لغزش کرده و جاهلیت تاریک، سبکسر و بی اعتبارشان نموده بود. در کارها ناآرام و سرگردان و ملتی گرفتار نادانی بودند. رسول حق صلی الله علیه و آله خیرخواهی را نسبت به آنها به نهایت رساند، به راه حق حرکت کرد و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود.

کسی کو همچو تو جانان ندارد اگر چه زنده باشد جان ندارد

گل وصلت نبوید گر چه غنچه دلی پر خون لبی خندان ندارد

شده چون تو توانگر را خریدار فقیری کز گدایی نان ندارد

نخواهم بی تو ملک هر دو عالم که بی تو هر دو عالم آن ندارد

غم ما خوردمی کآنجا که مائیم ولایت غیر تو سلطان ندارد

امید سیف فرغانی به وصل است که مسکین طاقت هجران ندارد

(سیف فرغانی)

برکات پیامبر

مُسَيَّرَةٌ خَيْرٌ مُسَيَّرٍ، وَمَنْبُتُهُ أَشْرَفُ مَنْبِتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ وَمَمَاهِدِ السَّلَامَةِ، قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْئِدَةُ الْأَبْرَارِ وَتُبِيَتْ إِلَيْهِ أَرْزَمَةُ الْأَبْصَارِ، دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّعَائِنَ وَأَطْفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَفَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا، أَعَزَّ بِهِ

ص: ۳۵۲

الدَّلهُ، وَأَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ، كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَصَمْتُهُ لِسَانٌ. (۱)

قرارگاهش بهترین قرارگاه و محل رویدانش شریف ترین محل است، در معادن بزرگواری و گهواره های سلامت، قلب خوبان شیفته او شد و توجه دیده ها به جانب او گشت. خداوند به برکت او کینه ها را دفن کرد و آتش دشمنی ها را خاموش نمود. مردم را به دست او با هم (به خاطر) ایمان برادر ساخت و نزدیکان را (به خاطر کفر) از هم دور کرد. به وسیله او ذلیل را عزیز و عزیز بی جهت را ذلیل گرداند. کلامش روشن کننده حق و سکوتش زبان گویا بود.

پیامبر، راه نجات بشر

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةَ وَلَا وَحْيًا، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاءِ، يَسُوقُهُمْ إِلَى مَنَاجَاتِهِمْ، وَيُبَادِرُهُمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزَلَ بِهِمْ، يَحْسِرُ الْحَسِيرُ، وَيَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيُقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ، إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ، حَتَّى أَرَاهُمْ مَنَاجَاتِهِمْ، وَبَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رِحَاهُمْ، وَاسْتَقَامَتْ فَنَاتُهُمْ. (۲)

پس از حمد خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را برانگیخت در حالی که احدی از عرب نبود که کتابی بخواند و نه دعوی پیامبری و نزول وحی کند. پس با آنان که نافرمان بودند به همراهی مطیعانش جنگید، عاصیان را به سوی نجات سوق می داد و برای رهانیدن مردم از گمراهی پیش از آن که مرگشان فرا رسد پیشدستی می نمود. بر سر راه مانده و از پای درآمده اقامت می کرد تا او را به مقصدش برساند، مگر هلاک شونده ای که خیری در او نبود. تا آن جا ایستاد

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۹۵. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۳. [۲]

که راه نجات را به آنان نشان داد و در جایگاه انسانیشان جای داد، تا آسیای حیاتشان به کار افتاد و امورشان استوار شد.

بشارت و انذار پیامبر

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهِيدًا وَبَشِيرًا وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً وَأَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَأَجْوَدَ الْمُشْتَمَطِينَ دِيمَةً. (۱)

تا این که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت.

در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان، در اخلاق پاک ترین پاکان و دوام جود و سخایش از همه بیشتر بود.

پیامبر امین

حَتَّى أَوْرى قَبْسًا لِقَابِسٍ وَأَنارَ عِلْمًا لِحَابِسٍ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبَعِيثُكَ نِعْمَةً وَرَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً. (۲)

تا آن که پیامبر شعله ای برای خواستار نور برافروخت و نشانه ای برای وامانده در گمراهی روشن ساخت. خداوند! او امین و مورد اعتماد تو و گواه حضرتت در قیامت و نعمتی است که با رسالت فرستادی و رحمتی است که به حق گسیل داشتی.

چشمه حکمت

اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَمَشْكَاهِ الضِّيَاءِ وَذُؤَابِهِ الْعُلْيَاءِ وَسُرَّهُ

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۵. [۲]

الْبَطْحَاءِ، مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ وَيَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ. (۱)

او را از شجره انبیا و از چراغدان نور و از مرتبت بلند و از مرکز سرزمین بطحا و از چراغ های برافروخته در ظلمت و چشمه های حکمت، اختیار نمود.

طبابت پیامبر

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عُمِّيٍّ وَ آذَانِ صُمٍَّّ وَ أَلْسِنَتِهِ بُكُمْ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَقْمَدُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الشَّاقِبَةِ، فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ الشَّائِمَةِ وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ. (۲)

طبیعی است که همراه با طبش در میان مردم می گردد، مرهم هایش را محکم و آماده ساخته و ابزارهایش را برای سوزاندن زخمها داغ نموده، تا هر جا لازم باشد: در زمینه دل های کور و گوش های کر و زبان های لال به کار گیرد. دارو به دست به دنبال علاج بیماری های غفلت و دردهای حیرت است. این بیماران وجود خود را از انوار حکمت روشن ننموده و با آتش زنه دانشی درخشان، شعله نیفروخته اند. از این بابت به مانند چهارپایان چرنده و سنگ های سخت اند.

بی ارزشی دنیا در نزد پیامبر

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا وَأَهْوَنَ بِهَا وَهَوَّنَهَا وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَاهَا عَنْهُ

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۷. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۷. [۲]

اخْتِيَاراً وَبَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِقَاراً، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً، أَوْ يَرْجُوَ فِيهَا مُقَاماً. بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِراً وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِراً وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّراً وَ خَوْفاً مِنَ النَّارِ مُحْذِراً. (۱)

رسول حق دنیا را حقیر و کوچک شمرد و پستش دانست و نزد دیگران خوار نمود، می دانست که خداوند با اختیار خود دنیا را از او دور کرد و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گشاده ساخت. پس او با قلبش از دنیا روی گرداند و یادش را از باطن خود میراند و عاشق غایب شدن زینتش از مقابل خود بود، تا از آن لباس آرایشی برنگیرد، یا اقامت در آن را هوس ننماید. در رساندن احکام از جانب خدا برای قطع عذر مردم کوشید و برای مردم با ترساندن از عذاب خیرخواهی نمود و با مژده هایی که داد، به بهشت دعوت فرمود و با تهدیدهایی که کرد از آتش ترساند.

دعوت کننده به حق و گواه بر خلق

أَرْسَلَهُ دَاعِياً إِلَى الْحَقِّ، وَشَاهِداً عَلَى الْخَلْقِ، فَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاٍ وَلَا مُقْصِرٍ، جَاهِدًا فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرِ وَاٍ وَلَا مُعْذِرٍ، إِمَامٌ مِّنْ اتَّقَى وَ بَصُرٌ مِّنْ اهْتَدَى. (۲)

خداوند پیامبر را دعوت کننده به سوی حق و گواه بر خلق فرستاد. آن حضرت بدون سستی و کوتاهی تمام احکام پروردگارش را به مردم رساند و بدون ضعف و عذر تراشی با دشمنان خدا جنگید. وی پیشوای اهل تقوا و دیده اهل هدایت بود.

ص: ۳۵۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۱۵. [۲]

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بُقُرَّانٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَأَحْكَمَهُ، لِيُعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهَلُوهُ وَلِيَقْرُوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ. (۱)

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت تا بندگانش را از حلقه پرستش بت ها درآورده به مدار عبادت خود وارد کند و از طاعت شیطان نجات داده به گردونه اطاعت خود بیاورد، به وسیله قرآنی که معنایش را روشن و بیانش را استوار کرد، تا بندگان خدای خود را بعد از جهل به او بشناسند و پس از انکار (زبانی) او به وجودش اقرار نمایند. و پس از انکار (قلبی) او وجودش را ثابت بدانند.

رسالت پیامبر با نور قرآن

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ هَجْعِهِ مِنَ الْأَمَمِ وَأَنْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ، فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنُّورِ الْمُقْتَدَىٰ بِهِ، ذَلِكُ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَقُوهُ، وَلَسُنَّ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ أَخْبِرُكُمْ عَنْهُ: أَلَا- إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنُظْمَ مَا بَيْنَكُمْ. (۲)

او را در عصری به رسالت برانگیخت که خالی از پیامبران بود و خواب گران ملل جهان طولانی شده بود و رشته محکم دین گسیخته بود. پس او با کتابی که تصدیق کننده حقایق کتب آسمانی بود و نوری که باید از آن پیروی شود به

ص: ۳۵۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۴۷. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۷. [۲]

جانب مردم آمد. آن نور قرآن است، آن را به سخن آرید ولی هرگز سخن نمی گوید، اما من شما را از آن خیر می دهم: آگاه باشید که: دانش آنچه می آید و خبر آنچه که در جهان گذشت و درمان دردهای شما و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.

پیامبر در دنیا و آخرت

فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ، وَمُنذِرًا بِالْعُقُوبَةِ.

خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا. (۱)

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت و بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت قرار داد. او با شکم گرسنه از دنیا رفت و با سلامت همه جانبه وارد آخرت شد.

ولادت و بعثت و هجرت پیامبر

ابْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ، وَالْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِيِ وَ الْكِتَابِ الْهَادِيِ. اسِيرَتُهُ خَيْرُ اسِيرِهِ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرِهِ، أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ وَ ثِمَارُهَا مُتَهَيِّدَةٌ، مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ، عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ وَ ائْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ. أَرْسَلَهُ بِحُجَّهِ كَافِيهِ وَ مَوْعِظِهِ شَافِيهِ وَ دَعْوِهِ مُتَلَافِيهِ، أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ وَ قَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ وَ بَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ. (۲)

پیامبرش را با نوری درخشان و دلیلی روشن و راهی آشکار و کتابی هدایت

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰. [۲]

کننده برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان و شجره وجودش بهترین شجره است، شجره ای که شاخه هایش معتدل و میوه هایش در دسترس است. جایگاه ولادتش مکه و هجرتش مدینه طیبه بود، در مدینه نامش پرآوازه شد و صدایش از آن جا به همه جا رسید. خداوند او را با دلیل کافی و پندی شفابخش و دعوتی که مردم را از گمراهی ها برهاند فرستاد. دستورهای ناشناخته دین را به وسیله او آشکار نمود و بدعت های نادرست را در هم کوبید و احکامی را که هم اکنون نزد ما معلوم است بیان داشت.

امین وحی و آخرین پیامبر

أَمِينٌ وَحِيهِ، وَخَاتَمَ رُسُلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ، وَنَذِيرٌ نِقْمَتِهِ. (۱)

رسول خدا امین وحی و آخرین فرستادگان و بشارت دهنده به رحمت و بیم دهنده از عذاب او بود.

وسيلة کرامت امت

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ، وَأَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاقُ وَ أَظْلَمَتْ بِهَجَّتِهَا بَعْدَ إِشْرَاقٍ وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ وَ خُسْنٍ مِنْهَا مِهَادٌ وَ أَزِفٌ مِنْهَا قِيَادٌ، فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا وَ اقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا وَ تَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ انْفِصَامٍ مِنْ حَلَقَتِهَا وَ انْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا وَ عَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَ تَكْشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا وَ قِصْرٍ مِنْ طُولِهَا. جَعَلَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ وَ كَرَامَةً لَأُمَّتِهِ وَ رَيْبًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ وَ رِفْعَةً لِأَعْوَانِهِ

ص: ۳۵۹

آن گاه خداوند محمّد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت وقتی که دنیا به سپری شدن نزدیک شده و آخرت روی آورده و سرسبزی دنیا پس از روشنی تاریک و اهلش را در مشقت قرار داده بود، آن زمان که بستر دنیا ناهموار و آماده نابودی و نیستی بود. زمانش رو به پایان و نشانه های زوالش نزدیک شده بود، آن زمان که اهل دنیا رو به نابودی و حلقه اش رو به شکسته شدن و ریسمانش رو به پاره شدن و نشانه هایش رو به کهنه شدن و عیب هایش رو به مکشوف شدن و درازی مدتش رو به کوتاه شدن می رفت. خداوند پاک آن حضرت را تبلیغ کننده رسالت و وسیله کرامت امت و بهار اهل زمان و بلندی مرتبت یاران و شرف هواخواهان خود قرار داد.

غلبه بر گردنکشان

أَرْسَلَهُ بِالضُّيَاءِ وَقَدَّمَهُ فِي الْأَصْطِفَاءِ، فَرْتَقَ بِهِ الْمَفَاتِقَ وَسَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبَ، وَذَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ وَسَهَّلَ بِهِ الْحُزُونََ، حَتَّى سَرَّحَ الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ. (۲)

او را با نور فرستاد، در بر گزیدگی بر همگان پیشی داد، رخنه ها را به وسیله او به هم بست و به وجود او بر گردنکشان پیروز شد، به او مشکل را آسان و ناهمواری را هموار ساخت، تا جبهه گمراهی را از راست و چپ دور گردانید.

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۰۴. [۲]

ما به دست تو داده ایم عنان گر همه تیر می زنی و سنان
قیمت وصل تو نداند کس یک سر موی توست هر دو جهان
کس میان من و میان تو نیست سرّ ما از دو عالم است نهان
من نکردم ز دل فراموشت گر تو یادم نمی کنی به زبان
آنچه هجر تو کرد با دل من با گلستان نکرد باد خزان
در فراق تو روی و دیده ما گل زرد است و چشمه های روان
می کشیم انتظار موبکب تو که نثارت کنیم نقد روان
چهره زرد و اشک سرخ عماد دعوی عشق می کنند بیان
(عماد فقیه کاشانی)

در اینجا به شرح و تفسیر و توضیح و تحلیل جمله اول دعای دوم «صحیفه» پایان می دهیم و به کمک حضرت محبوب به
فرازهای دیگر دعا می پردازیم.

ص: ۳۶۱

[«۲» فَخْتَمَ بِنَا عَلٰی جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ وَجَعَلْنَا شُهَدَاءَ عَلٰی مَنْ جَحَدَ وَكَثَرْنَا بِمَنْنِهِ عَلٰی مَنْ قَلَّ]

خدای توانا، ما را بر همه ائمت هایی که آفرید، خاتم قرار داد و بر همه منکران حق و حقیقت گواه گرفت و با نیکی و احسانش، ما را بر آنان که اندک بودند، فزونی بخشید.

نگین ائمت ها

اشاره

قلوبی که ریشه و اساس عقایدش توحید و معاد و قرآن و نفوسی که بنیان و ریشه اخلاقش، آیات اخلاقی قرآن و اعضای بدنی که حرکاتش مطابق با فرمان های کتاب خداست، صاحبان آن قلوب و نفوس و اعضا که به حق ائمت محمّد و پیرو حقیقی آن حضرتند بر تمام جهانیان گواه و شاهد عقاید حقّه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه اند.

یک مؤمن در مسائل اعتقادی و در جهات اخلاقی و در زمینه های عملی چنانکه قرآن مجید و رسول خدا و ائمه هدی خواسته اند باید حجّت و شاهد و گواه و دلیل سایر امم باشد، ائمت ها و آنان که در غیر مذهب اسلامند باید با دیدن یک فرد مؤمن به اسلام به درک عظمت حق و اخلاق و ایمان و رفتار پیامبر و ائمه نایل شوند.

در مهم ترین کتب حدیث از حضرت صادق علیه السلام رسیده:

كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ، لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْوَرَعَ وَاَلْاِجْتِهَادَ وَاَلصَّلَاةَ

ص: ۳۶۲

با اعمال خود دعوت کننده به حق باشید، سایرین باید از شما، پاکدامنی و پارسایی و کوشش در راه الله در تمام زمینه ها و نماز و هر کار خیری را مشاهده کنند، که این اعمال و اخلاق و ایمان واعتقاد راهبر دیگران به سوی صراط مستقیم حق است. صفوان بن یحیی یکی از بزرگانی است که مصداق بارز این حدیث می باشد که در ذیل، منزلت این شخصیت کم نظیر می آید:

منزلت صفوان بن یحیی

درباره صفوان بن یحیی که حقا شاهد و گواه بر دیگران بود، در کتب معتبر رجالی آمده:

- ۱ - از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و جواد الائمه علیهم السلام بود به نحوی که از آن منابع الهی بهترین بهره ایمانی و تربیتی و اخلاقی را می گرفت.
- ۲ - نزد حضرت رضا علیه السلام دارای منزلت و کرامت و شرافت بود.
- ۳ - در امور دین و دنیا وکیل حضرت رضا علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام بود.
- ۴ - موثق ترین و عابدترین مردم روزگارش بود.
- ۵ - در زهد و بندگی حق دارای منزلتی عظیم بود.
- ۶ - جماعت واقفیه مال بسیاری برای او بردند تا با آنان همراه شود، او با کمال شجاعت و به علت ایمان بالا آنها را طرد کرد.

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۳/۶۷، باب ۵۷، حدیث ۱۳؛ [۱] الکافی: ۷۸/۲، حدیث ۱۴. [۲]

۷- با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در بیت الله قرار گذاشتند هر کدام از دنیا رفتند دیگری هر اندازه عمر کرد بجای از دنیا رفته ادای زکات و روزه و نماز کند. آن دو نفر از دنیا رفتند و صفوان شبانه روز صد و پنجاه رکعت نماز برای خود و آن دو بجای آورد و سه زکات هر سال در راه خدا می داد.

۸- در سفر حج یکی از همسایگانش پولی به او داد که در کوفه به زن و فرزندش برساند، گفت: صبر کن، آنگاه پیش شتردار رفت و فرمود: این مقدار پول به بار من اضافه می شود آیا راضی هستی ببرم؟!

۹- صفوان در مدینه از دنیا رفت حضرت جواد علیه السلام کفن مخصوص خود و حنوطش را برای کفن و دفن او فرستاد.

(۱)

کسی کو غم عشق جانان نداشت چو زنده نفس می زد و جان نداشت

گدای توام ای توانگر به حُسن چنین مملکت هیچ سلطان نداشت

تویی آن شفایی که بیمار دل بجز درد تو هیچ درمان نداشت

دلی را که اندوه تو جمع کرد غم هر دو کونش پریشان نداشت

مرو بی محبت که مفتی عشق چنین مؤمنی را مسلمان نداشت

(سیف فرغانی)

مؤمن واقعی در قرآن

اشاره

قرآن مجید چهره با عظمت مؤمن را این گونه تصویر می کند:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ « (۲)

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - اختیار معرفه الرجال: ۷۹۲/۲.

۲- (۲) - انفال (۸) : ۲ - ۴. [۱]

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید و بر پروردگارشان توکل می کنند. * هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. * مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ « (۱)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. * پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنها جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

در بارهٔ مسلمان مطیع در قرآن مجید فرموده:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا « (۲)

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمرهٔ کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

ص: ۳۶۵

۱- (۱) - بینه (۹۸) : ۷ - ۸. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۶۹. [۲]

قرآن مجید در آیات زیر اصرار دارد شما امت باید در عقاید و اخلاق و اعمال، شاهد و گواه بر امت‌ها باشید و شاهد شدن جز در سایه پیروی از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله در همه شئون حیات میسر نیست.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴿١﴾

و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان، عمل، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد.

لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ﴿٢﴾

تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید.

در پاره ای از روایات لفظ شهدا را به ائمه معصومین علیهم السلام ترجمه کرده اند و بعضی از مفسران حقیقت این گونه آیات را مربوط به قیامت دانسته اند، به این معنی که این امت شاهد و گواه بر اعمال آدمیان در قیامت اند، که این دو معنا منافات با معنای اول ندارد.

« وَكَثَرْنَا بِمَنْنِهِ عَلَى مَنْ قَلَّ »

از آن جا که در خزانه آفرینش گوهری گران بهاتر از اسلام نیست، اسلامی که عبارت از عقاید حقه و حسنات اخلاقی و اعمال نیکوست و به توسیط رسالت ختم انبیا و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام در کمال و جامعیت خاص خودش ظهور کرد که:

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۴۳. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲): ۷۸. [۲]

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا « (۱)

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

این گوهر با تمام حیثیتش در وجود هر کس تجلی کند ارزشش همان ارزش اسلام می شود.

مؤمن واقعی در روایات

در این که باید مؤمن برای همگان اسوه و شاهد باشد روایتی از امام صادق علیه السلام به ما رسیده که می فرماید:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَخَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَآثَارِنَا وَلَكِنْ شِيعَتُنَا مَنْ وَافَقَنَا بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَاتَّبَعَ آثَارَنَا وَعَمِلَ بِأَعْمَالِنَا، أَوْلَيْكَ شِيعَتُنَا. (۲)

آن کس که به زبان می گوید شیعه ام ولی عملاً مخالف اعمال و آثار ماست شیعه نیست. شیعه کسی است که با زبان و دل موافق ما باشد و از ما پیروی نموده و برابر با کردار ما عمل کند، که اینانند شیعیان ما.

عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بِهِ حَضَرَتْ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَهُ دَاخِلًا: بِه مِنْ وَصِيَّتِي كُنْ؟ حَضَرَتْ فَرَمُودٌ:

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - مائده (۵) : ۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۴/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۱۳؛ [۲] مشکاه الأنوار: ۷۰. [۳]

تو را به تقوا و پاکدامنی و کوشش در راه حق سفارش می کنم، بدانکه کوشش بی ورع سودی ندارد. (۱) در حدیث قدسی آمده:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَا مُوسَى! مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. (۲)

به موسی وحی شد: ای موسی! مخلوقی محبوب تر از بنده مؤمن نیافریده ام.

و در حدیث مهمی از حضرت رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ. (۳)

مؤمن در نزد خداوند همانند ملک مقرب است و بلکه مؤمن در پیشگاه حق از ملک مقرب هم عظیم تر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ. (۴)

حرمت مؤمن از حرمت کعبه برتر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا. (۵)

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - الکافی: ۷۸/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۰۱/۶۷، باب ۵۷، حدیث ۱۰.

۲- (۲) - التوحید، شیخ صدوق: ۴۰۵، باب ۶۲، حدیث ۱۳؛ الکافی: ۶۱/۲، حدیث ۷. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۵؛ [۳] وسائل الشیعه: ۷۵/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۲۱. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۶/۶۵، باب ۱۵، حدیث ۲۰؛ [۵] الخصال: ۲۷/۱، حدیث ۹۵.

۵- (۵) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶. [۶]

و حرمت مسلمان را بر آنچه دارای حرمت است برتری داد.

در هر صورت چهره با عظمت مؤمن در آیات قرآن و روایات ترسیم شده که شما می توانید برای تحقق بیشتر به آن آیات و روایات در کتب حدیثی مراجعه کنید؛ زیرا این جزوه گنجایش ذکر آن همه آیات و روایات را ندارد.

ص: ۳۶۹

[«اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَيَّ وَحَبِيْبِكَ وَنَجِيْبِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصِيْفِيْكَ مِنْ عِبَادِكَ إِمَامِ الرَّحْمَةِ وَقَائِدِ الْخَيْرِ وَمِفْتَاحِ الْبِرِّ»]

خدایا بر محمد درود فرست، آن وجود مبارکی که امین بر وحیت و گزیده از مخلوقات و انتخاب شده از بندگان توست و او پیشوای رحمت و قافله سالار خوبی و کلید برکت است.

صفات برجسته گل سر سبد آفرینش

اشاره

حضرت در فرازهای این دعا به صفات برجسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مقام نبوت اشاره دارد.

امانتداری در وحی

از نام های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امین است که برگرفته از کلمه امانت و ادای آن و راستی در وعده است. و عرب قبل از بعثت پیامبر به خاطر مشاهده امانت داری از ایشان و ایمنی از خلاف و دروغ او را امین می گفتند.

به همین جهت جبرئیل هم در قرآن، امین خوانده شده است و پیامبر هم به این مقام افتخار می کند. آنجا که خداوند فرمود:

ص: ۳۷۰

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿١﴾

نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است؛ * آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

هنگامی که آیه وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: آیا از این رحمت هم چیزی نصیب تو شد؟ عرض کرد: بلی، من از عاقبت امر خود می ترسیدم ولی من به تو ایمن شدم؛ آنچه را که خداوند بر من ثنا گفته است به آیه:

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٣﴾

نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است؛ * آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

و همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا من رحمت هدایت شده ام. ﴿٤﴾ در حقیقت آیه فوق تضمینی بود که جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بارگاه الهی رفیع است و نفوذ و قدرتش همواره محفوظ خواهد ماند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جهت فضیلت مقام امانت داری در زمین و آسمان توفیق رسالت یافت تا شب معراج در بارگاه خاص حق از رسول وحی او یعنی جبرئیل هم گذر نمود و به «قاب قوسین» رسید.

ص: ۳۷۱

۱- (۱) - تکویر (۸۱) : ۲۰ - ۲۱. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷. [۲]

۳- (۳) - تکویر (۸۱) : ۲۰ - ۲۱. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۰۶/۱۶، باب ۱۱؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۲۱/۷، [۴] ذیل آیه ۱۰۷ سوره انبیاء. [۵]

پس خدای تعالی وحی را از عالم غیب به حضرت عطا فرمود و در قلب و جان پاک و نورانی او قرار داد و به طور امانت در اختیارش گذاشت که به وسیله آن آدمیان را هدایت کند. پس نیکوست که رسالت وحی را به سرانجام آن برساند. در غیر این صورت امانت را ادا نکرده است.

حقیقت وحی

اشاره

« وحی در لغت به معنای اشاره، رساله، کتاب، الهام، آنچه به دیگری داده شود تا از آن آگاه گردد. ولی در اصطلاح به دستوره‌های آشکار حق به انبیا و رسولان که از راه‌های گوناگون در خواب و بیداری با واسطه فرشته یا بی واسطه رسانده می‌شود؛ اطلاق می‌گردد.

مراد از امین وحی این است که پیامبر حق، توانایی آنچه تکلیف به او شده را داشته باشد که در قلب و ذهن خود حفظ کند و با حکمت الهی و استعداد ذاتی، اسرار دانش و حکمت را نگه‌داری کند پس وحی که امانت مهم رسالت است ویژه افراد برگزیده خداوند است. این گونه امانت‌ها بر همه عالم عرضه شده ولی تنها انسان پذیرفت و تا پایان حیات هستی این امانتداری از رسولان به ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و ادامه می‌یابد.

پیامبر اسلام برای مأموریت وحی و ارشاد آدمیان، امین شمرده شد تا بتواند برنامه‌های حق تعالی را اجرا کند. ^(۱)

اصطفا و نجابت و امانتداری پیامبر گرامی اسلام در روایات

نجیب به معنای آنچه که در ذات خوب و نفیس باشد و یا دارای هوشیاری و دانایی هم باشد ولی صافی به معنای مُصطفی و گزینش شده دیگری است. و به معنای حبیب هم آمده است.

ص: ۳۷۲

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ، برگزیده ای حقیقی بود که خود بر این مطلب گواه است؛ که فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمِينٌ فِي السَّمَاءِ وَأَمِينٌ فِي الْأَرْضِ. (۱)

هان! به خدا قسم که من در آسمان امین هستم و در زمین نیز امینم.

و آنگاه که یار و وصی او ، او را می ستاید و می فرماید:

فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ ، وَخَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ ، وَبَعِيثُكَ بِالْحَقِّ ، وَرَسُولُكَ إِلَى الْخَلْقِ. (۲)

او امین درستکار تو، خزانه دار دانش سرتی ات، و شاهد تو در روز قیامت، و برانگیخته ات به حق، و فرستاده ات به سوی خلق است.

ابن ابی الحدید در شرح جمله اول گفته است:

«أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ» یعنی امین بر وحی توست و مأمون یکی از القاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. (۳) امانتداری نزد ایشان اهمیت زیادی دارد که امت را به شدت از خیانت در امانت نهی می کند و می فرماید:

مَنْ خَانَ أَمَانَةَ فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَزِدَّهَا إِلَى أَهْلِهَا ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِي وَيَلْقَى اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ. (۴)

فرمود: کسی که در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند و

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - كنز العمال: ۴۱۳/۱۱، حدیث ۳۱۹۳۷؛ مجمع الزوائد: ۱۲۶/۴.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبة ۷۱. [۱]

۳- (۳) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۴۱/۶. [۲]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۷۱/۷۲، باب ۵۸، حدیث ۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۷۸/۱۹، باب ۳، حدیث ۲۴۱۹۴؛ [۴] الأملی، شیخ

صدوق: ۴۲۹. [۵]

بمیرد بر دین من نمرده است و با خدا دیدار کند در حالی که بر او خشمگین است.

معنای فرمایش حضرت این است که: هر کس وفا در امانت و عهد ندارد؛ دین و ایمان ندارد، پس ردّ امانت واجب است. و این یک حکم شرعی الزامی است نه دستور اخلاقی و آدابی.

با همه این اوصاف، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از میان تمام بندگان حق با فضایل و درجات ذاتی و اخلاقی برگزیده شد و تمام ابزار رسالت پیام به وی سپرده گردید.

حضرت رضا علیه السلام در این زمینه فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صِدْرَهُ لِتَذَلُّكَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْبِيعِ الْحِكْمَةِ وَالْهَمَّهُ الْعِلْمَ إِلْهَامًا، فَلَمْ يَعْنِ بَعِيدَهُ بِجَوَابٍ وَلَا يُحَيِّرُهُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ. (۱)

هرگاه خداوند عزوجل بنده ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند برای این امور به او شرح صدر عطا کند. چشمه های حکمت را در دلش جاری سازد و به او علم الهام نماید که از آن پس از هیچ پاسخی در نماند و در یافتن راه درست سرگشته نشود.

رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

آری، محمّد صلی الله علیه و آله امین وحی بود، یعنی قوانین و مقررات و حلال و حرام خدا را در طول بیست و سه سالی که به عنوان رسول در بین مردم بود بدون کم و زیاد و تغییر و تبدیل، به مردم رساند.

در سفر حجّه الوداع در روز عید قربان در مسجد خیف در مقدمه یک سخنرانی

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - معانی الأخبار: ۱۰۱، حدیث ۲؛ الکافی: ۲۰۲/۱، حدیث ۱. [۱]

«خداوندا! تو را به شهادت می طلبم که آنچه مردم را به بهشت نزدیک می کرد و از عذاب تو دور می نمود من برای مردم بیان کردم.» (۱) قرآن مجید به او دستور داد به مردم بگو:

وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِنُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ « (۲)

و این قرآن [که گواهی خدا بر حَقَّائِیتِ نبوت من است] به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را که این قرآن به او می رسد بیم دهم.

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ « (۳)

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای. و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگاه می دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

به اجماع مفسران و اجماع اهل حدیث در صدها کتاب معتبر، آیه شریفه در اعلام خلافت و ولایت حضرت مولی الموحّدین امیرالمؤمنین نازل شده؛ و با این که در ابلاغ آن احتمال هر گونه خطری حتّی خطر جانی برای رسول عزیز اسلام می رفت ولی امین وحی، در محلّ غدیر خم در برابر هزاران نفر علی علیه السلام را بر اساس

ص: ۳۷۵

۱- (۱) - الکافی: ۷۴/۲، حدیث ۲؛ [۱] المحاسن: ۲۷۸/۱، باب ۳۹، حدیث ۳۹۹؛ وسائل الشیعه: ۴۵/۱۷، باب ۱۲، حدیث ۲۱۹۳۹.

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۹. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵): ۶۷. [۳]

دستور آیه به خلافت و جانشینی خود معرّفی فرمود و در ضمن معرّفی امام، آن جملات زیبا و ملکوتی را به مردم القا کرد:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَفَعَلْتُ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. (۱)

هر که من مولای اویم، پس عمل مولای اوست. خداوندا دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار، یاور او را یاری کن و هر که او را تنها گذارد و دست از یاری او بردارد تنهاش گذار و دست از یاریش بردار.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا « (۲)

[آری، این روش خداست درباره] آنان که همواره پیامهای خدا را به مردم می رسانند و از [عظمت و مقام] او می ترسند و از هیچ کس جز او واهمه ندارند و برای حسابرسی [کار با ارزش اینان] خدا کافی است.

ابلاغ دین

محمّد صلی الله علیه و آله در تمام جهات تبلیغ یعنی تبلیغ زبانی، اخلاقی، عملی و تربیتی، مصداق اکمل و اتم این آیه شریفه بود:

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ « (۳)

و اگر روی گردانند [بر تو دشوار و سخت نیاید] که آنچه بر عهده توست فقط ابلاغ [پیام خدا] است.

ص: ۳۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۳/۲۳، باب ۶، حدیث ۱۱؛ [۱] الکافی: ۲۹۵/۱، حدیث ۳؛ [۲] کشف الغمّه: ۲۵۵/۱. [۳]

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۳۹. [۴]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۲۰. [۵]

وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله تبلیغش همراه منطق و استدلال و برهان بود و جای عذری برای احدی باقی نمی گذاشت. در عین حال، دنیاپرستان و مادیگران و شهوترانان و عده ای از یهود و نصاری از سر کینه و خشم و عداوت و دشمنی از وی روی می گرداندند، ولی آن جناب که امین وحی حق بود از تبلیغ دست بر نمی داشت و احکام الهیه و معارف ملکوتیه و مسائل ربانیه را بی کم و زیاد در اختیار گمراهان می گذاشت.

محمد صلی الله علیه و آله به خاطر اخلاصش و عبادتش و حکمت و علمش، صبر و تقوایش و صلاح و احسانش، صدق و سخایش، کرم و وفایش، عقل و درایتش، ایمان و اخلاقش، شخصیت و کرامتش، بصیرت و بینشش، و رأفت و رحمتش، نسب و اصالتش، قلب و روحش، جود و سخایش، خشوع و تواضعش، صفا و طهارتش، حلم و بردباریش و بندگی و نبوتش، نجیب و صفی حضرت حق بود و احدی از خلق خدا اعم از جنّ و انس و ملائکه به پایه او نبود.

دوست ، سلطان و دل ولایت اوست خرم آن دل که در حمایت اوست

هر که را دل به عشق اوست گرو از ازل تا ابد ولایت اوست

پس نماند ز سابقان در راه هر که را پیش رو هدایت اوست

عرش بر آستانش سر بنهد هر که را تکیه بر عنایت اوست

در دو عالم ز کس ندارد خوف هر که در مأمّن رعایت اوست

سیف فرغانی ار سخن شنود اندکی زین نمط کفایت اوست

(سیف فرغانی)

امام رحمت

اشاره

محمد صلی الله علیه و آله در میان خلق، رحمت خدا و مبشر رحمت حضرت محبوب در بین مردم بود.

ص: ۳۷۷

قرآن مجید از طرفی پیامبر را، رحمت معرّفی کرد و فرمود:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

از طرف دیگر او را بشارت دهنده به رحمت خطاب کرد:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٢﴾

و تو را جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم.

او رحمت خدا بود، قرآن و بیان و دستورهایش جهت تأمین سعادت دنیا و آخرت، رحمت حق بود.

حیات طّیبه در دنیا - یعنی حیاتی که از دستبرد هوا و هوس و شیطان و طاغوت و بغی و تجاوز دور است - رحمت خداست که محصول پیروی از آن حضرت است و نیز بهشت و رضوانی که اکبر از بهشت است و جز با اطاعت از رسول به آن نمی توان رسید، رحمت الهی است؛ و این همه معلول رسالت محمّد صلی الله علیه و آله است، پس رسول اسلام صلی الله علیه و آله عین رحمت حضرت ربّ العزّه در میان همه مردم است و در یک کلمه به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

محمّد صلی الله علیه و آله امام رحمت است.

آری، قرآن مجید و توضیحات رسول خدا نسبت به این کتاب آسمانی که پر ارزش ترین گوهر خزانه خلقت است و محمّد صلی الله علیه و آله مبلغ آن بود رحمت خداست، رحمتی که به وسیله رحمت بودن رسول الله، به مردم رسید.

رسیدن به رحمت حق در دنیا یعنی حیات طّیبه و رحمت حق در آیات یعنی بهشت و رضوان من الله اکبر، جز از طریق اتصال به قرآن که کتاب آسمانی

ص: ۳۷۸

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۱۰۵. [۲]

محمد صلی الله علیه و آله و اتّصال به رسالت نبی اکرم و متابعت از دستورهای آن حضرت که رحمت خداست، میسر نیست.

محمد صلی الله علیه و آله چه از جهت وجودی، چه از حیث رسالت تجلّی گاه رحمت واسعة الهیه است.

نبوّت به او ختم شد، دین به سبب رسالت او به کمال رسید، نعمت معنوی حق در پرتو وجود او به اتمام رسید، به اسلام محمّدی برای تأمین خیر دنیا و آخرت مردم رضایت داده شد و قرآن از برکت قلب الهی او برای هدایت مردم نازل گردید، این همه معانی و مفاهیم و مصادیق رحمت است که محمد صلی الله علیه و آله، رحمت است.

رحمت در قرآن مجید

اکنون به شرح ماجرای رحمت از طریق آیات قرآن مجید توجّه نمائید:

رحمت خاصّ حق که تجلّی رحیمیت حضرت اوست در دنیا به صورت قوانین و مقرّرات و در چهره عمل به صورت اخلاق حسنه و اعمال صالحه و نتیجه آن امتیّت باطن و ظاهر است و در آخرت به قیافه بهشت و به صورت رضوان من الله اکبر می باشد و منادی و زمینه ساز این همه برای عالم انسانیّت، محمد صلی الله علیه و آله است.

احدی از مردم جهان جز با عمل به قوانین حق و پیروی از محمد صلی الله علیه و آله، به رحمت رحیمیه حق در دنیا و آخرت نمی رسد.

آیاتی که رحمت رحیمیه را مطرح می کند آیاتی است که یا حاوی مقرّرات و دستورها و حلال و حرام حق و فضایل اخلاقی و عقاید حقّه است، یا بیانگر چهره مؤمن و مسلم و محسن که آراسته به واقعیت ها و حقایق دینیّه و ملکوتیه اند.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱)

ص: ۳۷۹

و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.

بندگی فخر من است ار تو خریدار منی در بهشتم که تو در هر دو جهان یار منی

دوش گفتمی که غم بیهده تا چند خوری من چرا غم خورم اکنون که تو غمخوار منی

تو شفای همه رنجی و طیب همه کس نتوان گفتم که درد دل بیمار منی

دل به مهر تو سپردم نه به دست دادم نا نگرده کسی آگه که تو دلدار منی

(عماد فقیه کرمانی)

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۱)

و این [قرآن] کتابی پرفایده است که ما آن را نازل کردیم پس آن را پیروی کنید و [از مخالفت با آن] بپرهیزید تا مشمول رحمت شوید.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۲)

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید تا مشمول رحمت شوید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۳)

و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و این پیامبر را اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - انعام (۶): ۱۵۵. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷): ۲۰۴. [۲]

۳- (۳) - نور (۲۴): ۵۶. [۳]

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادران صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ « (۲) »

همان کسانی که چون بلا- و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم. * آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارش بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۳) »

یقیناً کسانی که ایمان آورده و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا « (۴) »

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی آنان را در رحمت و فضلی از سوی خود درآورد و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند.

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ « (۵) »

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - حجرات (۴۹) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۵۶ - ۱۵۷. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۱۸. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۱۷۵. [۴]

۵- (۵) - انعام (۶) : ۱۵۷. [۵]

اینک برهانی آشکار و هدایت و رحمتی از سوی پروردگارتان برای شما آمد.

وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ « (۱)

و برای آنان کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم که آن را از روی دانشی [گسترده و دقیق] بیان کردیم، در حالی که برای گروهی که ایمان آوردند، سراسر هدایت و رحمت است.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ « (۲)

و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیلهٔ رسالت پیامبران] فساد مکنید و خدا را از روی بیم و امید بخوانید، که یقیناً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ « (۳)

بگو: من فقط آنچه از سوی پروردگارم به من وحی می شود، پیروی می کنم.

این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماسست و برای گروهی که ایمان می آورند، سراسر هدایت و رحمت است.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ « (۴)

پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت هایی که برای

ص: ۳۸۲

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۵۲. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۵۶. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۲۰۳. [۳]

۴- (۴) - توبه (۹) : ۲۱. [۴]

آنان در آنها نعمت های پایدار است، مژده می دهد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ * قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ « (۱)

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان. * بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند، بهتر است.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ « (۲)

و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] است.

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ « (۳)

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا « (۴)

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، یقیناً همه شما جز اندکی، از شیطان پیروی می کردید.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ « (۵)

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - یونس (۱۰): ۵۷ - ۵۸. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶): ۸۹. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲): ۶۴. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴): ۸۳. [۴]

۵- (۵) - جاثیه (۴۵): ۳۰. [۵]

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پس پروردگارش آنان را در رحمت خود درآورد؛ این همان کامیابی آشکار است.

آری، این همه تجلی رحمت و نتیجه ایمان و عمل صالح و بهشت و رضوان در روز قیامت، محصول نبوت محمد صلی الله علیه و آله است که وجود مقدسش رحمت و به قول حضرت سجّاد علیه السلام امام رحمت است.

قائد الخیر یا راهبر نیکی

اشاره

رسول با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله در تمام شئون حیات و زوایای زندگی، برای انسان و انسانیت، قائد خیر و راهنمایی به سوی نیکی ها بود.

آن شخصیت بی نظیر به وسیله قرآن مجید هر برنامه خیری را به انسان نمایاند، و به توسط اعمال و اخلاق و کلمات گهربارش خیر و نیکی را معنا کرد.

خواهنده خیر دنیا و آخرت جز در سایه پیروی از آن حضرت و فرهنگ ثمر بخشش، محال است به آنچه که طالب آن است برسد.

جهانیان پیش از بعثت و رسالت او، از معنا و مفهوم خیر بی خبر بودند و آنچه را خیر می دانستند در حقیقت شر بود، آن مشعل پر فروغ هدایت مسئله خیر و خوبی را به مردم تعلیم داد و از تمام انسان ها دعوت کرد که خود را در همه جوانب حیات به خیر بیارایند.

تعالیم حیات بخش نبی اسلام صلی الله علیه و آله نوری بود که در دل ظلمت درخشید و چراغی بود که در شب جهل بشر روشن شد.

بیداری مشرق زمین از برکت رسالت او بود و تمدن جهانی، ریشه در نبوت او

لازم است مسئله خیر در این مقال از نظر قرآن و روایات را بررسی کرده تا بیش از پیش به مفهوم خیر که پیشاهنگ و راهنمایش رسول با عظمت حق بود، آشنا شویم.

خیر و نیکی در قرآن

قرآن مجید هر برنامه ای که به حقیقت به نفع انسان و خانواده و جامعه باشد و منتهی به ثواب آخرت گردد «خیر» می داند.

تقوا

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

و اگر آنان [از روی حقیقت] ایمان می آوردند و [از سحر و جادو] پرهیز می کردند، قطعاً پاداشی که از جانب خداست [برای آنان] بهتر بود، اگر می دانستند.

قرآن در این آیه شریفه ایمان و تقوا را منبع خیر می داند، خیری که عبارت از جزای ابدی خداوند برای اهل ایمان و تقواست.

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٢﴾

و به نفع خود توشه بگیرید که بهترین توشه، پرهیزکاری است و ای صاحبان خرد! از من پروا کنید.

وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ﴿٣﴾

و لباس تقوا [که انسان را از آلودگی های ظاهر و باطن بازمی دارد] بهتر است.

ص: ۳۸۵

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۰۳. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۹۷. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷): ۲۶. [۳]

وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١﴾

و یقیناً پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری می کردند، بهتر است.

نماز و زکات

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدَّمُوا لَأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت. مسلماً خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

که در این آیه کریمه، نماز و زکات را خیر دانسته است.

روزه

وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

و روزه گرفتن [هر چند دشوار و سخت باشد] اگر [فضیلت و ثوابش را] بدانید برای شما بهتر است.

از این آیه استفاده می شود، روزه برای انسان چه در جهت باطن چه در جهت ظاهر خیر است.

ص: ۳۸۶

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۵۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۱۰. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲): ۱۸۴. [۳]

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ ﴿١﴾

و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح امور آنان بهتر است و اگر با آنان معاشرت کنید و امورتان را با امورشان بیامیزید [کاری خدایپسندانه است] آنان برادر دینی شما هستند.

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ ﴿٢﴾

گفتاری پسندیده [در برابر تهیدستان] و عفو [ی کریمانه نسبت به خشم و بد زبانی مستمندان] بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری باشد و خدا بی نیاز و بردبار است.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴿٣﴾

اگر صدقه ها را آشکار کنید، کاری نیکوست و اگر آنها را پنهان دارید و به تهیدستان دهید برای شما بهتر است ؛ و خدا [به این سبب] بخشی از گناهانتان را محو می کند ؛ و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

گذشته از مال و دستگیری از تهیدستان و رسیدگی به آبروداران و مستمندان، از نظر قرآن مجید خیر است.

امر به معروف و نهی از منکر

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

ص: ۳۸۷

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۲۰. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۶۳. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۷۱. [۳]

الْمُنْكَرِ وَأَوْلَيْكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ « (۱)

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات و درستی] دعوت نمایند و به کار شایسته و پسندیده وادارند و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارانند.

عمل خیر

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ « (۲)

و هر کار خیری انجام دهند، هرگز درباره آن مورد ناسپاسی قرار نخواهند گرفت؛ و خدا به تقوایبندگان داناست.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ « (۳)

پس هرکس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. * و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

صبر

وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۴)

و شکیبایی کردن برای شما بهتر است؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

اطاعت از خدا و پیامبر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۱۵. [۲]

۳- (۳) - زلزال (۹۹): ۷ - ۸. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴): ۲۵. [۴]

تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا « (۱)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است.

توبه

فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ « (۲)

پس [ای مشرکان!] اگر [از پیمان شکنی و خیانت] توبه کنید [و مسلمان شوید] برای شما بهتر است.

جهاد

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۳)

با شتاب با تجهیزات سبک و سنگین [و سواره، پیاده، پیر و جوان به سوی میدان نبرد] بیرون روید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید که اگر دانا [ی به حقایق] باشید این برای شما بهتر است.

ص: ۳۸۹

۱- (۱) - نساء (۴) : ۵۹. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۳. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۴۱. [۳]

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ « (۱)

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمانۀ و ترازو مکاهد، همانا من شما را در توانگری و نعمت [ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا « (۲)

و هنگامی که [جنسی را] پیمانۀ می کنید، پیمانۀ را کامل بدهید و [اجناس قابل وزن را] با ترازوی درست و صحیح وزن کنید، این برای شما بهتر و فرجامش نیکوتر است.

باقیات المالحات

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا « (۳)

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

ص: ۳۹۰

۱- (۱) - هود (۱۱): ۸۴. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷): ۳۵. [۲]

۳- (۳) - كهف (۱۸): ۴۶. [۳]

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ « (۱)

دیدگانت را به آنچه برخی از اصناف آنان را بهره مند کردیم مدوز، [آنچه به آنان داده ایم] شکوفه [بی میوه و زیور و زینت] دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و رزق پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

سلام کردن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ « (۲)

ای اهل ایمان! به خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان وارد نشوید تا آن که اجازه بگیرید و بر اهل آنها سلام کنید، [رعایت] این [امور اخلاقی] برای شما بهتر است، باشد که متذکر شوید.

متاع آخرت

وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ « (۳)

آنچه به شما داده شده کالا و ابزار زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا نمی‌اندیشید؟

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ « (۴)

ص: ۳۹۱

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۱۳۱ . [۱]

۲- (۲) - نور (۲۴) : ۲۷ . [۲]

۳- (۳) - قصص (۲۸) : ۶۰ . [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۷۷ . [۴]

بگو: متاع دنیا اندک و آخرت برای آنان که تقوا ورزیده اند بهتر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۱)

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟ * به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ « (۲)

بگو: پاداش و ثوابی که نزد خداست از سرگرمی و تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است.

فرض الحسنه

وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا « (۳)

و وام نیکو به خدا بدهید؛ و آنچه را از عمل خیر برای خود پیش می فرستید، آن را نزد خدا به بهترین صورت و بزرگ ترین پاداش خواهید یافت.

حکمت

ص: ۳۹۲

۱- (۱) - صف (۶۱) : ۱۰ - ۱۱. [۱]

۲- (۲) - جمعه (۶۲) : ۱۱. [۲]

۳- (۳) - مزمل (۷۳) : ۲۰. [۳]

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١﴾

حکمت را به هر کس بخواهد می دهد و آن که به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند.

انفاق

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ ﴿٢﴾

بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است.

از آیات گذشته روشن شد که مجموعه عبادات و خدماتی که انسان برای خدا به بندگان حق می نماید و همچنین اخلاق حسنه و اعمال صالحه و صدقات و انفاق و حکمت و علم و ثواب و اجر حضرت حق در قیامت همه و همه خیر است.

و به فرموده حضرت زین العابدین: وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله قائد خیر است، یعنی هم او بود که خیر را در مفهوم وسیعش به مردم تعلیم داد و کاملاً خودش به خیر آراسته بود.

کلید برکت

اشاره

جهان قبل از بعثت رسول اسلام صلی الله علیه و آله، جهانی گرفتار ظلم و جهل و نسبت به واقعیت ها و حقایق عقلی و ملکوتی و الهی، دچار تهیدستی بود.

رسالت او و مشعل پرفروغی چون قرآن که برای بیداری جهانیان نازل شده بود، در تمام شئون حیات انسان ایجاد دگرگونی کرد.

عقل ها از کار افتاده بود، او به کار انداخت. دانش بشر محدود به چهار

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۶۹. [۱]

۲- (۲) - تغابن (۶۴) : ۱۶. [۲]

چوب های معینی بود، او آن مرزهای محدود را شکست. انسان از مُلک و ملکوت بی خبر بود، او وی را با خبر کرد. تحصیل علم در تمام ملّت ها محدود به طوایف معین بود، او فراگیری دانش را بر همگان فریضه اعلام کرد. بنای تمدّن خراب بود، وی بنای دیگری از تمدّن را که تمدّن امروز ریشه در آن دارد از نو بنیاد کرد و راه و رسم ترقّی و تربیت را حضرت او و امامان بعد از او، به جهانیان آموختند.

مسلمانان از برکات وجود او به مدارج تعالی و کمال رسیدند و از میان آنان دانشمندانی بزرگ در تمام رشته های علمی برخاستند و کتابخانه های عظیم ایجاد نمودند، به نحوی که تمام ملّت ها را مدیون زحمات خود نمودند.

اسلام از دیدگاه دانشمندان غربی

لپری که از دانشمندان به نام اروپاست می نویسد:

«اگر نام اسلام و مسلمین از تاریخ خارج شده بود عصر تجدید حیات عملی اروپا تا چندین قرن دیگر عقب می افتاد».

گوستاو لبون در «تاریخ تمدّن اسلام» می نویسد:

«در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدّن اسلامی در آندلس در نهایت درجه ارتقا و اعتلا بوده است، مراکز علمی اروپا عبارت بودند از قلاع ناهنجار و ضخیمی که در آن قلاع ارباب ها و امرای ما اروپائیان به حالت نیم وحشی به سر برده و افتخار می نمودند که دارای خطّ و سواد نیستند و در میان آنان عالم تر از همه رهبانان نادان بودند که تمام اوقات خود را صرف این کار می نمودند که از میان کتابخانه های کلیساها، کتب قدیمه یونان و روم را بیرون آورده و کلمات و عبارات آن را حک کنند و روی آن کلمات پوستی، کلمات و اوراد مهمل خود را بنویسند.

حالت بربریت اروپائیان تا مدّتی طولانی بیش از آن بود که خود بتوانند احساس کنند. البتّه در قرن یازدهم و بیشتر در قرن دوازدهم، احساسات مختصری در بین مردم اروپا پیدا شد ولی از همان وقت که چند نفر حسّاس و روشن خیال ضرورت

این معنی را احساس کردند که باید کفن جهالت را درید، فوراً به طرف مسلمین که از هر جهت برتر و استادتر بودند متوجه شده و مراجعه به آنها نمودند.»

گوستاو لبون سپس می گوید:

«در سال ۱۱۳۰ میلادی دارالترجمه ای در طَلَيْطَلَه یکی از مناطق اروپا تحت ریاست اسقف اعظم رایمنند، تأسیس شد و تمام کتب مشهور علمای اسلام را از عربی به لاتین شروع به ترجمه نمودند و از این ترجمه ها موفقیت کاملی حاصل گردید، یعنی چشم های اروپائیان از این کتب باز شده و دنیای تازه ای را توانستند به نظر بیاورند.»

این دارالترجمه نه تنها کتب محمد زکریای رازی، بلکه نوشته های ابن سینا، ابن رشد آندلسی را که از علمای اسلام بودند به لاتین ترجمه نمودند و از همه مهم تر مصنّفات جالینوس، ذیمقراطیس، افلاطون، ارسطو، اقلیدس، ارشمیدس، بطلمیوس را که مسلمین از یونانی به عربی ترجمه کرده بودند از عربی به لاتینی برگرداندند.»

دکتر لکلرک در «تاریخ طب» خود پس از آن که نام زیاده از سیصد کتاب مشهور عربی را که به لاتینی ترجمه شده ذکر می کند، چنین می نویسد:

«در قرون وسطی اطلاعاتی که از علوم یونان برای ما حاصل شده به وسیله همین ترجمه های عرب بوده است و از برکت همین ترجمه ها توانستیم تصانیف قدیمه یونان را هم به دست بیاوریم نه از راهب هایی که نام یونان را هم بلد نبودند؛ بدین جهت تمام دنیا باید رهین مسلمین باشند که فقط آنها خدمت به معارف دنیا کرده و این ذخایر بی بها را از دستبرد حوادث زمانه حفظ کردند.»

گوستاولبون راجع به درجه انحطاط فکری ملل اروپا می نویسد:

«گربرت در سال ۹۹۹ میلادی تحصیلاتی نموده و به نام سیلوستر دوم مقام پاپی را حائز گردید، ولی وقتی که خواست علوم خود را در اروپا انتشار دهد تا درجه ای

این مطلب در نظر مردم اروپا خلاف طبیعت جلوه نمود که آن بیچاره را متهم نمودند که شیطان در جسم او حلول کرده و از طریق خداوند مسیح خارج شده است!»

این دانشمند فرانسوی در ضمن بحث دیگری می گوید:

«تا قرن پانزدهم قولی را که مأخوذ از مصنفین اسلام نبود، دانشمندان اروپا آن را مستند نمی شمردند»، سپس اضافه می کند: «رژر باکن، لئوناردو ویز، ارنو ویلانو، ریمندلول، سن توماس، آلبرت بزرگ، آلفونس دهم، تمام آنها یا از شاگردان علمای اسلام بودند و یا ناقل اقوال آنها».

مسیو رنان می گوید:

«آلبرت بزرگ (که تحقیقات علمی او منشأ تحولاتی در افکار مردم اروپا گردید) هر چه داشت از بوعلی سینا دانشمند بزرگ اسلامی فراگرفته بود. سن توماس تمام فلسفه اش مأخوذ از ابن رشد آندلسی عالم اسلامی است، تمام دانشکده ها و دانشگاه های اروپا تا پانصد سال الی ششصد سال روی کتب علمای اسلام دایر بود و مدار علوم ما در آن همه مدت فقط علوم مسلمین بوده است و در بعضی از رشته های علوم مانند طب می توان گفت: تا زمان ما هم نظریات اطبای اسلام باقی مانده است. چه، آن که در فرانسه مصنفات بوعلی سینا تا آخر قرن گذشته هم باقی بوده و شروحنی بر آن نوشته می شد. تسلط علوم عرب در اروپا تا درجه ای بود که در آن علمی هم که آنها استاد نبودند باز به تصانیف آنها رجوع می شد.

از ابتدای قرن سیزدهم فلسفه ابن رشد آندلسی در مدارس اروپا جزء دستور بود و تدریس می شد. در سال ۱۴۷۳ میلادی وقتی که لویی یازدهم دستور برای آموزش وضع نمود حکم کرد که باید در فلسفه همان تصنیفات ابن رشد تدریس شود. در دانشگاه های ایتالیا به ویژه دانشگاه پادو هم نفوذ و تسلط علوم اسلامی کمتر از نقاط دیگر نبوده است.»

گوستا ولبون باز می نویسد:

ص: ۳۹۶

« اسلاف ما اروپائیان به وسیلهٔ معاشرت و مراودت با مسلمانان، اطوار بربریت خود را به تدریج ترک گفته و ملل اروپا در خصوص اخلاق و وظایف اخلاقی مانند شفقت و عاطفه به زن و فرزند و پابندی به عهد و قسم و امثال آن، تماماً از چیزهایی است که از پیروان اسلام آموختند. »

ملل اروپا در جنگ صلیبی ثابت نمودند که در فضایل انسانیت فرسنگها از مسلمین عقب بوده اند.

بارتلمی در کتاب «قرآن» خود می نویسد:

« از معاشرت با عرب و تقلید از مسلمین، اخلاق و عادات رذیلهٔ امرا و اشراف ما اروپائیان در قرن وسطی اصلاح شده و آن اخلاق ستوده و صفات حمیده که مخصوص ملل زنده است، اروپائیان از مسلمین آموختند.

تمدن اسلامی نسبت به تمام دنیا تأثیر محیر العقولی بخشید و در نتیجه اقوام وحشی اروپا را داخل در طریق آدمیت نموده و نیز نفوذ دماغی و عقلانی مسلمین، دروازهٔ علوم و فنون فلسفه را که ملل اروپا از آن به کلی بی خبر بودند به روی آنها باز کرده و تا ششصد سال استاد ما اروپائیان بوده اند!

همین جنگ های صلیبی، اروپا را از اخلاق و عادات رذیله و اطوار وحشیانه خارج ساخته و زمینه ای در آنها تهیه نمود که بعدها علوم و ادبیات مسلمین که در دانشکده های اروپا انتشار یافت، طوری آن را بسط دهند که بالأخره روزی در آتیه منشأ رنسانس گردند.»

گوستاو لبون در آخر کتابش به عنوان خلاصهٔ گفتار چنین می نویسد:

«اولاً باید دانست که: در عالم کمتر اقوامی یافت می شوند که از حیث تمدن بر پیروان اسلام تفوق حاصل نموده باشند و دیگر آن که: ترقیات حیرت انگیزی که آنها به فاصلهٔ کمی در علوم حاصل نموده اند برای هیچ قومی چنین میسر نشد.

مسلمین از نظر مذهبی مذهب بزرگی را تشکیل داده اند که هنوز زنده ترین مذهب

دنیا شمرده می شود و اما از نظر خصائص عقلانی و اخلاقی همین قدر کافی است که اروپا را تربیت کرده و داخل در تمدن نموده اند.» (۱) خانم دکتر زیگرید هونکه، کتاب بسیار مهمی در سه جلد به نام «فرهنگ اسلام در اروپا» دارد که آقای مرتضی رهبانی آن را ترجمه کرده است، در مقدمه هر سه جلدش می گوید:

«این کتاب می خواهد تشکری را که دیر زمانی است ما به مسلمانان مدیون هستیم بیان کند.»

خانم زیگرید در این سه جلد کتاب، همراه با تحقیقات بسیار عالمانه ثابت می کند که فرهنگ و تمدن و علوم در تمام جهان به خصوص در اروپا و مغرب زمین بدون شک مدیون اسلام است، اسلامی که مبلغ و منادی آن محمد صلی الله علیه و آله بود.

باور کنید جز ذات مقدس حضرت حق، احدی قدرت شماره کردن برکات و آثار وجودی رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله را ندارد.

به قول شاعر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

و چه زیبا حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود که: محمد صلی الله علیه و آله کلید برکت بود.

محمد تاجدار تخت کونین دو کون از وی پر از زیب و پر از زین

چراغ چشم چرخ انجم افروز ز نامش حرز طومار شب و روز

فروزان نیری کاندر نقاب است از او عالم سراسر آفتاب است

ز شرع او که مهر انور آمد جهان را مهر ، بالای سر آمد

سجود از چار حدّ مرکز گل برنش پنج نوبت در مقابل

میان آب و گل آدم نهران بود که او پیغمبر آخر زمان بود

ص: ۳۹۸

نه در دستش همین شق قمر بود به هر انگشت ازینش صد هنر بود
به تخت هستی ار خاص است اگر عام همه در حیطة فرمان او رام
کسی از چشم بد خود نیستش باک که خواند این یکادش ایزد پاک
(وحشی بافقی)

اگر کسی فرصت کند تمام کتبی که در این پانزده قرن در هر رشته ای در شرق و غرب حول محور اسلام نوشته شده، مطالعه کند شاید بتواند به گوشه ای از برکات وجود محمد صلی الله علیه و آله آگاه شود.

ص: ۳۹۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

